

چرا منهج سلفی را برگزیدم؟

به قلم:

سلیم بن عید الہلالی

برگردان:

ابو خالد عبداللہ محمدی

عنوان کتاب:

چرا منهج سلفی را برگزیدم؟

به قلم:

سلیم بن عید الہلالی

برگردان:

ابو خالد عبداللہ محمدی

موضوع:

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	أ
آغاز سخن.....	۱
واقعیت امت اسلامی و پیام‌های آن راست گوی مؤید.....	۳
الله متعال کامل کننده‌ی نور خویش است.....	۲۷
حقیقت امر بیداری اسلامی.....	۳۱
رهنمودهایی در مسیر بیداری اسلامی.....	۳۹
سلف و سلفیت از منظر زمان، لغت و اصطلاح.....	۴۱
شبهه‌ها و تصحیح.....	۵۱
سلفیت، گروه پیروز و حزب یاری شده.....	۵۶
آیا صحابه رضوان الله علیهم دارای منهج علمی بوده‌اند؟.....	۱۰۵
چرا فقط منهج سلفی؟!.....	۱۳۱
احتجاج صحابه و تابعین رحمهم الله به فهم سلف و برنامه‌ی ایشان.....	۱۵۳

آغاز سخن

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ؛ نَحْمَدُهُ، وَنَسْتَعِينُهُ، وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا، وَ
سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَ مَنْ يُضِلِّ فَلَا هَادِيَ لَهُ.

وَأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له. وأشهد أن محمداً عبده ورسوله.

بدان که جمله‌ی ستایش‌ها از آن الله ﷻ است. او را ستوده و از او کمک می‌طلبیم و خواهان آمرزشیم. از پلشتی‌های روح و کردار زشتان به او پناه می‌جوییم. آن که را الله ﷻ راهنمایی کند، گمراه کننده‌ای ندارد و هر که را او (الله) گمراه نمود هدایتگری نخواهد داشت.

گواهم که معبود بر حقی جز الله بی‌همتا وجود ندارد؛ و شاهدم که محمد ﷺ بنده و سفیر اوست.

اما بعد:

امت مسلمان در تقاطع سردرگمی هلاک گشته است. چنان زندگی حیران و سرگردانی سپری می‌کند، که تاریخ اسلامی علی‌رغم چشیدن بحران‌های فراوان و فجایع و مصیبت‌های بی‌انتهای در لحظات ناتوانی و دوری از حمایت استوار الهی، شاهد چنین زندگانی نبوده است. هر روز مسلمانان پاره‌ای از خاک و دیار خویش و بخشی از دارایی‌های خود را از دست می‌دهند؛ و یا در حالت وحشت و نگرانی و با لحظات بیم و ناامیدی و ساعات ترس و دلپره زندگی می‌کنند.

لیک آن که در سنن الهی به بصیرت می‌نگرد، شک ندارد که روزگار علیه دشمن مسلمان می‌چرخد. راهنما و قافله سالار مسلمان، مقوله‌ی

معروف عمر بن خطاب رضی الله عنه است که بانگ می‌دارد: «نَحْنُ قَوْمٌ أَعَزَّنَا اللَّهُ بِالْإِسْلَامِ وَإِنْ ابْتَغَيْنَا الْعِزَّةَ فِي غَيْرِهِ أَذَلَّنَا اللَّهُ»: ما آن مردمانیم که الله تعالی با اسلام عزت و شوکت‌مان داد؛ اگر عزت را ماورای اسلام بجوییم، پست و زبونمان خواهد کرد.

بدین روی بی‌درنگ از خود حساب کشیده و کم کاری و علت را می‌یافتند. و در مرحله‌ی بازگشت به دین، سریع وارد عمل می‌شدند. متقابلاً الله تعالی نیز خواری و نکبت را از آنان می‌زدود و عزت و شوکت‌شان را قدرت می‌بخشید و باد صبایشان در پی تند باد هلاکت وزیدن می‌گرفت.

لیکن افرادی در اسلام رشد یافتند که جاهلیت را نشناخته‌اند. دستگیره‌های دین یکی پس از دیگری شکست و هر دستگیره‌ای که شکست مردم به دستگیره‌ی دیگر دست آویختند.

تاریکی که امروز حقیقت امر امت اسلامی را در بر گرفته، بسی سخت‌تر و تلخ‌تر از گذشته است. اما من به آفریدگار جل جلاله اطمینان کامل دارم که گر او بخواهد این ظلمت تگه پاره گشته و می‌گذرد.

بر ماست که وضعیت کنونی را از منظر اسلام بنگریم و عللی که کار را بدینجا کشانده مشخص کنیم. و در پی آن به برنامه‌ی حقیقی که آخر این امت جز با آن اصلاح نمی‌شود، نظر اندازیم. چرا که اول این امت با چنین برنامه‌ای اصلاح گشت. وعده دهنده الله تعالی است و او تکیه‌گاه و پناه من است.

به قلم: ابو اسامه سلیم بن عید الهلالی

واقعیت امت اسلامی و پیام‌های آن راست گوی مؤید

حقیقت امر امت اسلامی شاهد دو مدهوشی بود؛ که باعث بر هم خوردن توازن آن شد و امت به راست و چپ کج شده و در پایان عده‌ای از مردم به شانهای راه افکنده شدند.

• اول: حالت سستی:

بیشتر بدون هیچ ابهام و پوشیدگی، رسا - نه آن‌گونه که آشوب و فتنه به پا کند- به این وضعیت اشاره شده است. ثوبان رضی الله عنه خدمتکار رسول الله صلی الله علیه و آله می‌گوید: ایشان فرمودند: «يُوشِكُ أَنْ تَدَاعَى عَلَيْكُمُ الْأُمَمُ كَمَا تَدَاعَى الْأَكْلَةُ عَلَى قَصْعَتِهَا»، فقال قائل: «أَوْ مِنْ قِلَّةٍ نَحْنُ يَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: «بَلْ أَنْتُمْ يَوْمَئِذٍ كَثِيرٌ، وَلَكِنَّكُمْ عُتَاءٌ كَعْتَاءِ السَّيْلِ، وَلَيَزَعَنَّ اللَّهُ مِنْ صَدُورِ عَدُوِّكُمْ الْمَهَابَةَ مِنْكُمْ، وَلَيَقْذِفَنَّ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمُ الْوَهْنَ»، قالوا: يا رسول الله! وَمَا الْوَهْنُ؟ قَالَ: «حُبُّ الدُّنْيَا وَكَرَاهِيَةُ الْمَوْتِ»: (به زودی دیگر امت‌ها علیه شما فراخوان می‌دهند، چنان‌که خورندگان برای کاسه‌ی غذا فرا می‌خوانند. شخصی گفت: به خاطر تعداد کم ما؟ فرمودند: بلکه شما در آن روز بسیارید؛ اما همانند کف روی آب هستید. به یقین الله هیبت شما را از دل دشمنانتان ریشه کن می‌کند و حتماً در دل‌هاتان سستی می‌افکند. گفتند: ای رسول الله! سستی چیست؟ فرمود: حُبّ دنیا و کراهیت مرگ^۱).

۱- با سندهای متعدد صحیح می‌شود. ابوداود با سند ابن جابر در (۴۲۹۷) با لفظ "حدثني" از ابو عبدالسلام به صورت "مرفوع" تخریج کرده است. گویم: این روایت در بخش "متابعات" کاربرد دارد. ابن جابر همان عبدالرحمن بن یزید بن جابر "ثقه" است. استادش ابو عبدالسلام صالح بن رستم دمشقی است. چنان‌که در (الکاشف)

حدیث مذکور _ که حالت سستی را مشخص می‌کند _ سایه‌هایی فراگیر می‌افکند و به رهنمون‌هایی گرانقدر از حقیقت امت اسلامی اشاره می‌کند:

○ **اول:** دشمنان اسلام که سربازان ابلیس و همکاران شیطان‌اند، در کمین رشد و نمو امت و دولت اسلام‌اند. چرا که می‌بینند سستی به آن رخنه کرده و بیماری جسمش را پوکیده است. لذا به آن یورش آورده‌اند و عده‌ی باقی مانده‌ی آن را پنهان نموده‌اند.

پیوسته کفار و مشرکینِ اهل کتاب از ابتدای درخشش اسلام آن دولت نوپایی که پیامبر ﷺ پی ریزی اش کرد و ارکان آن را در مدینه و ما حول آن استوار نمود، بدین کار مشغول‌اند.

این جریان به وضوح در حدیث (الثَلَاثَةُ الَّذِينَ خُلِفُوا: آن سه فردی که از جنگ عقب ماندند)^۱ بیان شده است. چنان‌که کعب بن مالک رضی الله عنه می‌گوید:

نوشته‌ی ذهبی (۱۹/۲) آمده است. اما حافظ ابن حجر در کتاب (التقریب) بین آن دو فرق قایل است. ولی به صورت کلی شخص معتبری است. ابو اسماء رحبی نیز از ثوبان روایتش کرده است. احمد (۲۷۸/۵)، ابو نعیم در (حلیة الأولیاء، ۱۸۲/۱) توسط مبارک بن فضاله به لفظ "حدثنا" از مرزوق ابو عبدالله حمصی با لفظ "أنبئنا" از ابو اسما رحبی از ثوبان روایت کرده‌اند. گویم: این سند "حسن" است و روایان آن جز مبارک بن فضاله که "صدوق" است، همه "ثقة" هستند. فقط به دلیل "تدلیس" مبارک بن فضاله ترس وجود دارد که در این جا صراحتاً با لفظ "تحديث" روایت کرده است که این متابعت ثابت می‌گردد و حدیث با آن صحیح می‌شود. والله الحمد والمنة على الاسلام والسنة. به پاس نعمت اسلام و سنت، تمام تعاریف و منت‌گذاری‌ها شایسته الله تعالی است.

۱ - بخاری و مسلم. فواید و رهنمون این حدیث را استخراج کردم؛ یکصد و اندی مورد شد. آن را در نوشتاری جداگانه نگاشتم و بر آن نام (إتحاف السالك بذکر فوائد حدیث المخلفین من روایة کعب بن مالک) نهادم.

... در بازار مدینه قدم می‌زد. ناگاه کشاورزی از اهل شام که برای فروش مواد غذایی به مدینه آمده بود می‌گفت: دنبال کعب بن مالک هستیم. نشانم نمی‌دهید؟ مردم (مرا) نشانش دادند. نزد آمد و دست نوشته‌ی پادشاه غسان را به من داد. من که سواد داشتیم، نامه را خواند و دیدم در آن آمده است: «اما بعد: خبر دار شدیم که دوستت _ رسول الله ﷺ _ به تو ستم روا داشته است. الله تو را در دیار خواری و پستی و هلاکت قرار نداده است؛ به ما بپیوند تا با تو مواسات و همدردی کنیم».

پس ای مسلمان زیرک و ای برادر عزیز! بنگر که کفار چگونه اخبار دولت اسلام را رصد می‌کنند و به محض فرصت یافتن، از هر ناحیه و کرانه بر دولت اسلام یورش می‌آورند.

○ **دوم:** برخی از دولت‌های کفر یکدیگر را فرا می‌خوانند تا علیه اسلام، دولت اسلامی، مسلمین و دعوت‌گزارانش هم اندیشی کنند.

آن که تاریخ جنگ‌های صلیبی و اهداف پشت پرده‌ی جنگ جهانی اول را بخواند که چگونه غربی‌ها ارتش‌هاشان را برای پایان دادن به حکومت اسلامی شوراندند، این امر بسان خورشید نیم روزی بر وی روشن خواهد شد.

تا آنجا که برای دست یابی به این مهم ابتدا "گروهی" و در پی آن "هیئتی" و بعداً "مجلسی" تأسیس نمودند. سپس "سازمان جهانی جدیدی" که پیوسته حرص، و زیاده خواهی آن فزونی می‌یابد

○ **سوم:** دیار مسلمین منبع خیرات و برکت‌های بس فراوانی است. دولت‌های کفر برای دست یافتن بر آن، به آن چشم دوخته‌اند. بدین روی رسول الله ﷺ آن را به کاسه‌ای لب ریز از خوراکی لذیذ تشبیه نموده است که شکموها را می‌فریبد و متعاقباً بر آن یورش آورده و هر کدام همچون نصیب شیر جنگل، از آن سهمیه می‌خواهد.

- چهارم: ملت‌های کفر خیرات و ثروت‌های مسلمین را خوردند و دارایی آنان را بدون هیچ مقاومت و درگیری، به یغما بردند و بدون هیچ مزاحمتی - از سوی مسلمانان - تناول نمودند.
- پنجم: دُول کفر، بلاد مسلمین را سربازانی آماده باش ساخته‌اند و تکه دولت‌هایی خُرد گردانده‌اند. چنان‌که در حدیث عبدالله بن حوالة رضی الله عنه آمده است. وی می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید:
- «سَتَجْنَدُونَ أَجْنَادًا: جُنْدًا بِالشَّامِ، وَجُنْدًا بِالعِرَاقِ، وَجُنْدًا بِالْيَمَنِ»، فَقُلْتُ: خِرُّ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: «عَلَيْكُمْ بِالشَّامِ، فَمَنْ أَبِي فَلْيَلْحَقْ بِيَمِينِهِ وَلْيَسْتَقِ مِنْ عُذْرِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ تَكْفَلُ لِي بِالشَّامِ وَأَهْلِهَا».
- قال ربيعةٌ: فسمعتُ أبا إدريسَ الخولانيَّ يُحدِّثُ بهذا الحديثِ و يقولُ: و مَنْ تكفَّلَ اللهُ بِهِ فلا ضيعةَ عليه: (لشکرهایی پخش و پراکنده خواهید شد؛ سربازانی در شام و جنگجویانی در عراق و هم‌زمانی در یمن. گفتیم: ای رسول صلی الله علیه و آله برایم انتخاب کن! فرمودند: بر شماست که به شام^۲ بروید. ولی کسی که نخواست، به یمن برود تا که از آبش بنوشد. چرا که الله تعالی شام و اهل شام را برایم تکفَّل نموده است.
- ربيعةٌ می‌گوید: شنیدم ابو ادريس خولانی این روایت را نقل می‌کند و می‌گوید: و هر آن کس را که الله تکفل نمود، ضایع نخواهد شد)^۳.

۱ - یعنی بفرمایید کدام جبهه بروم. مترجم.

۲ - که سوریه‌ی امروزی بخشی از آن است. مترجم.

۳ - صحیح است. این روایت چندین سند دارد که ابو عبدالرحمن آلبنانی رحمته الله در کتاب (تخریج أحادیث الشام و دمشق) توضیح داده‌اند.

آیا این حقیقت امر ملت‌های اسلامی نیست؟! خرده دولت‌هایی که هیچ اختیاری در دست‌شان نیست. حق هیچ امر و نهی در امور داخلی و خارجی خویش ندارند. بلکه نیرو و پشتیبانی و سیاست خود را از دُول کفر استمداد می‌کند. الله ﷻ یاری کننده است و سزاوار و شایسته است بر او توکل شود.

○ ششم: دولت‌های کفر دیگر از مسلمین نمی‌هراسند. چرا که آنان هیبت و جبروت خویش را نزد امت‌های دیگر از دست داده‌اند. امتی که پیشتر، بند بند دول کفر از هراسش به لرزه می‌افتاد و قلب لشکر شیطان از هیبتش می‌لرزید. چرا که اسلحه‌ی بُرنده و کار آمد ترس، دیگر دل کفار را پُر نکرده و دژهایشان را متزلزل نمی‌کند.

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا﴾ [آل عمران: ۱۵۱]: (به زودی در دل‌های کافران ترس می‌اندازیم؛ زیرا چیزی را که الله بر [حَقَانِيَّت] آن دلیلی نازل نکرده، شریک الله قرار داده‌اند).

رسول الله ﷺ می‌فرماید: «نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ»: (به وسیله ترس به فاصله‌ی یک ماه یاری شده‌ام)^{۲۱}

بنابر فرموده‌ی رسول الله ﷺ در حدیث ثوبان رضی الله عنه که پیشتر بیان شد، این ویژگی - هیبت و هراس افکندن در دل دشمنان - از شخص رسول صلی الله علیه و آله و سلم فراتر رفته و امت اسلامی را هم در بر می‌گیرد: «وَلِيُنَزَّعَنَّ اللَّهُ مِنْ صُدُورِ عَدُوِّكُمْ

۱ - بخاری (۴۳۶/۱) - فتح الباری شرح بخاری، مسلم (۵۲۱) از حدیث جابر بن

عبدالله رضی الله عنه.

۲ - یعنی دشمن که به مسافت یک ماه من فاصله دارد از من می‌ترسد. مترجم.

الْمَهَابَةِ مِنْكُمْ): (و به یقین الله تعالی هیبت شما را از دل دشمنانتان ریشه کن می‌کند).

○ هفتم: عناصر قدرت و شوکت امت اسلامی در تعداد افراد و ساز و برگ جنگی و اسب و پیاده نظامش نیست؛ بلکه در عقیده و منهج و برنامه‌ی آن است. چرا که این امت، امتِ عقیده و پرچمدار توحید است.

نشیدی پیامبر امین ﷺ در جواب فردی که از تعداد افراد پرسید، چه گفت؟: «بَلْ أَنْتُمْ يَوْمئِذٍ كَثِيرٌ»: (بلکه شما آن روز فراوانید).

در هر عصر و زمانه به درس حنین با دقت بیندیش ﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثُرْتُكُمْ فَلَمْ تُعْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا﴾ [التوبة: ۲۵]: (و [نیز] در روز «حنین»؛ آن هنگام که شمار زیادتان شما را به شگفت آورده بود، ولی به هیچ وجه از شما دفع [خطر] نکرد).

○ هشتم: دیگر امت اسلامی در میان امت‌های ساکن بر زمین وزنی ندارد. چنان که محمد عربی ﷺ فرموده‌اند: «غُثَاءُ كَغُثَاءِ السَّيْلِ»: (کف‌هایی بسان کف سیلاب).

بند گذشته بیانگر این مطالب است:

أ: کفی که سیل بنیان کن با خود همراه دارد، سوار بر آب همراه جریان آن حرکت می‌کند. امت اسلامی هم این سان با حرکت دولت‌های کفر در حرکت است. طوری که اگر کلاغی قارقار کند و مگسی در مجلس " فتنه " وزوزی کند، کر و کور بر آن می‌افتند و آن را کتابی محکم، قوی و بیانگر می‌گردانند.

ب: سیل، کفِ برآمده‌ای را حمل می‌کند که به مردم سودی نمی‌بخشد. و همین‌گونه امت اسلامی بسان آن کف شده و نقش اصلی خویش را بازی

نمی‌کند. وظیفه‌ی امت اسلام، امر به معروف و نهی از منکر است که او را پیش‌تاز سایر امت‌ها می‌گرداند.

ت: کفِ کنار زده شده و بی‌فایده، نابود خواهد شد. به این منظور الله عَلَيْهِ متصدی و مسئول ناکارآمد را نابود کرده و گروه کارآمدی که برای مردم سودمند باشد را در زمین قدرت خواهد داد.

ث: کفی را که سیل با خود همراه دارد آمیخته‌ای از خس و خاشاک زمین و خرد شده‌های اشیاء است. این‌گونه افکار بسیاری از مسلمین آمیخته و ما حصلی از فلسفه و ته مانده‌ی تمدن‌ها، پس مانده و خورده شکسته‌های شهر نشینی‌ها و جامعه‌ها است.

ج: کفی که سیل حملش می‌کند به اختیار خود نمی‌داند به کدامین سو می‌رود. همانند آن که با دستان خویش قبر خود را می‌کند. همین سان امت اسلامی هم نمی‌داند دشمنانش چه برنامه‌ای برایش چیده‌اند. با وجود این، با هر فریادی همراه شده و با هر بادی به سمت و سویی خم می‌گردد.

○ **نهم:** بالاترین خواسته و بیشترین هم و غم امت اسلام، دنیا است. بدین روی مرگ برایشان ناخوش آیند است و دنیا را دوست می‌دارند. چرا که آنان به آباد کردن دنیا مشغول اند و زاد و توشه‌ی آخرت بر نمی‌گیرند.

به راستی که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نگران بود مبدا امتش به چنین حالتی برسد. عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه از قول رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گوید: «إِذَا فُتِحَتْ عَلَيْكُمْ فَارِسُ وَالرُّومُ، أَيُّ قَوْمٍ أَنْتُمْ؟» قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ: نَقُولُ كَمَا أَمَرَنَا اللهُ، قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ، تَتَنَافَسُونَ، ثُمَّ تَتَحَاسَدُونَ، ثُمَّ تَتَدَابِرُونَ، ثُمَّ تَتَبَاغُضُونَ، أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ، ثُمَّ تَنْظِلِقُونَ فِي مَسَاكِينِ الْمُهَاجِرِينَ، فَتَجْعَلُونَ بَعْضُهُمْ عَلَى رِقَابِ بَعْضٍ»: (زمانی که ایران و

روم بر شما گشوده شود، شما دیگر که هستید؟! عبدالرحمن بن عوف گفت: همان‌گونه که الله امر فرموده خواهیم گفت.^۱ فرمودند: یا نه بر عکس؛ رقابت می‌کنید، سپس به یکدیگر حسادت نموده و در پی آن به هم پشت کرده و با هم بغض و عداوت می‌کنید. یا مانند این. سپس برخی از فقرای مهاجرین را بر برخی دیگر مسلط می‌کنید).^۲

به همین سبب آن‌گاه که گنج‌های پادشاه ایران فتح شد، عمر رضی الله عنه گریست و گفت: هرگز این گنج‌ها بر قومی گشوده نمی‌شود، مگر این که الله مصیبت‌ها و مشکلات را گریبان گیرشان می‌کند.

○ دهم: بلاد کفر هرگز نمی‌توانند امت اسلامی را ریشه کن کنند. هر چند همگی از هر گوشه و کنار بر آن هجوم آورند _ حال آنکه دسته جمعی یورش هم آوردند _ چنان‌که صراحتاً در روایت ثوبان رضی الله عنه آمده است؛ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ زَوَى لِي الْأَرْضَ فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا، وَإِنَّ أُمَّتِي سَيَبْلُغُ مُلْكُهَا مَا زُوِيَ لِي مِنْهَا، وَأُعْطِيَتْ الْكَنْزَيْنِ الْأَحْمَرَ وَالْأَبْيَضَ، وَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي لِأُمَّتِي أَنْ لَا يَهْلِكَهَا بِسَنَةِ عَامَةٍ، وَأَنْ لَا يُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ فَيَسْتَبِيحَ بَيْضَتَهُمْ، وَإِنَّ رَبِّي قَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي إِذَا قَضَيْتُ قَضَاءً فَإِنَّهُ لَا يَرُدُّ، وَإِنِّي أَعْطَيْتُكَ لِأُمَّتِكَ أَنْ لَا أُهْلِكَهُمْ بِسَنَةِ عَامَةٍ وَأَنْ لَا أُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ فَيَسْتَبِيحَ بَيْضَتَهُمْ وَلَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمْ مَنْ بَأَقْطَارِهَا _ أَوْ قَالَ: مَنْ بَيْنَ أَقْطَارِهَا _ حَتَّى يَكُونَ بَعْضُهُمْ يُهْلِكُ بَعْضًا وَيَسِي بَعْضُهُمْ

۱ - حمدش گفته و شکرش می‌گوییم و خواهان فضل بیشتر وی خواهیم بود(نووی شرح مسلم ۹۶/۱۸).

۲ - مسلم (۲۹۶۲).

بَعْضًا): (الله ﷻ زمین را برایم جمع نمود. مغرب و مشرقش را دیدم. قطعاً به زودی حکمرانی امت من تا جایی که برایم جمع شد، می‌رسد. دو گنج قرمز و سفید (ثروت‌های ایران و روم) به من داده شد. از آفریدگارم خواستم امتم را با قحط سالی فراگیر هلاک نکند. و جز خودشان دشمنی اجنبی بر ایشان چیره نگرداند که ریشه‌ی آنان را قطع کند. پروردگارم فرمود: ای محمد! هرگاه تصمیمی بگیرم بازگردانده نمی‌شود. به تو عهد دادم که امتت را با قحط سالی فراگیر نابود نکنم و غیر از خودشان دشمن بیگانه‌ای بر آنان غالب مگردانم که جماعت‌شان را متلاشی کند؛ گرچه تمام مردم از اطراف و اکناف وطن بر آنان یورش آورند؛ تا این که برخی (از امت مسلمان) دسته‌ای دیگر را نابود کنند و برخی گروهی دیگر را به اسارت درآورند).^۱

پس کیست که آن درخت بلند قامت با ریشه‌های استوار در آسمان را، به خاشاکی تیره گون مبدل کرده است؟!

جواب این جاست:

• دوم: حالت مه آلود و دود رنگی.

این شاخصه را در حدیث حذیفه بن یمان رضی الله عنه که پیامبر صلی الله علیه و آله بدان اشاره نموده است می‌یابیم. حذیفه رضی الله عنه چنین می‌گوید: «كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْخَيْرِ، وَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ مَخَافَةَ أَنْ يُدْرِكَنِي، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٌّ، فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ شَرٌّ؟ قَالَ: «نَعَمْ»، فَقُلْتُ: هَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

وَفِيهِ دَخْنٌ»، قُلْتُ: وَمَا دَخْنُهُ؟ قَالَ: «قَوْمٌ يَسْتَنْتُونَ بَعِيرِ سُنَّتِي، وَيَهْدُونَ بَعِيرِ هَدْيِي، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنَكِّرُ»، فَقُلْتُ: هَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرِّ؟ قَالَ: «نَعَمْ، دُعَاءٌ عَلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَدَفُوهُ فِيهَا»، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، صِفْهُمْ لَنَا، قَالَ: «نَعَمْ، قَوْمٌ مِنْ جِلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِاللَّسِنَتِنَا»، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَمَا تَرَى إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ؟ قَالَ: «تَلْزَمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ»، فَقُلْتُ: فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةً وَلَا إِمَامًا؟ قَالَ: «فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرْقَ كُلَّهَا، وَلَوْ أَنْ تَعْصَّ عَلَى أَصْلِ شَجَرَةٍ حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ»:

(مردم از پیامبر ﷺ در مورد خیر می پرسیدند و من از شر سؤالش می کردم؛ به این ترس که مبدا گریبان گیرم شود. لذا گفتم: ای رسول الله، ما گرفتار جاهلیت و شرارت بودیم، بعد الله تعالی این خیر اسلام را برایمان ارمان آورد؛ آیا بعد از این خیر شری خواهد بود؟ فرمود: آری. سپس گفتم: آیا در پی آن شر خیری خواهد آمد؟ فرمود: بله؛ و در آن تیرگی (رنگی کدر) است. گفتم: چه تیرگی؟ فرمود: مردمانی که روشی سیوای سنت مرا بر می گزینند و رهنمونی غیر از راهکار من بر می گیرند که برخی را قبول و قسمتی را انکار می کنی. بعد گفتم: آیا پس از آن شر، خیری خواهد آمد؟ فرمود: آری؛ دعوتگرانی بر دروازه های دوزخ که هر کس اجابت شان کند به آتش شان خواهند افکند. گفتم: ای رسول الله ﷺ توصیف شان کن؟ فرمود: بله، قومی هم نژاد و از تیره ی خودمان که به زبانمان سخن می گویند. گفتم: ای رسول الله، اگر آن زمان را دریافتم چه توصیه ای دارید؟ فرمود: پایبند جماعت مسلمین و امام آنان باش. گفتم: اگر بدون جماعت و بی امام بودند؟

فرمود: از تمام گرایش‌ها دوری گزین؛ گرچه بر همین حال تا دم مرگ زیر درختی (جنگل) زندگی بگذرانی^۱.

واقعاً سموم کشنده و مخرب‌بی که توان مسلمانان را سست و فرسوده کرده و ایشان را از پا درآورده و برکت را از آنان ربوده است، شمشیر کفار که هم صدا علیه اسلام و اهل اسلام و دولت آن دسیسه و حقه بازی می‌کنند، نیست؛ بلکه میکرووب‌های پلیدی است که با فواصلی کوتاه آرام و کم کم در کالبد غول پیکر اسلامی خزیده است. اما مداوم و کارآمد و مؤثر بوده است. و با تاکید باید گفت: توصیف آن یهودی صلیبی که به دولت اسلامی «مرد بیمار» گفت دقیق بوده است. چرا که آنان خود باکتری‌های شهوت و ویروس شک و تردید را در ریشه و سرشت دولت اسلام کاشته‌اند. و دولت مذکور در دامن و سرپرستی ایشان رشد و نمو یافته و شیرش را تا ته ته نوشید.

عبارات شارحین حدیث، پیرامون مفهوم «دخن» متنوع می‌باشد. لیک همگی بر یک نتیجه اتفاق نظر دارند:

حافظ ابن حجر عسقلانی رحمته الله در «فتح الباری» شرح صحیح بخاری می‌گوید: «منظور از دخن، حقد و کینه است. و گفته شده: به معنای فاسد و معیوب نیز هست. و گویند: دخن یعنی فساد و تباهی قلب. هر سه معنا به هم نزدیک‌اند. همه اشاره به این دارند که خیر بعد از شر، خالص و بی‌شائبه نیست. بلکه مکدر و ناخالص است.

و گفته شده است: دخن به معنای دود است و به کدر بودن حالت اشاره دارد.

و گفته‌اند: دخن عبارت است از هر کار ناپسند و ناخوش آیند.

۱ - بخاری ۶۱۵-۶۱۶ فتح الباری شرح بخاری، مسلم (۱۸۴۷).

ابوعبید می‌گوید: حدیثی دیگر مفهوم این روایت را روشن می‌گرداند و آن: «لا ترجعُ القلوبُ علی ما کانت علیهِ»: (دل‌ها به حالت اول بر نمی‌گردند).

اصل دَخن بر گرفته شده از رنگ کدر و تیره‌ی حیوان است. با این تفسیر یعنی دوباره دل‌هاشان نسبت به هم صاف و بی‌کینه نخواهد شد^۱.

امام نووی در شرح صحیح مسلم سخن ابوعبید را نقل می‌کند^۲.
امام بغوی در کتاب «شرح السنة» می‌گوید^۳:

این که رسول الله ﷺ می‌فرماید: «فیه دخن» یعنی خیر محض و خالص نیست. بلکه دارای تیرگی و تاریکی است. دَخن در اصل به رنگ حیوانی گفته می‌شود که متمایل به سیاهی است.

عظیم آبادی از قول قاری می‌گوید: در اصل به رنگ کِدر و رنگی که به سیاهی می‌زند، دَخن گویند. لذا در این تفسیر، اصلاحی آمیخته با فساد و تباهی احساس می‌شود.

بنده معتقدم تمام این شروحات بیانگر دو چیز است:

اول این که این مرحله خیرِ خالص نیست. بلکه مخلوطی از تیرگی و سیاهی است که صفای خیر را مکدر می‌کند و طعمش را شور تلخ مزه می‌گرداند. دیگر این که این رنگ کِدر و سیاه، دل‌ها را فاسد می‌کند. به گونه‌ای که درد امت‌های دیگر به آن رسوخ کرده و شک و تردیدها آن را می‌ریاید.

۱ - (۳۶/۱۳).

۲ - (۲۳۶/۱۲-۲۳۷).

۳ - (۱۵/۱۵).

مجبور نیستیم این جا برای اثبات صحت و سقم یا درست و غلط بودن شروحات، زیاد بمانیم؛ چرا که رسول الله ﷺ اموری همراه نشانه مقرر نموده‌اند:

▪ اول: بدعت‌ها.

تیرگی و سیاهی مذکور، انحرافی است که به منهج حق نبوی که مدیریت مرحله‌ی خیر را برعهده داشت، آسیب رسانده و منجر به فساد و ویرانی راه روشنی شده است که شب آن به مانند روزش واضح و روشن است. مگر رسول ﷺ چنان‌که در حدیث حدیفه ﷺ وقتی از ایشان سؤال نمود، دخن را تفسیر نکرده اند؟:

«قَوْمٌ يَسْتُنُّونَ بِغَيْرِ سُنَّتِي، وَيَهْدُونَ بِغَيْرِ هَدْيِي، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُوا»: (مردمانی که روشی سِوای سنت مرا بر می‌گزینند و رهنمونی غیر از راهکار من بر می‌گیرند که برخی را قبول و قسمتی را انکار می‌کنی).

لذا خارج شدن از سنت پیامبر ﷺ در منهج و برنامه، و رویگردانی از روش ایشان در سیر و سلوک، اصل درد و ریشه‌ی تمام مصیبت‌ها و بلاها است.

با این تفسیر واضح و روشن است که دخن و تیرگی که عامل تباهی خیر و نیکی است و سرچشمه اش را مکدر، و سیمای زیبایش را دگرگون نموده است، بدعت‌هایی است که قرن‌ها پیش برای فتنه و آشوب از آشیانه و کمین‌گاه معتزله، صوفی‌ها، جهمیه، خوارج، أشعریه، مرجئه و رافضیان سر برآورده است. بدین منظور با کوششی فراوان و مو شکافانه به تحریف و سوء تعبیر، نسبت ناروا و تفسیر نا صحیح و باطل از اسلام دست زده‌اند.

در نتیجه از قرآن فقط خط و نگارشش باقی است و از اسلام فقط نامش موجود و از عبادت، فقط کالبدش مانده است. از این روی پر واضح است که

جریان بدعت‌ها بسی وخیم و خطرناک‌اند. چرا که بدعت دل‌ها و جسم را تباه می‌کند در حالی که دشمنان، فقط جسم‌ها را نابود می‌گردانند.

به همین خاطر می‌بینیم سلف صالح یک صدا نبرد و کارزار با بدعتی‌ها و بریدن و اجتناب از ایشان را واجب می‌دانند.

ذهبی آن تاریخ نگار مسلمان، در کتاب دل‌پذیرش «سیر اعلام النبلاء»^۱ بعد از نقل قول سفیان ثوری رحمته می‌گوید: هر آن کسی که آگاهانه به شخصی بدعتی گوش فرا دهد از حمایت و مصونیت الله عز و جل خارج شده و به خویش سپرده می‌شود. هم چنین از وی نقل است که، هر کس بدعتی شنید نباید به همنشین‌های خویش بیان کند، چرا که ممکن است بر دل‌هاشان تاثیر گذارد.

ذهبی رحمته می‌گوید: بیشتر سلف صالح رحمهم الله این هشدار را متذکر می‌شدند و بر این باور بودند که دل‌ها بس ضعیف و شک و شبهه‌ها بسیار رایج‌اند.

گوییم: وی راست گفته، وظیفه شناسی کرده و وفاداری نموده است. به موجب آن چه بیان شد، دولت اسلامی در انتها و حاشیه‌ی قافله‌ی بشریت چراگاه هر جنبنده‌ای شده است. باطلی که خود در حال نابودی است، در سرزمین مسلمانان عقاب وارانہ اوج می‌گیرد و هر منافق از دین برگشته‌ای در امور آنان سخن می‌راند.

نسلی که پیرو خواهش‌های نفسی خویش بود، روید؛ شبهه‌ها آنان را از هدفشان باز داشت و سستی بر دل‌هاشان شبیخون زد. در امت دو مدهوشی و بی‌خبری جهل و عشق به دنیا، نمودار گشت. این امت دیگر آمر

به معروف و نهی کننده‌ی از منکر و مجاهد فی سبیل الله نبود و به سبب پابند نبودن به شروط الهی برتر بودنش را گم کرد.^۱

انس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: « أَنْتُمْ الْيَوْمَ عَلَى بَيْنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَتُجَاهِدُونَ، فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ تَظْهَرُ فِيكُمْ السَّكَرَاتَانِ سَكْرَةُ الْجَهْلِ وَسَكْرَةُ حُبِّ الْعَيْشِ وَتَسْتَحْوِلُونَ عَنْ ذَلِكَ، فَلَا تَأْمُرُونَ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَلَا تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، الْقَائِمُونَ يَوْمَئِذٍ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ لَهُمْ أَجْرٌ خَمْسِينَ صِدِّيقًا، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ مِمَّا أَوْ مِنْهُمْ قَالَ: لَا بَلْ مِنْكُمْ »: (امروز شما بر حجتی قاطع از پروردگارتان هستید؛ امر به معروف کرده و از منکر باز می‌دارید و در راه الله جهاد می‌کنید؛ سپس در میانتان دو مدهوشی و بی‌خبری رخ می‌دهد. بی‌خبری جهل و مستی دنیا دوستی. و به زودی حالت شما تغییر می‌کند. دیگر امر به معروف و نهی از منکر نکرده و در راه الله صلی الله علیه و آله کارزار و نبرد نمی‌کنید. در آن روز بر پا دارندگان قرآن و سنت دستمزد پنجاه راست گو را دارند. گفتند: ای رسول الله صلی الله علیه و آله از ما یا از آنان؟ فرمود: نه بلکه از شما).^۲

▪ دوم: دژهامان از درون تخریب و ویران است.

۱ - نگاهی به (تفسیر القرآن العظيم ۳۹۹/۱-۴۰۵) اثر ابن کثیر بینداز.

۲ - ابو نعیم در کتاب (حلیة الأولیاء ۸/۴۹) آورده و در سندش قیل و قال است. من سند این روایت را در کتابم به نام (القول المبین فی جماعۃ المسلمین ص ۳۶) صحیح دانسته بودم ولی ضعیف بودنش بر من ثابت شد و آن را در کتاب دیگرم به نام (القابضون علی الجمر، ص ۲۱-۲۲) توضیح داده‌ام. و در آن جا بسیار تأکید کردم تا مسؤولیتم را ادا کرده باشم و الله تعالی لغزشم را بیامزد. این یعنی امانت علمی که با آن الله را عبادت می‌کنیم.

ائمه‌ی کفر برای این که امت اسلامی بر اثر نیش آمپول مسمومی که ملامال از میکروب‌های کشنده و مهلکی که در پیکرش تزریق می‌شود، از خواب گران بر نخیزد، و برای گمراه کردن امت و تار نمودن امور بر آنان و پوشیدن حقایق از دید مسلمانان، اقدام به برپایی تولیدی‌هایی داخلی^۱ نموده‌اند. تا به وسیله‌ی خود مسلمین، سموم خویش را تزریق نمایند. عوارض این بیماری پلید جز در دراز مدت نمایان نمی‌شود. اما آن زمان درمانش بر پزشک سخت می‌آید و هشیار و خردمند را حیران می‌کند.

تولیدی‌های مذبوری که دیکته‌ی دشمنانِ الله ﷻ را تکرار کرده و تزریقات آنانی را بیرون می‌دهند که هم نوع خود مانند. به زبانمان سخن می‌گویند. به سوی آتش فرا می‌خوانند و فکر می‌کنند دلسوز ما هستند و برای پویایی و بلند نمودن تمدن ما می‌کوشند!

لذا آنانی که میکروب‌ها را در پیکر امت اسلامی کاشتند فرزندان خود مایند.

لیکن آن رحمت هدایت‌گر ﷺ جریان را ناشناخته و پوشیده نگذاشت. با وحی الهی و بدون حدس و گمانه زنی تبیین نمود. آنان که تحت نظر ائمه‌ی کفر ساخته شدند و با شیر آنان رشد یافتند، توصیف شده‌اند.

۱ - و این کار را به دو روش انجام دادند: اول: برانگیختن و گسیل داشتن هیئت‌ها که فردی به نام "محمد علی" آن را پایه گذاری کرد و آیندگان بعد از وی بر روش او رفته‌اند. با این روش فرزندان مسلمان را شستشوی مغزی داده و در پی آن، بعد از بازگشت به سرزمین‌شان آن چه را دیده و شنیده بودند، اجرا کردند: = دوم: "استشراق" یا خاور شناسی: یعنی خزیدن دشمنان مکار و حقه بازِ الله، تحت شعار مطالعه و بررسی علمی. که با یک بررسی منصفانه و بی‌طرفانه ثابت شد این خاورشناسان، گماردگان دستگاه‌های اطلاعاتی یهودیان صلیبی هستند.

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «نَعَمْ؛ دَعَاةٌ عَلَىٰ أَبْوَابِ جَهَنَّمَ مَنَ أَجَابَهُمُ إِلَيْهَا قَدْ فُؤُوهُ فِيهَا». فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، صِفْهُمْ لَنَا، قَالَ: «نَعَمْ، قَوْمٌ مِّنْ جِلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِأَلْسِنَتِنَا»: (بله؛ دعوت‌گرانی بر دروازه‌های دوزخ که هر کس دعوت آنان را اجابت کند به آتش‌شان خواهند افکند. گفتیم: ای رسول ﷺ برایمان توصیف‌شان کن؟ فرمود: آری! قومی هم نژاد و هم تیره‌ی خودمان که به زبانمان سخن می‌گویند).

این اولین ویژگی آنان است که با آن شناخته می‌شوند. آنان در نَسَب یا در تکلم عرب هستند.

این حجر ﷺ می‌گوید: از قوم و ملت و زبان خود مایند، اشاره به این دارد که عرب هستند^۱.

داودی می‌گوید: یعنی بنی آدم هستند.

قابسی گوید: معنایش این است که ظاهراً هم دین ما هستند ولی در باطن دشمن مایند. چرا که «جلدة الشیء» یعنی در ظاهر. و در اصل به معنای پوشش بدن می‌باشد.

و گفته شده است: رنگ گندم گون آنان، تفسیر به عرب بودن‌شان را تقویت می‌کند. چرا که نشان‌گر رنگ - بدن انسان - پوست می‌باشد.

و در روایتی آمده است: در میان‌شان مردانی با قلوب شیاطین در کالبد انسان به پا خواهند خاست^۲.

این دومین صفتی است که با آن شناخته می‌شوند. ایشان به ظاهر دلسوز امت و مصالح، فرمانروایی، استقلال و متمایز بودن امت و... هستند. ملت را با چرب زبانی راضی می‌کنند و دل‌هاشان چیزی جز اجرای

۱ - فتح الباری (۳۶/۱۳).

۲ - مسلم (۲۳۶/۱۲-۲۳۷ نووی).

آموخته‌هایی که در دامان اربابان خویش، یعنی یهودیان صلیبی بر آن رشد یافته‌اند، نمی‌خواهد.

اللَّهُ ﷻ می‌فرماید: ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ [البقرة: ۱۲۰] (و هرگز یهودیان و ترسایان از تو راضی نمی‌شوند، مگر آنکه از کیش آنان پیروی کنی).

این است نقشه و دسیسه‌ای که انگلیس و یهود آن را طراحی می‌کنند و مجری آن نوکران خُرد و ناچیزی‌اند که در سرزمین‌مان عقاب آسا به پروازند. چون آنان بر این اندیشه بالیده‌اند و از خیراتش فربه گشته‌اند. لیکن در حقیقت در دامان حزب شیطان و سربازان ابلیس که ایشان را بر اصول صلیبی مهلک پرورانده‌اند، غسل تعمید نموده‌اند. اصولی که بسیار نرم، آهسته و خزیده خریده در حرکت بوده ولی بی‌نهایت موثر است.

این همان چیزی است که مولای ﷻ، ما را از آن بر حذر داشته است: ﴿كَيْفَ وَإِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وِلًّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَالْسِقُونَ﴾ [التوبة: ۸]: (چگونه [برای آنان عهدی است] با اینکه اگر بر شما دست یابند، در باره شما نه خویشاوندی را مراعات می‌کنند و نه تعهدی را، شما را با زبان‌شان راضی می‌کنند و حال آن که دل‌هایشان ابا دارد و بیشترشان منحرفند).

و می‌فرماید: ﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامِنُوا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شِيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ﴾ [البقرة: ۱۴]: (و چون با کسانی که ایمان آورده‌اند برخورد کنند، می‌گویند: «ایمان آوردیم»، و چون با شیطان‌های خود (سران شرک و کفر) خلوت کنند، می‌گویند: «در حقیقت ما با شما ایم، ما فقط [آنان را] ریشخند می‌کنیم).

آری بدین‌سان ملت‌ها را خوار و ذلیل می‌کنند و در مقابل، ملت‌ها از آنان پیروی می‌کنند و رهبری خویش را به آن‌ها می‌سپارند. چرا که از منهج الهی کج شده‌اند. در عوض کفار هم آنان را کشان کشان رهسپار آتش می‌کنند و می‌خواهند خانه‌ی هلاکت مأوای آنان باشد.

ایشان از فراخوان به سوی گمراهی و بطلان‌شان خسته نمی‌شوند. برای این مهم، اجتماعات، احزاب، کنگره‌ها و نشست‌ها بر پا می‌دارند. از این رو است که آقایان به صفت دعوت‌گر توصیف شده‌اند.

دعوت‌گر ممکن است شخص یا تنی چند از افراد باشند که مشغول کار خویش‌اند و مردم را برای پذیرش کارشان فرا می‌خوانند.^۱

این هشدارها و بازتاب سنت وی، انگشت اشاره را به سوی کسانی نشانه رفته است که به کور رنگی گرفتار شده‌اند و بوقچی و شیپورچیان گشته‌اند که اوامر دیکته شده‌ی آن سوی مرزها و دریاها را تکرار می‌کنند!

این موارد تذکر و بیدارباشی برای امت اسلامی است؛ باشد که مراقب حيله و مکر کفار بوده و به هوش آیند و راه بزه کاران و مجرمان را نپویند. به راستی ما آثار و تبعات آن را در تاریخ اسلامی یافته‌ایم و شرارتش را در دنیای مردم به نظاره نشسته‌ایم.

نمونه‌ها و مثال‌های آن، میراث رسیده‌های هر شهر و زمان است و چنان فراوانند که نتوان شمرد.

پیوسته توده‌ی دعوت‌گران به گمراهی تا امروز صدایشان بلند است و _ و العیاذ بالله _ به دوزخ فرا می‌خوانند.

۱ - عون المعبود نوشته‌ی عظیم آبادی (۳۱۷/۱۱).

هان! اینان دعوتگران حزب دموکراسی‌اند که پارس گُنان‌اند، و آنان اربابان سوسیالیستی و جامعه‌گرایی‌اند که عَرعر می‌کنند و آن دیگری، ملی‌گرایان‌اند که به عوعو مشغول‌اند و مردم در پی آنان نَفَس نَفَس می‌زنند. از این رو آنان که به سیاهی و تباهی دامن می‌زنند و "دُخن" را می‌پراکنند، پیش کسوتانِ داعیانِ به‌گمراهی‌اند. با این وجود روشن است که سلسه دسیسه‌چینی علیه اسلام و اهل اسلام و دولت آن، دارای ریشه‌های عمیقی در تاریخ اسلامی است.

▪ **سوم: مردمان فریبکار و حقه‌باز.**

سیما و ظاهر این مرحله خیر و نیکی است؛ اما در باطن رو به سوی هلاکت است. مگر نه این که رسول الله ﷺ در حدیث حذیفه رضی الله عنه که مسلم روایت کرده است فرمودند: «وَسَيُقَوْمٌ فِيهِمْ رِجَالٌ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ فِي جُثْمَانِ إِنْسٍ»: (در میان آنان مردانی با قلوب شیاطین در کالبد انسانی به پا خواهند خاست).

این وضعیت، بسیاری از مردم که به ظاهر امور می‌نگرند و از دیدن حقیقت عاجزند را، می‌فریبد. که در پی آن تا زمانی که مشکل بسیار بزرگ نشود و پارگی پارچه بر خیاط سخت نیاید، در پی اصلاح آن بر نمی‌آیند و بی‌خیال‌اند.

به طور حتم این دُخن و تیرگی بر تگه پاره کردنِ خیر، رشد و نمو می‌کند. تا این که بر آن چیره می‌شود. در نتیجه به مرحله‌ای کاملاً شرّ و فساد مبدل گشته و باعث پیدایش داعیان گمراه و فرقه‌های طَمَاع و منحرف می‌گردد.

سرن فتنه با چالاکي و جدیت مشغول‌اند. حال آن که پیروان حق بی‌خبر و در خواب‌اند. چرا که سیاهی و فساد چنان رشد نموده که سیطره

یافته است. بر حق و اهل حق خیز بر داشته و دولتش را سرنگون کرده است.

بدین منظور در این سالیان مکر و فریب، بحران‌ها در دست ناهلان و بی‌خردان افتاده است و حق در جای خویش قرار نگرفته است.

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ سَنَوَاتٌ^۱ خَدَاعَاتٌ، يُصَدِّقُ فِيهَا الْكَاذِبُ، وَيُكَذِّبُ فِيهَا الصَّادِقُ، وَيُؤْتَمَنُ فِيهَا الْخَائِنُ، وَيُخُونُ فِيهَا الْأَمِينُ، وَيَنْطِقُ فِيهَا الرُّوَيْبِضَةُ^۲ قِيلَ: وَمَا الرُّوَيْبِضَةُ؟ قَالَ: "الرَّجُلُ التَّافَهُ يَتَكَلَّمُ فِي أَمْرِ الْعَامَّةِ": (به زودی بر مردم سالیانی فریبنده خواهد آمد که دروغگو در آن تصدیق می‌شود و راستگو تکذیب می‌گردد. خائن امانت دار محسوب می‌شود و سخن گوی آن، رویبضه خواهد بود. گفته شد: رویبضه چیست؟ فرمود: مردی نابخرد که در مسائل ملت نظر می‌دهد).^۲

۱ - در اینجا اضافه نمودن "سنوات" به سوی "خداعات" مجازی بوده است و در حقیقت منظور انسان‌های فریب کار و حقه باز هستند. که با رجوع به شرح احادیث در عنوان این بحث، آن را به، مردمان حقه باز، ترجمه نمودم. مترجم.

۲ - "صحيح لغيره" ابن ماجه (۴۰۳۶)، احمد (۲۹۱/۲)، حاکم (۴۶۵/۴-۵۱۲-۴۶۶)، خرائطی در کتاب (مکارم الأخلاق، ص ۳۰)، و شجری در (أمالیة ۲۶۵/۲-۲۵۶) با سند عبدالملک بن قدامه جمحی از اسحاق بن ابی فرات از مقبری از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده است. حاکم می‌گوید: سند این روایت صحیح است و ذهبی با وی موافق است.

گویم: حرف‌شان درست نیست. بلکه سندش ضعیف است. عبدالملک بن قدامه جمحی در سندش موجود است و خود امام ذهبی رضی الله عنه وی را در بسیاری از کتب خویش ضعیف دانسته است. و ضعف او را از خیلی افراد نیز نقل نموده است! اسحاق بن ابی فرات نیز "مجهول" است چنان‌که در (التقريب) آمده است. اما این روایت سندهای دیگری هم دارد که آن را تقویت می‌کند:

امام احمد رحمته (۳۳۸/۲) با سند فلیح بن سلیمان از سعید بن عبید از ابو هریره به صورت "رفوع" تخریج نموده است. گویم: تمام افراد سندش به جر "فلیح" که در مورد قوه‌ی حافظه‌اش حرف و حدیث‌هایی وجود دارد، "نقه" هستند. در نتیجه حدیث ابوهریره با مجموع دو سند "حسن" می‌شود. لیکن شواهد دیگری برای این حدیث وجود دارد که آن را به درجه‌ی "صحیح لغیره" می‌رساند.

اول: حدیث انس رضی الله عنه که خود دارای دو سند است:

۱- با سند محمد بن اسحاق از عبدالله بن دینار از وی. امام احمد رحمته (۲۲۰/۳)، طحاوی در کتاب (مشکل الآثار ۴۶۶).

در تعلیق بر (مشکل الآثار ۴۰۵/۱) می‌گوید: راویان این سند "نقه" هستند. ولی از محمد بن اسحاق به صورت "عننه" روایت شده است.

هیثمی در (المجموع ۸۴۴/۷) می‌گوید: بزار آن را روایت کرده و محمد بن اسحاق صراحتاً با لفظ "سماع" از عبدالله بن دینار روایت کرده است و بقیه اقراء حدیث "نقه" هستند.

بنده معتقدم درست می‌گوید. زیرا در کتاب (کشف الأستار عن زوائد البزار 3373) ابن اسحاق لفظ "تحديث" را صریح آورده است.

۲- با سند محمد بن اسحاق از محمد بن منکدر از انس رضی الله عنه. امام احمد (۲۲۰/۳). گویم: در سند این روایت محمد بن اسحاق وجود دارد که وی "مدلس" بوده و با لفظ "عننه" روایت کرده است. با این توضیح معلوم است که محمد بن اسحاق این حدیث را از دو استاد شنیده است.

أ: عبدالله بن دینار. در این سند صراحتاً با لفظ "تحديث" روایت می‌کند.

ب: محمد بن منکدر. "سماع" را صریح بیان نکرده است.

دوم: حدیث عوف بن مالک رضی الله عنه. بزار (۳۳۷۳)، طبرانی در کتاب (الکبیر

18/56-57)، (مسند الشامیین 47، 48) و طحاوی در (مشکل الآثار ۴۶۵). با چند

سند از ابراهیم از ابی عبله از پدرش از عوف بن مالک.

گویم: در سند آن شمر بن یقظان وجود دارد که وی پدر ابراهیم بن ابی عبلة است. جز پسرش کسی دیگر از وی روایت نکرده است. و جز ابن حبان کسی دیگر او را "ثقه" نمی‌داند و وی مجهول است. خلاصه؛ حدیث با شواهد و سندهایی که دارد، طبق قواعد و قوانین مقرر در مصطلح الحدیث به درجه‌ی صحیح می‌رسد.

الله متعال کامل کننده‌ی نور خویش است

علی رغم تمام مکر و حيله‌ای که در امتداد روز و شب مسلمین را به سرای هلاکت فرا می‌خواند، علما و طلاب دعوت‌گر به سوی الله آمدند و ناگهان با پایگاه‌های گمراهی و ضلالت روبرو شدند که در بلاد مسلمین به زندگی مشغول‌اند. چرا که این مهمانان ناخوانده، بالاخره نقطه‌ی اتکای و تمرکز خود را انتقال داده‌اند یا نزدیک است به یک جریان شهر نشینی صلیبی یهودی تبدیل شوند. زهی خیال باطل! گمان کرده‌اند امت اسلامی قصد دارد اسلام را ترک کرده و دیگر به آن باز نگردد.

اما آنان از حقایق زیادی غافل مانده‌اند که با توجیهاات و حساب‌های آنان هم خوانی ندارد. چرا که الله ﷻ در گوش‌هاشان سنگینی انداخته است و قادر به شنیدن حق نیستند و بر دل‌ها شان پرده‌هایی افکنده که توان فهم آن را نداشته و بر چشم‌هاشان پوششی انداخته که نتوانند دید.

۱- همان ابتدای امر نفهمیدند که فرجام و انجام کار، در گذشته و آینده

فقط از آن الله ﷻ است؛ نه در دست آنان یا دیگر جن‌ها و آدمیان.

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ ۚ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا

يَعْلَمُونَ ﴿۲۱﴾ [یوسف: ۲۱]: (و الله بر کار خود چیره و غالب است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند).

و فرموده‌اند: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ ۚ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ ۚ

[القصص: ۶۸]: (و پروردگار تو هر چه را بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند، و آنان اختیاری ندارند).

اللہ ﷻ می گوید: ﴿بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ﴾ [البقرة: ۱۱۷]: (ابداع کننده‌ی آسمان‌ها و زمین [است]، و چون به کاری اراده فرماید، فقط می‌گوید: «[موجود] باش»؛ پس [فوراً موجود] می‌شود).

اللہ ﷻ علی رغم مکر و نیرنگ دشمنان، ماندگاری این دین را در زمین مقرر نموده و خبر داده است: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿[الصف: ۸-۹]: (می‌خواهند نور الله را با دهان خود خاموش کنند و حال آن که الله، گر چه کافران را ناخوش افتد، کامل کننده نور خود است. و اوست کسی که فرستاده خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد، تا آن را بر هرچه دین است فائق گرداند، هر چند مشرکان را ناخوش آید).

و این مهم نیازمند آن است که گروهی از مسلمین مسئولیت دین الهی را به عهده گیرند. قطعاً اغواگری دشمنان به آنان زبانی نخواهد رساند. تا که الله ﷻ دستور خویش را در بر پایی قیامت یا عذاب دشمنان صادر فرماید.

۲- قبل از آن که شایعه افکنان سموم صلیبی یهودی و بی‌دینی را در دیار مسلمین پخش کنند، عموم مسلمانان قرن‌های زیادی همدم این دین بوده‌اند.

پس هرگاه مسلمانان برای مدتی از آیین خود غافل مانده‌اند، غفلت‌شان همانند بی‌هوشی موقتی بوده که به امت تزریق شده است. یا بسان ابر تابستانی است که خیلی زود متلاشی و پراکنده می‌شود.

این امر مستلزم آن است که زمین هیچ‌گاه از کسی که مخلصانه با برهان و دلیل حق را بر پا داشته و راه را روشن کند، خالی نباشد.

۳- از یاد برده‌اند که این دین، دین حق بوده و حق در زمین ماندگار است. زیرا برای مردم سودمند است و سهم حق ماندگاری است. آن هم به این دلیل که حق لایق‌تر و نیرومندتر است. دیری نخواهد پایید که خبرش را می‌شنوید^۱.

این امر مستلزم آن است که گروهی از مسلمین بر حق ماندگار باشند. در این صورت مخالفین‌شان یا هرکس که بخواهد نومیدشان کند، نخواهد توانست به آنان آسیبی برساند. زیرا این امت که مورد رحمت قرار گرفته است هرگز به صورت جمعی گمراه نخواهد گشت.

۱ - اصل این لغات را از کتاب (واقعنا المعاصر) اثر سید قطب بهره‌مند شدم! لیکن کتاب مذکور در مورد منهج سلف دچار لغزش‌های فراوان و خطاهایی بس خطرناک شده است؛ بنده در نوشتاری جداگانه به آن پرداخته‌ام و بر آن چنین نامی نهاده‌ام (عقد الخناصر فی رد اباطیل واقعنا المعاصر).

حقیقت امر بیداری اسلامی

مسلمانان کم کم از خواب برخاسته و شاهد حقیقتی تلخ، سرزمینی تکه پاره و گرایش‌های فراوانی که آنان را به رها کردن دین و مصدر عزت‌شان فرا می‌خواند، شدند.

اما هر طایفه و گروه، به حقیقت موجود از دیدگاه متفاوتی می‌نگریست که با دیگر بینش‌ها فرق داشت. از این رو شایسته است که گفته شود: گروه‌ها و تجمعاتی که امروز در میدان دعوت مشغول‌اند، میان‌شان اختلافات گسترده‌ای پیرامون برنامه‌ی دعوت، نقطه‌ی شروع و چگونگی مسیر دعوت وجود دارد.

خطرناک‌ترین اختلافی که مانع هم صدایی آنان می‌شود دو چیز است:

• اول: عدم درک حجم آن

پیوسته شاهد آنیم که حزب‌گرایی خشک و دُگم، حَول و حَوش عقل بسیاری از گروه‌های فعال در میدان دعوت به سوی الله ﷻ، جا خوش کرده است. طوری که جز خویش کسی را ندیده و هستی دیگران را از پیرامون خود پاک کرده است.

این جریان هر روز درشت و درشت‌تر شد تا جایی که بعضی احزاب مدّعی شدند تنها جماعت مسلمانان آنان‌اند و بنیان‌گذار آن، امام مسلمین است. براین اساس توهّمات و خیالاتی را پی‌ریزی کردند:

مثلاً، برخی مدّعی شدند بیعت با امام‌شان واجب است.

برخی دیگر، جمعیت عظیم مسلمین بعد از قرون فرهیخته و طراز اول صدر اسلام را، کافر خواندند.

گروهی دیگر گمان کردند که تنها خودشان جماعت مرجع و مادراند. بر دیگران واجب است پیرامون ایشان حلقه زده و در زیر پرچم آنان سایه‌ای بگیرند.

اکثرشان از یاد بردند که همه برای باز گرداندن جماعت مسلمین در تکاپوآند. اگر جماعت مسلمانان و امام آنان موجود بود، تعددگرایی و اختلافات موجود که الله تعالی هیچ دلیل و مدرکی برایش نفرستاده را شاهد نبودیم.

حقیقت بلا منازع این است که خدمت گذاران به اسلام، به گروه‌ها و جماعت‌هایی از مسلمین و اهل قبله اطلاق می‌شود نه یک جماعت خاص. ای مسلمان نیک می‌دان که جماعت مسلمین آن است که تمام مسلمانان در رشته و سلسله‌ی آن درآیند.

امام و خلیفه باید کسی باشد که احکام الهی را جاری گرداند. اینجاست که اطاعتش واجب می‌گردد. باید دست در دست او گذارده و دل به او داد. لذا این دولت، دولت اسلامی است که در رأس آن خلیفه به احکام الهی جامه‌ی عمل می‌پوشاند. و آنان که برای بازگشت دولت خلافت در تلاش‌اند خود جماعتی از مسلمانان‌اند و بر آنان است که با یکدیگر تشریک مساعی کرده و موانع موجود بین افراد خویش را بزدایند؛ تا زیر یک شعار آن هم، یکتاپرستی و سنت مبتنی بر فهم سلف صالح گرد هم آیند.

ابن حجر عسقلانی رحمته الله علیه به نقل از طبری می‌گوید: در این مورد و در مورد جماعت، اختلاف نظر وجود دارد:

گروهی گویند: برای وجوب است و منظور از جماعت، گروه پیروز (الفرقة الناجية) هستند. سپس از محمد بن سیرین از ابن مسعود رضی الله عنه سخنی با این مضمون بیان می‌دارد: که وقتی شخصی بعد از واقعه‌ی قتل عثمان رضی الله عنه از ابن مسعود رضی الله عنه سوال می‌پرسد، وی به آن شخص وصیت می‌کند که بر تو

لازم است از جماعت پیروی کنی؛ چرا که الله ﷻ امت محمد ﷺ را بر ضلالت جمع نمی‌کند.

برخی دیگر معتقدند: جماعت فقط بر صحابه ﷺ اطلاق می‌شود نه بر غیر آنان.

عده‌ای دیگر بر این باورند که منظور از جماعت، علما می‌باشند؛ زیرا الله ﷻ آنان را بر مردم حجت قرار داده است. و مردم در اجرای دین تابع آنان‌اند.

اما قول صحیح این است که هر گاه ملت شخصی را امیر نمود و از او پیروی کردند بر هر فرد لازم است که تابع جماعت باشد و هر کس پیمان خویش را شکست از جماعت خارج گشته است.

در حدیث آمده است هرگاه مردم فاقد امام بودند و به گروه‌ها و دسته‌های متعدد تقسیم شدند هیچ فرقه‌ای را پیروی نکنند و اگر توانستند، برای خروج از شرّ و فتنه از تمام گروه‌ها کناره گیرند. و دیگر روایاتی هم که در این مورد آمده‌اند و ظاهراً با یکدیگر در تعارضند، همین معنی را دارند^۱.

بر هر مسلمان واجب است در آن چه این جماعت‌ها بر حق هستند، یاریشان نماید و وظیفه دارد در اشتباهات و نواقصی که از این گروه‌ها سر می‌زند، با پند و اندرز و ارشاد آنان را راهنمایی کند.

بر این جماعت‌ها است در نقاط مشترکی که بر حق هستند، تعاون و همکاری داشته و در آن چه اختلاف نظر دارند خیرخواه یکدیگر باشند. و از

الله یگانه خواهند در مسئله مورد نظر آنان را به راه راست رهنمون گرداند.^۱

شایسته و بایسته است تمام گروه‌ها برای ساختن بنای باشکوه و سر به فلک کشیده‌ی اسلامی یک دست و یک صدا شوند؛ و مجد و عظمتش را دوباره بر پا دارند. چرا که به تنهایی کس نخواهد توانست چنین کند. **اللَّهُ تَوَلَّىٰ صَالِحَانَ** است.

از دیگر وظایف این جماعت‌ها است که رهروان خویش را بر حق و دوستی نسبت به آحاد جامعه پرورش دهند و موانع و حایل‌های حزبی که

۱ - درست بر عکس قاعده و قانون حزبی که می‌گوید: (در آن چه با هم اتفاق داریم تعامل و تعاون می‌کنیم و در اختلافات هم دیگر را معذور می‌داریم). برادر حمد العثمان در کتاب (زجر المتهاون بضرر قاعدة العذر و التعاون) مضرات و خطر این قاعده را بیان می‌دارد. همکاری و تعاون بر نیکی و تقوی در میان مسلمانان واجب است. خاصه میان فعالان میدان دعوت. لیکن این تعاون فقط بر پایه‌ی دو اصل محقق خواهد شد:

ا- منهج و برنامه‌ی سلف صالح.

ب- عدم تحزب.

حال اگر هر گروهی بر عقائد خویش که با سلف در تضاد است بماند، و دارای اصل و اساسی جدای از دیگران باشد، راهی جز تعامل بر مبنای مغضوب علیهم (یهود) نخواهند داشت. آنان را یکپارچه می‌پنداری؛ حال آن که دل‌هاشان متشتت و پراکنده است.

اما بعضی از منتسبین به اهل سنت که سعی دارند از اهمیت دعوتی خاص بکاهند، مقصودشان از دعوت خاص، همان دعوتِ حقّ سلفیت است. فریب نخور. کلام سلفی‌ها همچون عسل است و دیدگاه ایشان در مورد علمای منهج سلفی، بسیار نرم و روشن است.

بیخ و بن گروه را متلاشی کرده و قدرت و توانش را به سستی و اضمحلال کشانده است، خُرد نماید.

بنابراین کسی که از این گروه‌ها خارج شد، از دایره اسلام بیرون نرفته است. چرا که این جماعت‌ها حق ندارند مخالفین را غیر مسلمان خوانند. بنیان‌گذاران آن هم نمی‌توانند ادعای امامت امت را بنمایند.

• دوم: اختلاف نظر آنان در مصادر یادگیری و فهم قرآن و سنت.

رسول الله ﷺ حدیثه را دستور می‌دهد در ایام شرّ و فتنه که مسلمانان فاقد امام و جماعت هستند، از کسانی که به سوی جهنم فرا می‌خوانند، کناره‌گیری کند.

تفسیر علما در شرح این دستور نبوی متنوع و گوناگون است. برداشتی که الله ﷻ دلم را بر پذیرش آن گشوده و مهیا کرده است، واجب بودن قبول حق و یاری‌پویندگان حق و تعاون و تعامل بر اساس آن است. شرح فوق الذکر:

۱- دستور مذکور، پایبندی به قرآن و سنت بر مبنای فهم سلف صالح ش را بر همگان لازم می‌دارد. قول رسول الله ﷺ در حدیث عرباض بن ساریه ﷺ بر این مفهوم دلالت دارد: «مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ فَسِيرَىٰ اخْتِلَافًا كَثِيرًا، وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّهَا ضَلَالَةٌ فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ، عَصُوا عَلَيْهَا بِالْتَوَاجِيزِ»: (هر کدامتان که بعد از من زنده بماند، خیلی زود شاهد اختلافات فراوانی خواهد بود، از کارهای نوپیدا در دین بپرهیزید. چرا که آن امور گمراهی‌اند؛ پس هرکس از شما آن - زمان - را

دریافت، بر شماسنت سنت من و خلفای هدایت یافته‌ی من. مصرّانه به آن بچسبید).^۱

در حدیث حذیفه رضی الله عنه به وی امر فرموده بود، در هنگام اختلافات بر تنه‌ی درختی گاز بگیرد؛ کنایه از زندگی در جنگل‌ها و دوری از فتنه‌ها و فرقه‌های گمراه است.

در حدیث عرابض بن ساریه رضی الله عنه وی را دستور داده است که در بروز اختلافات مصرّانه بر سنت رسول الله صلی الله علیه و آله مبتنی بر فهم صحابه رضی الله عنهم بچسبید و از بدعت‌ها دوری گزیند. چرا که یقیناً بدعت گمراهی است.

حال اگر دو روایت را با هم تلفیق کنیم معنایی ناب و خالص به دست می‌آید. و آن پایبندی به سنت نبوی مبتنی بر فهم سلف صالح رضی الله عنهم، در هنگام پیدایش گروه‌های گمراه و فقدان امام و جماعت مسلمانان است.

۲- این که پیامبر صلی الله علیه و آله به حذیفه رضی الله عنه دستور می‌دهد تنه‌ی درختی را به دندان بگذرد، هرگز معنای ظاهری و سطحی آن منظور نیست. بلکه معنایش صبر و پایداری بر حق و کناره‌گیری از احزاب گمراهی است که از حق منحرف شده‌اند.

بدین معناست که عنقریب بادهای بنیان‌کن بر درخت شکوفه دار، پر شاخ و برگ و بلند بالای اسلام وزیدن خواهد گرفت. شاخه‌های نازکش را در هم خواهد شکست و جز تنه‌ی تنومند پایداری که در برابر تندبادها می‌ایستد، باقی نخواهد ماند. اینجاست که باید مسلمانان تنه‌ی تنومند را در آغوش گرفته و جان و مال خویش را به پایش ریخته و فدایش کند. چرا که علی رغم و زش تندبادهای مرگبار سوزان، دوباره خواهد رویید.

۱. تخریجش خواهد آمد.

۳- شایسته است مسلمان به گروهی دست آویزد که این اصل ثابت و ماندگار را حلقه زده است؛ تا فتنه‌های بلا بار و محنت‌های سخت را به عقب راند.

گروه مذکور پیوسته تا وقتی که آخرین بازمانده اش با دجال وارد کارزار شود، بر حق استوار اند.^۱

با این توضیح، ما حاصل حدیث حذیفه رضی الله عنه در سه مورد منحصر می‌شود: وجوب التزام به جماعت مسلمانان و پیروی از ائمه‌ی ایشان گرچه دچار معصیت شوند. مگر نشنیدی پیامبر صلی الله علیه و آله در روایتی می‌فرماید: «قُلْتُ: كَيْفَ اصْنَعُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ؟ قَالَ: تَسْمَعُ وَ تُطِيعُ الْأَمِيرَ، وَ إِنْ ضَرَبَ ظَهْرَكَ، وَ أَخَذَ مَالَكَ، فَاسْمِعْ وَ اطَّعْ»: (اگر آن زمان را دریافتم چه توصیه‌ای برایم دارید؟ فرمود: از امیر حرف شنوی و اطاعت می‌کنی گرچه بر پشتت شلاق بزند و مال تو را بگیرد - باز هم حرفش - را گوش کن و اطاعت نما^۲. این همان دستور العملی بود که اکثر مسلمانان وقتی شاهد فساد و ظلم بعضی حاکمان بودند، آن را از یاد بردند و جهت بر اندازی دولت مذکور با کفار پیمان همبستگی دادند.

فراموش کردند کودتا و شورش علیه ائمه مادامی که از آنان کفر صریح و شرک آشکارا سر نزد، جایز نیست. کفر آشکاری که برای اثبات آن باید از جانب الله صلی الله علیه و آله دلیلی باشد. دلیلی که علمای ربانی آن را مقرر داشته‌اند و با قواعد فقه دعوت که بر مبنای دیدگاه سلف امت، از کتاب الله و سنت گرفته شده است، مطابقت داشته باشد.

۱ - تذکرات مربوط به این روایات ارائه خواهد شد.

۲ - مسلم (۲۳۶-۲۳۷ نووی).

- ۱- اگر مسلمانان فاقد جماعت و امام بودند بر آنها واجب است، از تمام فرقه‌های گمراه و تفرقه افکن کناره گیرند.
- ۲- ترک فرقه‌های گمراه، نه به معنای کناره گیری مطلق که بدون پیکار، به باطل اجازه‌ی تاختن و جوالان دهد؛ بلکه بر مسلمین است به قرآن و سنت که اصول دین اسلام‌اند، تمسک جسته و آن را بر اساس فهم صحابه رضی الله عنهم و ائمه‌ی هدایت یافته‌ای که بر راه و مسیر صحابه رضی الله عنهم ره می‌جویند و نیز بر پایه‌ی دعوت بشریت به این دو اصل بزرگ که بر زمین و ساکنان آن حکم خواهند راند، بفهمند. دیری نخواهد پایید که از حکومت قرآن و سنت بر زمین خبردار خواهی شد. چرا که وجود فرق گمراه، به معنای تهی بودن زمین از داعی مخلصی که مدلل برای الله کار کند، نیست. زیرا رسول صلی الله علیه و آله در احادیث متواتر خبر از وجود گروهی می‌دهد که در هر عصر حامل حق‌اند. و تا زمانی که دستور الهی در برپایی قیامت صادر شود بر این وظیفه استوارند و مخالفان نخواهند توانست به ایشان زیانی وارد آورده و نومیدشان کنند.

رهنمودهایی در مسیر بیداری اسلامی

- ۱- حقیقت معاصر امت اسلامی در سنت مطهر با الفاظی واضح و روشن توصیف شده است. بدین سبب بر ناظران فعالیت اسلامی معاصر است که عالم به کتاب الله و سنت باشند و مسائل را با تجربه، تدبیر و غریزه‌ی خویش مورد سنجش قرار ندهند.
لذا آنان که امروز اسم علمای فقه حرکت یا فقه واقع را یدک می‌کشند و از قرآن و سنت بی‌خبرند، گروه‌های فعال میدان دعوت را از مصدر عزت و سرچشمه‌ی هدایتش دور می‌نمایند.
- ۲- بر علمای قرآن و سنت واجب است جایگاه اصلی خویش را بدست آورده و عاملان به اسلام را توجیه نمایند. چرا که آنان راهنمایان و پیشوایان این امت‌اند. از این رو اگر به دنیا بیاویزند و از کاروان بازمانند، چه کسی این طوفان خروشان از جوانان مسلمان را که به عزت و شوکت اسلام و فرامانروای آن چشم دوخته‌اند، جهت داده و راهنمایی می‌کند؟
- ۳- چاره‌ای جز پاک کردن تیرگی و سیاهی که آرامش اسلام از را بر هم زده و سر چشمه اش را گل آلود کرده، نیست؛ باید چنین کرد تا اسلام دوباره در لباس رسالت، پاک و مصفاً پرتو افشاند.
- ۴- باید همان سان که پیامبر ﷺ نسل الگو و اسوه را تربیت کرد، نسلی هشیار و بیدار تربیت نمود.

۵- صد در صد باید تقلاً و تلاش فعالان اسلامی را منسجم کرد تا به سوی ایجاد جماعت مسلمانی که میان آحاد مسلمین الفت ایجاد کند، سرازیر شود.

۶- نقطه‌ی ملاقات فعالان اسلامی، و پایگاه مستحکم برای ایجاد جماعت مسلمانان همان مرحله‌ی خیرِ خالص است که رسول الله ﷺ و یارانش بر آن بودند. از الله ﷻ آرزومندم که مخلصان را برای ایجاد چنین جماعتی موفق گرداند. جماعتی که بر رد پای رسول ﷺ و یارانش گام زنند. باشد که دولت اسلام باز آید و دگر بار پرچمش را به اهتزاز در آورد. در آن روز به یاری الله ﷻ مومنان دل خوشی و شادی خواهند کرد و الله متولی صالحان است.

این مهم جز با پیروی از منهج سلفی محقق نخواهد شد.

سلف و سلفیت از منظر زمان، لغت و اصطلاح

می‌خواهیم که رهرو منهج سلفی با بصیرت و آگاهی با توجه به این آیه:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۸] (بگو: این طریقه و راه من است که من و هر کس پیرو من است بر پایه بصیرت و بینایی به سوی الله دعوت می‌کنیم، و الله از هر عیب و نقصی منزّه است و من از مشرکان نیستم)، بداند که مفهوم این کلمه (سلفی یا سلفیت) و مشتقات آن بر صدای زوزه وار حزب‌گرایی‌گشونده غالب می‌آید و بر دهلیزهای سرّی نفرت‌انگیز چیره خواهد شد. چرا که بسان خورشید هنگامه‌ی ظهر واضح و پرتو افشان است؛ ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [فصلت: ۳۳]: (و خوش‌گفتارتر از کسی که به سوی الله دعوت کند و کار شایسته انجام دهد و گوید: من از تسلیم‌شدگان [در برابر فرمان‌ها و احکام الله] هستم، کیست؟).

این کلمه با توجه به آن چه قبلاً بیان شد، بر علم و ایمان و فضل و احسان دلالت دارد.

ابن منظر می‌گوید: هم‌چنین "سلف" به پدران و اقوام گذشته‌ی شخص که در سن و سال و فضیلت از وی برترند اطلاق می‌شود. بدین منظور پیروان نسل اول اسلام "سلف صالح" نامگذاری شده‌اند.^۱

گوییم: این که رسول الله ﷺ به دختر بزرگوارشان فاطمه رضی الله عنها فرمودند: «فإنه نِعَمَ السَّلْفِ أَنَا لَكَ»: (من بهترین سلف - پیش فرستاده - برای تویم)^۱ نیز از همین قبیل است.

فرموده‌ی رسول اکرم ﷺ در مورد دخترشان زینب رضی الله عنها نیز روایت شده است: «إلحقی بسلفنا الصالح عثمان بن مظعون»: (به عثمان بن مظعون که سلف صالح ما است، پیوند)^۲. "سلف" در اصطلاح توصیفی لازم و منحصر برای صحابه رضی الله عنهم است. البته دیگران در تبعیت و پیروی از صحابه رضی الله عنهم، در این نام، با آنان مشارکت دارند.

قلشانی می‌گوید: سلف صالح، افراد صدر اول اسلام‌اند که در علم راسخ و ریشه دارند. راهپویان روش پیامبر صلی الله علیه و آله پاسبانان سنت وی بودند که الله عز و جل ایشان را به هم صحبتی رسولش صلی الله علیه و آله برگزید و جهت بر پای دینش انتخاب کرد. به امامت آنان برای امت رضای شد. آنان هم چنان که شایسته و بایسته بود در راه الله عز و جل جهاد نمودند و تمام وقتشان را صرف پند و اندرز امت نمودند و جان خویش را برای رضایت الهی بخشودند.^۳

۱ - مسلم (۲۴۵۰) (۹۸).

۲ - احمد (۲۳۷/۱-۲۳۸) و ابن سعد در کتاب (الطبقات ۳۷/۸) روایت کرده‌اند و شیخ ابو اشبال احمد شاکر رحمته الله در (شرح المسند ۳۱۰۳) صحیح دانسته است اما این تصحیح درست نیست. چرا که استاد آلبانی در سلسله احادیث ضعیفه (۱۷۱۵) به دلیل وجود علی بن زید بن جدعان آن را معلل دانسته است.

۳ - کتاب (تحریر المقالة من شرح الرسالة، ص ۳۶).

اللَّهُ ﷻ آنان را در کتابش چنین تعریف می‌فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹]: (محمد [ج] پیامبر الله است؛ و کسانی که با اویند، بر کافران، سختگیر [و] با همدیگر مهربانند).

هم چنین می‌فرماید: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَجْرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحشر: ۸]: (بخشی از غنایم] برای فقیران مهاجری است که از دیار و اموالشان بیرون رانده شده‌اند، در حالی که فضل و خشنودی الله را می‌جویند و الله و پیامبرش را یاری می‌کنند، اینان همان راستگویانند).

در این آیه الله ﷻ مهاجرین و انصار ﷻ را ذکر کرده و ایشان را می‌ستاید و از آنان و کسانی که در پی آنان می‌آیند، اعلان رضایت کرده است.

آنان که از راه صحابه ﷻ تبعیت نکردند و با ایشان مخالفت ورزیده‌اند را به عذاب و وعید داده است: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۱۵]: (و هرکس، پس از آنکه راه هدایت برای او آشکار شد با پیامبر ﷻ به مخالفت برخیزد، و [راهی] غیر راه مؤمنان در پیش گیرد، وی را بدانچه روی خود را بدان سو کرده واگذاریم و به دوزخش کشانیم، و چه بازگشتگاه بدی است).

بدین رو واجب است در آن چه نقل می‌کنند، پیروی شوند و در آن چه انجام داده‌اند، همانندشان عمل گردد و برای ایشان آمرزش طلبید.

اللَّهُ ﷻ می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰]: (و نیز کسانی که بعد از آنان [انصار و مهاجرینش] آمدند در حالی که می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که به ایمان

بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل هایمان نسبت به مؤمنان، خیانت و کینه قرار مده. پروردگارا! یقیناً تو رؤوف و مهربانی).

تمام اهل کلام، گذشتگان و معاصرشان، این اصطلاح (سلف) را در مورد صحابه رضی الله عنهم تأیید نموده‌اند.

غزالی کلمه‌ی سلف را چنین تعریف می‌کند: (یعنی مذهب صحابه و تابعین - رحمهم الله -)^۱.

بیجوری معتقد است: منظور از سلف، انبیاء، صحابه، تابعین و تابع تابعین هستند.^۲

علما در در قرون مَفْضَلَه بیان داشته‌اند که این اصطلاح بر عصر صحابه رضی الله عنهم و برنامه‌ی ایشان دلالت دارد:

۱- بخاری رضی الله عنه گوید: راشد بن سعد می‌گوید: سلف، مردانگی و فضیلت را مستحب می‌دانستند. چون تاثیرگزارتر و جسورانه‌تر است.^۳

حافظ ابن حجر رضی الله عنه در تفسیر کلمه‌ی "سلف" می‌نویسد: یعنی صحابه رضی الله عنهم و کسانی که بعد از آنان‌اند.

بنده معتقدم: منظور، صحابه رضی الله عنهم است؛ چرا که راشد بن سعد تابعی است و بدون شک از دیدگاه آنان سلف فقط بر صحابه رضی الله عنهم اطلاق می‌شود.

۲- امام بخاری رضی الله عنه در کتاب خود چنین عنوانی می‌بندد: «باب ما کان السلف یدخرون فی بیوتهم و أسفارهم من الطعام و اللحم و غیره»:

۱ - إجماع العوام عن علم الکلام (ص 62).

۲ - شرح جوهره التوحید (ص 111).

۳ - (۶۶/۶ - فتح الباری).

سلف (صحابه رضی الله عنهم) در خانه‌ها و مسافرت‌شان مواد غذایی و گوشت انبار می‌کردند^۱.

معتقدم: این جا منظور از سلف صحابه رضی الله عنهم اجمعین هستند.

۳- امام بخاری رحمته الله می‌نویسد: زُهری در مورد استخوان مرده‌ها - از قبیل فیل و غیره - می‌گوید: گروهی از علمای سلف را یافتیم که با آن - استخوان -ها شانه می‌کنند و در آن‌ها روغن می‌گذارند و این کار را بلامانع می‌دانند^۲.

بنده بر این باورم: این جا هم مراد از سلف، صحابه رضی الله عنهم هستند. زیرا زهری رحمته الله تابعی است.

۴- امام مسلم رحمته الله با سند محمد بن عبدالله چنین روایت می‌کند: شنیدم علی بن شقیق می‌گوید: از عبدالله بن مبارک شنیدم که در حضور مردم می‌گوید: به حدیث عمرو بن ثابت گوش نکنید. که او سلف - صحابه رضی الله عنهم - را دشنام داده است^۳.

این جا نیز منظور از سلف صحابه رضی الله عنهم است.

۵- امام اوزاعی رحمته الله می‌گوید: خویشان را بر انجام سنت مقید کن. همان طور که آن قوم - صحابه رضی الله عنهم - بودند، باش. چیزی بگو که آنان گفتند. و از آن چه باز آمدند تو هم روی گردان و راه سلف صالح خود را برگزین؛ چرا که آن راه، شایسته‌ی تو و آنان است^۴.

۱ - فتح الباری (۵۵۲/۹).

۲ - فتح الباری (۳۴۲/۱).

۳ - مقدمه‌ی صحیح مسلم: (ص ۱۶).

۴ - آجری در کتاب (الشریعة) آن را آورده است.

باز هم سلف، صحابه رضی الله عنهم هستند.

از این رو کلمه‌ی "سلف" این معنای اصطلاحی را کسب نموده است و مشمول غیر، نمی‌شود.

اما از نظر زمانی، این کلمه بر بهترین قرونی که شایستگی اقتدا و اتباع را دارند، دلالت دارد. با شهادت و گواهی رسول الله صلی الله علیه و آله، قرن‌های مورد نظر در خیر و نیک بودن، همان سه قرن اول هستند؛ آنجا که می‌فرماید: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ يَجِيءُ أَقْوَامٌ كَسِبُوا شَهَادَةَ أَحَدِهِمْ يَمِينُهُ، وَيَمِينُهُ شَهَادَتُهُ»: (بهترین مردمان قرن من هستند، سپس آنان که بعد از ایشان‌اند، و سپس آنان که بعد از ایشان‌اند؛ بعد مردمانی می‌آیند که شهادت یکی از آنان بر سوگندش سبقت می‌گیرد و قسمش بر شهادتش)^۱.

لیکن تعیین زمانی برای انحصار مفهوم سلف دقیق نیست. چرا که بسیاری از فرقه‌های گمراه و مبتدع در این فاصله‌ی زمانی سر برآورده‌اند. از این رو ما دامی که شخصی در فهم قرآن و سنت موافق با صحابه رضی الله عنهم نباشد، صرفاً با اثبات وجود او در این عصر، نمی‌توان او را در زمره‌ی سلف به حساب آورد. بنابر این علما این اصطلاح را مقید به "سلف صالح" نموده‌اند.

با این تفسیر مبرهن است اصطلاح "سلف" در وقت اطلاق، فقط به تقدّم زمانی بر نمی‌گردد. بلکه به صحابه‌ی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و پیروان نیک آنان معطوف خواهد بود.

۱ - این حدیث متواتر است و بعداً تخریجش خواهد آمد.

با این اعتبار، اصطلاح "سلف" استقرار یافت. پس این لفظ بر کسی کاربرد دارد، که از سلامت عقیده و منهج برخوردار باشد. منهجی که قبل از پیدایش اختلافات و تشتت، نبی اکرم ﷺ و یارانش ﷺ بر آن بودند. اما لفظ "سلفیت" به "سلف" نسبت داده می‌شود و این انتسابی بسیار ستوده شده بر منهجی راست و درست است. در ضمن این به معنای قد علم کردن و ابداع مذهبی جدید نیست.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: عیب نیست کسی ابراز مذهب سلف کند و خود را به آن منتسب نماید. بلکه واجب است از وی پذیرفته شود. چرا که مذهب سلف چیزی جز حق نبوده است.^۱ لیک متاسفانه برخی از مردم، آنان که خوب می‌دانند سلفیت یعنی چه، هنگام تلفظ آن، لفظ سلفیت را تحریف کرده و می‌گویند: حلقه‌ای نو از جماعت اسلامی جدید، که خود را از دل یگانه دایره‌ای اسلامی بیرون کشیده است و از معنای این عنوان خاص، مفهوم معینی برای خویش برگزیده است. با احکام و گرایش‌های خود از سایر مسلمین متمایز گشته است. حتی در خلق و خوی درونی و معیارهای اخلاقی نیز با دیگران متفاوت است.^۲

۱ - مجموع الفتوی (۱۴۹/۴).

۲ - بین دکتر بوطی در کتابش به نام (السلفیة مرحلة زمانية مباركة لا مذهب اسلامي): (سلفیت مرحله‌ی زمانی مبارکی است نه یک مذهب اسلامی) چه نوشته است. ظاهر این کتاب پیام آور رحمت است، ولی در باطن دروازه‌ای رو به عذاب:

۱- می‌خواهد سلف را در منهج علمی، یادگیری و استدلال و استنباط مفلس و بی‌چیز نشان دهد. از این رو آنان را به منزله‌ی بی‌سوادانی می‌داند که جز آرزوی بی‌اساس، از علم و دانش چیزی نمی‌دانند.

مطمئناً منهج سلفی چنین وضعیت و واقعیتی ندارد. چرا که سلفیت یعنی: اسلامی پاک و پالوده از رسوب تمدن‌های قدیم و میراث فُرق متعدد، با ویژگی کمال و جهان شمول، مسلح به قرآن و سنت به فهم سلف صالحی که در نصوص کتاب و سنت مورد تعریف و تمجید قرار گرفته‌اند.

این حرف‌ها تصویری زاینده از خیالات مردمانی است که از این کلمه‌ی پاک و مبارک که در قعر تاریخ این امت ریشه زده، و قدمتش به نسل صدر اول اسلام می‌رسد، نفرت دارند... تا آن جا که می‌پندارند این کلمه زاینده‌ی حرکت اصلاحی است، که جمال الدین افغانی و محمد عبده در ایام اشغال مصر توسط انگلستان، پرچمدار آن بوده‌اند!^۱

۲- سلفیت را یک گذار زمانی تلقی کرده است که آمد و گذشت. و به خاطرات و آرزوها پیوسته است و باز نخواهد گشت. =

۳- مدعی است انتساب به سلف بدعت و نوپیداست. و جریانی که گوش جهان را پُر کرده و کاروان‌های بشری دست به دستش کرده‌اند را انکار می‌کند.

۴- شعار مذهب سلف را می‌دهد، تا مذهب خلف یا معاصرین را صحیح نشان دهد و آن اعتبار دهد. و از خواسته‌های نامشروعش پاسبانی‌اش کند. لذا حقایق تاریخی که ثابت می‌کند مذهب خلف منجر به فروپاشی شخصیت مسلمان و اضمحلال منهج اسلامی می‌گردد را، پنهان می‌کند.

۱- بر این ادعا چندین اعتراض وارد است:

۱- حرکتی که بانیان آن جمال الدین افغانی و محمد عبده بوده‌اند، حرکتی سلفی نبود. اندیشه‌ی عقلانی معاصری بود، که خود آمر به ترک کردن "نقل" یعنی قرآن و سنت بوده است.

۲- بررسی‌هایی پیرامون حقیقت جمال الدین افغانی و انگیزه‌هایش صورت گرفته است که شک و شبهه‌های فراوانی را اثبات می‌کند. این شبهات، محقق و پژوهشگر سیرت و زندگی‌وی را وا می‌دارد که از جمال الدین پرهیز کند.

قایل یا ناقل این وهم و خیال، تاریخِ اصطلاحِ سلف صالح را از نظر معنی، ریشه یابی و زمانی نمی‌داند. علمای گذشته‌ی تاریخ اسلامی هر کس را که در عقیده و منهج یا برنامه، از فهم صحابه رضی الله عنهم پیروی می‌کرد را، سلفی می‌نامیدند.

به عنوان نمونه تاریخ نگار مسلمان، امام ذهبی رحمته الله در کتاب سیر اعلام النبلاء^۱ مقوله‌ی حافظ دارقطنی رحمته الله را با این مضمون نقل می‌کند: «نزد من چیزی منفورتر از علم کلام نیست».

وی در ادامه می‌گوید: «هرگز نباید کسی وارد علم کلام یا جدل شود و در آن کنکاش کند. بلکه پیوسته باید سلفی باشد».

۳- حقایق تاریخی تأکید دارد که محمد عبده با اندیشه‌ی ماسونی در ارتباط بوده است و محمد عبده را معذور داشته و معتقد است فریب آن را خورده و حقیقت این اندیشه را نمی‌دانسته است.

۴- ارتباط سلفیت به حرکت جمال الدین افغانی و محمد عبده اتهامی بیش نیست. زیرا اشارتاً آن‌ها را به ارتباطات مشکوک و انگیزه‌های نا معلومی متهم می‌کنند.

شبهه‌ها و تصحیح

۱- آیا نام گذاری به ((سلفیت)) بدعت است؟

برخی می‌گویند: نام گذاری به واژه‌ی سلفیت بدعت است. چرا که صحابه رضی الله عنهم در دوران پیامبر امین صلی الله علیه و آله با آن نامگذاری نشده‌اند.

○ جواب: کلمه‌ی ((سلفیت)) در عصر رسول صلی الله علیه و آله کاربرد نداشت. چرا که نیازی به این کار نبود. مسلمانان صدر اول اسلام بر اسلامی صحیح می‌زیستند. نیازی به اطلاق کلمه‌ی سلفیت نبود. زیرا آنان خود، در سرشت و فطرت و سلیقه بر سلفیت بوده‌اند. همان طور که بدون هیچ‌گونه خطا و اشتباهی، به عربی فصیح سخن می‌گفتند. علم نحو، صرف و بلاغت هم وجود نداشت. تا این که اشتباه دستوری و اعراب کلمات در عربی نمایان گشت. ناچاراً در پی آن علمی که اشتباهات دستوری و اعراب را اصلاح نماید، ابداع گردید. همین سان بعد از آشکار شدن انحراف و تک روی در جماعت مسلمین، کلمه‌ی ((سلفیت)) نسبت به حقیقت موجود آن زمان بوجود آمد. البته رسول عربی صلی الله علیه و آله در حدیث افتراق و شاخه شاخه شدن امت به این معنا اشاره می‌نمایند: «ما أنا عَلِيهِ الْيَوْمَ وَأَصْحَابِي: آن چه من و یارانم بدان معتقدیم...».

آن گاه که فرقه‌ها تکثر یافت و هر کدام مدعی حرکت در مسیر قرآن و سنت شد، علمای امت اسلامی به پالایش گروه‌ها پرداختند و گفتند: «اهل حدیث و سلف».

از این رو ((سلفیت)) از دیگر گروه‌های اسلامی متمایز گشت. آنان که خود را رهپویانی در مسیر اسلام صحیح و متمسکان به اعتقادات یاران رسول ﷺ و در مسیر تابعین نیکوکار که راه صحابه رضی الله عنهم را پیمودند، می‌دانند. همانان که در خیر القرون می‌زیسته‌اند.

۲- گویند: چرا خودمان را به سلف منسوب کنیم حال آن که الله تعالی ما را مسلمان نامیده است؟ ﴿هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ﴾ [الحج: ۷۸]: (او شما را پیش از این «مسلمان» نامید).

جواب را در ضمن تعریف این گفتگوی بسیار ظریف و دل‌پسند که بین استادمان شیخ آل‌بانی رحمته الله علیه و عبدالحلیم ابو شقّه مؤلف کتاب "تحریر المرأة في عصر الرسالة" رخ داده است، ارائه می‌دهیم:

شیخ آل‌بانی: اگر به تو گویند مذهب چیست، چه می‌گویی؟
ابو شقّه: مسلمان.
شیخ: این کفایت نمی‌کند!

ابو شقّه: الله تعالی ما را مسلمان نامیده است. و فرموده‌ی الله تعالی را تلاوت کرد: ﴿هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ﴾ [الحج: ۷۸] (او شما را پیش از این «مسلمان» نامید).

شیخ: این جواب در عهد اول اسلام قبل از انتشار فرقه‌ها جوابی صحیح و درست بود. اکنون اگر از هر مسلمانی از این گروه‌ها که در عقیده با ایشان اختلاف ریشه‌ای داریم همین سوال را پرسید، همگی همین جواب به شما را خواهند داد. همه؛ اعم از شیعه‌ی رافضی، خارجی (خوارج)، درزی و نُصَیریِ عَلَوی همه می‌گویند: من مسلمانم. از این رو این جواب در این روزها کفایت نمی‌کند.

ابو شقّه: پس می‌گوییم: من مسلمانِ پیرو کتاب الله و سنت هستم.

شیخ: این جواب هم کافی نیست!

ابو شقه: چرا؟

شیخ: هرگز دیدی یکی از افرادی که مثال زدیم، بگوید: من مسلمانی هستم که پیرو قرآن و سنت نیستم؟ کیست که بگوید: من بر قرآن و سنت نیستم؟ سپس شیخ رحمته الله شروع به بیان ضمیمه‌ای می‌کند که ما در پی توضیح آیم و آن: کتاب و سنت بر مبنای فهم سلف صالح.

ابو شقه: پس من مسلمانی معتقد به کتاب الله و سنت بر مبنای فهم سلف هستم.

شیخ: اگر از تو بپرسد، مذهب چیست؟ همین را می‌گویی؟

ابو شقه: بله.

شیخ: نظرت چیست این مفهوم را در یک کلمه خلاصه کنیم؟ چرا که: خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ. بهترین کلام آن است که مفید و مختصر باشد. لذا بگوییم: سلفی.

ابو شقه: به صورت کلی موافقم و باید بگویم: بله. اما هنوز همان اعتقاد سابق را دارم. زیرا در وحله‌ی اول که انسان می‌شنود تو سلفی هستی، فکر انسان به روش‌های زیادی معطوف می‌شود؛ که در آن تند روی و شدت است و منجر به درشتی و خشونت می‌گردد که از سلفی‌ها سر می‌زند.

شیخ: فرض می‌کنیم کلامت صحیح باشد؛ حال اگر بگویی: من مسلمانم، آیا نمی‌شود این اسم به یک شیعه‌ی رافضی، درزی، یا اسماعیلی یا ... هم اطلاق شود؟

ابو شقه: ممکن است. اما می‌گویم: من تابع این آیه ام: ﴿هُوَ سَمَّكُمُ الْمُسْلِمِينَ﴾ (الله تعالی شما را مسلمان نامیده است).

شیخ: نه برادر عزیز! شما آیه را تبعیت نمی‌کنی! زیرا (اسلام صحیح) منظور آیه است. و باید با مردم به اندازه عقل‌شان سخن گفت... حال آیا کسی می‌داند که تو به همین معنای مورد نظر آیه مسلمانی؟

اشکالات و عیوبی که بیان کردی، ممکن است درست باشد یا نباشد! چرا که شدت و تندی که از آن سخن می‌گویی، ممکن است در بعضی افراد وجود داشته باشد، اما این موارد به عنوان یک منهج علمی عقیده‌ای مورد تأیید نیست. پس افراد را رها کن. چون ما از منهج و برنامه سخن می‌گوییم؛ یعنی وقتی می‌گوییم: شیعه، درزی، خارجی (خوارج)، صوفی یا معتزلی، همان اشکالات و عیوبی که ذکر کردی، این جا هم وارد است. پس موضوع ما این نیست؛ ما در پی اسمی هستیم که بر مذهبی دلالت کند که با آن **الله ﷻ** را می‌پرستیم.

سپس شیخ می‌گوید: آیا تمام صحابه **رضی الله عنهم** مسلمان نبودند؟
ابو شقه: طبعاً.

شیخ: اما در میان ایشان افرادی بودند که دزدی و زنا کردند. اما این باعث نمی‌شود صحابی بگوید: من مسلمان نیستم. بلکه او مسلمان است و به **الله ﷻ** و رسولش **ﷺ** به عنوان یک برنامه و منهج ایمان دارد، اما گاهی بر خلاف منهج عمل می‌کند چون معصوم نیست.

به همین سبب ما از کلمه‌ای سخن می‌رانیم که در زندگی، بر عقیده و اندیشه و منطق مان دلالت دارد و مربوط به شئون حیات ماست. و با آن **الله** متعال را می‌پرستیم. اما این که فلانی متشدد و سخت گیر یا متساهل و آسان گیر است، مقوله‌ای دیگر است.

در ادامه شیخ می‌گوید: می‌خواهم اندکی در این کلمه‌ی خلاصه شده بیندیشی تا بر گفتن کلمه‌ی "مسلمان" مُصِرّ نباشی. خوب می‌دانی هرگز کسی پیدا نخواهد شد که آن چه تو اراده کردی و مورد نظر توست را، بداند.

پس مردم را به اندازه‌ی توان عقلی آنان مورد خطاب قرار بده. الله عَلَّامٌ در حرف شنوی و پذیرش تو، برکت عطا فرماید.

سلفیت، گروه پیروز و حزب یاری شده

۱- فرقه‌ی ناجیه و طائفه منصوره:

سخن در مورد گروه نجات یافته و حزب یاری شده است آن هم از چند منظر:

▪ اول: احادیث نبوی در نهی از پراکندگی و از هم گسیختگی امت اسلامی:

ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَفْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فَرَقَةً أَوْ اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فَرَقَةً، وَ تَفَرَّقَتِ النَّصَارَى عَلَى إِحْدَى أَوْ اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فَرَقَةً، وَ تَفَرَّقَتْ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فَرَقَةً»: (یهودیان به ۷۱ یا ۷۲ گروه تبدیل شدند و نصاری به ۷۱ یا ۷۲ فرقه متفرق گشتند و امت من به ۷۳ فرقه پراکنده می‌شود).^۱

جمعی از صحابه رضی الله عنهم در این موضوع روایت نموده‌اند:

أ- معاویه رضی الله عنه الفاظی اضافه‌تر از حدیث قبلی، روایت می‌کند: «وَأَنَّه سَيَخْرُجُ فِي أُمَّتِي قَوْمٌ تَتَّجَرَى بِهِمُ الْأَهْوَاءُ كَمَا يَتَّجَرَى الْكَلْبُ بِصَاحِبِهِ، لَا يَبْقَى مِنْهُ عِرْقٌ وَلَا مَفْصَلٌ إِلَّا دَخَلَهُ»: (گروهی از امت من ظهور خواهند کرد که بدعت‌ها و خواهشات در رگ‌ها و مفاصل آنان داخل می‌شود؛ چنان‌که

۱ - این روایت "حسن" است. چنان‌که در کتاب (نصح الأمة فی فهم احادیث افتراق

سگ‌هار^۱ با صاحبش چنین می‌کند؛ هیچ رگ و مفصلی نیست مگر اینکه (بیماری) در آن داخل می‌گردد^۲.

ب- انس بن مالک رضی الله عنه هم با الفاظی زیادتر، چنین روایت می‌کند:

«كَلِّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً، وَهِيَ الْجَمَاعَةُ»: (همگی در آتشاند بجز یک گروه؛ آن هم جماعت (مورد نظر)^۳).

ت- عوف بن مالک رضی الله عنه نیز با کلماتی اضافه تر، همانند روایت انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده است^۴.

ث- ابو امامه باهلی رضی الله عنه در داستانی بلند که الفاظی اضافه تر دارد، روایت می‌کند:

«السواد الأعظم»^۵ - گروه پیروز و نجات یافته-.

ج- از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه با الفاظی زیادتر، همچون روایت انس بن مالک رضی الله عنه روایت آمده است^۶.

د- حدیث عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه با زیادت الفاظ، «ما أنا عليه اليوم وأصحابي»: (آن چه امروز من و یارانم بر آن هستیم)^۱.

۱ - سگ‌هار وقتی دچار بیماری جنون می‌گردد، هرکس را که به چنگ آورد می‌گزد و بر اثر آن زخمی کشنده ایجاد می‌گردد که ویروس مربوطه به رگ‌ها و مفاصل شخص نفوذ کرده و او را شدیداً دچار تشنگی می‌کند و کم‌کم باعث مرگ وی می‌گردد. (مترجم. برگرفته از شرح احادیث).

۲ - این روایت "حَسَن" است. همان (ص ۱۰-۱۱).

۳ - با اسناد و شواهد دیگر به درجه‌ی "حَسَن" می‌رسد. مرجع سابق (ص ۱۲-۱۸).

۴ - "حَسَن" قبلی (ص ۱۸-۱۹).

۵ - "حَسَن" همان (ص ۱۹-۲۱).

۶ - این روایت ضعیف است. همان (۲۱-۲۲).

در موضوع مربوطه از عمرو بن عوف مزنی، ابو درداء، ابو امامه، واثله بن اسقع و انس بن مالک رضی الله عنهم به صورت گروهی در یک حدیث روایت آمده است.^۲ و در این احادیث گروهی اصول گرا که با چنگ و دندان به سنت چسبیده‌اند، به صفت "الناجیة": نجات یافته، توصیف شده‌اند. چون آنان از اختلاف نجات یافته و به خواست الله تعالی از آتش هم نجات خواهد یافت.

▪ دوم: احادیث "الطائفة المنصورة": جماعت پیروز.

۱- معاویه رضی الله عنه گوید: شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«لا يزال من أمتي أمة قائمة بأمر الله لا يضرهم من خذلهم، ولا من خالفهم حتى يأتي أمر الله وهم على ذلك»: (پیوسته گروهی از امت من دستور الله تعالی را بر پا می‌دارند و نومید کنندگان و مخالفان، به ایشان زیانی نمی‌رسانند و تا دستور الله تعالی صادر شود، بر همین روش استواراند).^۳

عُمیر که یکی از راویان این حدیث است، می‌گوید: مالک بن یخامر از قول معاذ رضی الله عنه گفته است: آنان - جماعت پیروز - در شام مستقر هستند.

معاویه می‌گوید: مالک - راوی فوق - گفته، که از معاذ بن جبل رضی الله عنه شنیده است، آنان در شام هستند.

۲- حدیث مغیره بن شعبه رضی الله عنه:

۱ - چنان‌که در نوشتاری جداگانه به نام «درء الإرتباب عن حدیث ما أنا علیه و الأصحاب» بیان داشته‌ام، این روایت با شواهدی دیگر به درجه‌ی "حسن" می‌رسد.

۲ - سندهایش "واهیة جداً" (کاملاً پوچ) است. چنان‌که در کتاب (نصح الأمة فی فهم أحادیث إفتراق الأمة، ص 22-7) آمده است.

۳ - بخاری و مسلم. این روایت با ۸ سند از معاویه رضی الله عنه ثابت است که آن‌ها را در کتاب اللالی المثورة بأوصاف الطائفة المنصورة) جمع نموده‌ام.

«لا يَزَالُ نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَذَلِكَ»: (مُداماً مردمانی از امت من غالب و پیروز اند؛ تا این که دستور الله ﷻ در بر پایی قیامت به آنان می‌رسد و آنان بر روش خود پایدارند)¹.

۳- روایت عمر بن خطاب رضی الله عنه:

«لا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ»: (هماره تا قیامت بر پا شود، گروهی از امت غالب بر حق هستند)².

۴- ثوبان رضی الله عنه نیز چنین روایتی دارد:

«لا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَذَلِكَ»: (مدام بخشی از امت با حق - بر دشمنان - پیروزاند. هرکس سودای نا امید کردن شان را دارد به زیانی آنان نمی‌رساند؛ تا که دستور الله (در بر پایی قیامت) بیاید و آنان همین‌گونه (استوار) اند)³.

۵- عمران بن حصین رضی الله عنه این الفاظ را روایت کرده است:

«لا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي يُقَاتِلُونَ عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرِينَ عَلَى مَنْ نَاوَأَهُمْ حَتَّى يُقَاتِلَ أَخْرَهُمُ الْمَسِيحَ الدَّجَالَ»: (مرتباً قسمتی از امت بر اساس حق می‌جنگند و بر مخالفان شان چیره‌اند؛ تا که آخرین نفرشان با دجال کارزار می‌کند)⁴.

۶- در روایتی از جابر رضی الله عنه آمده است:

۱ - بخاری و مسلم. مرجع سابق .

۲ - یعنی چون بر حق هستند پیروزاند. و العیاذ بالله گمان نشود که آنان غالب‌اند و حق مغلوب. مترجم.

۳ - با شروط بخاری و مسلم صحیح است. چنان که در آدرس قبلی بیان داشتیم.

۴ - مسلم (۳/۶۵ نووی) و آدرس قبل.

۵ - صحیح. همان.

«لا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي يُقَاتِلُونَ عَلَى الْحَقِّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، قَالَ: فَيَنْزِلُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ فَيَقُولُ أَمِيرُهُمْ: تَعَالَى صَلِّ لَنَا، فَيَقُولُ: لَا، إِنَّ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ أَمِيرٌ؛ تَكْرِمَةُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ»: (همیشه گروهی از امت من تا روز قیامت به حق نبرد می‌کنند. گفت: عیسی بن مریم فرود می‌آید و امیر مسلمین می‌گوید: بفرما و ما را نماز بده. می‌گوید: نه؛ بعضی از شما بر بعضی دیگر امیر هستی؛ این بزرگداشت الله متعال برای این امت است).^۱

۷- سلمة بن نفیل رضی الله عنه روایت کرده است:

«الآن جَاءَ الْقِتَالُ لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى النَّاسِ يَرْفَعُ اللَّهُ قُلُوبَ أَقْوَامٍ فَيُقَاتِلُونَهُمْ وَيَرْزُقُهُمُ اللَّهُ مِنْهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ عَلَى ذَلِكَ أَلَّا إِنْ عُقِدَ دَارَ الْمُؤْمِنِينَ الشَّامُ وَالْحَيْلُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِيهَا الْحَيْرِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»: (کنون جنگ آغازید؛ هنوز گروهی از امتم بر مردمان غالب و چیره‌اند، الله متعال دل اقوامی را - با کفر و الحادی که می‌کنند - از حق دور می‌کند و با آنان - گروه پیروز - وارد نبرد می‌شوند و الله عز وجل به وسیله‌ی آنان به مجاهدان روزی می‌دهد. تا که دستور الله تعالی - در بر پایی قیامت - صادر شود، آنان بر این کار استواراند. آگاه باشید مرکز دیار مومنان شام است و تا قیامت در پیشانی اسب‌ها خیر گره خورده است).^۲

۸ و ۹- عقبه بن عامر و عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما با این الفاظ روایت نموده‌اند:

«لا تَزَالُ عِصَابَةٌ مِنْ أُمَّتِي يُقَاتِلُونَ عَلَى أَمْرِ اللَّهِ ظَاهِرِينَ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ وَهُمْ عَلَى ذَلِكَ»: (همیشه گروهی از امت من

۱ - مسلم (۱۹۲/۲ - ۱۹۳ نووی). همان.

۲ - با شروط مسلم صحیح است. مرجع سابق.

طبق دستور الهی می‌جنگند و غالب و مسلط _ بر دشمن _ هستند و مخالفان آن‌ها به آنان ضرری نمی‌رسانند تا که قیامت بر پا شود و آنان بر همین روش‌اند).^۱

۱۰ - روایت ابوهریره رضی الله عنه با این الفاظ:

«لا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي قَوَّامَةٌ عَلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ لَا يَضُرُّهَا مَنْ خَالَفَهَا»: (مدام قسمتی از امت من بر پا دارنده دستور الهی‌اند و مخالفین آنان به ایشان زبانی وارد نمی‌کند).^۲

۱۱ - حدیث قره رضی الله عنه:

«إِذَا فَسَدَ أَهْلُ الشَّامِ فَلَا خَيْرَ فِيكُمْ لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي مَنصُورِينَ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ حَتَّىٰ تَقُومَ السَّاعَةُ»: (هرگاه که اهل شام فاسد شدند، خیری در شما نیست؛ همواره گروهی از امت من _ بر دشمنان _ پیروزاند و مخالفین به ایشان ضرری نمی‌رسانند).^۳

۱۲ - جابر بن سمرة رضی الله عنه روایت کرده است که:

«لَنْ يَبْرَحَ هَذَا الدِّينُ قَائِمًا يُقَاتَلُ عَلَيْهِ عُصَابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ حَتَّىٰ تَقُومَ السَّاعَةُ»: (همچنان این دین برپاست؛ دسته‌ای از مسلمین به خاطر آن نبرد می‌کنند تا قیامت بر پا شود).^۴

۱۳ - سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه با دو لفظ روایت می‌کند:

۱ - مسلم (۶۷/۱۳ - ۶۸ نووی). همان.

۲ - با مجموع سندها "صحیح" می‌شود. چنان‌که در آدرس قبلی بیان کرده‌ام.

۳ - با شرط بخاری و مسلم صحیح است. همان.

۴ - مسلم (۶۶/۱۳ نووی). قبلی.

اول: «ولا تزال طائفة من أمتي ظاهرين على الدين عزيزة إلى يوم القيامة»: (پیوسته گروهی از امت من بر دین، غالب و مسلط هستند و تا قیامت، با عزت و سر بلنداند).

دوم: «لا يزال أهل المغرب^۱ ظاهرين على الحق حتى تقوم الساعة»: مدام اهل مغرب به کمک حق پیروز و غالب هستند تا که قیامت بر پا شود^۲.

۱۴ - الفاظ روایت ابی عنبه خولانی رضی الله عنه این گونه است:

«لا يزال الله يغرس في هذا الدين غرساً يستعملهم في طاعته إلى يوم القيامة»: (مداماً الله تعالی در این دین نهال‌هایی می‌کارد و آنان را تا قیامت در طاعتش به کار می‌گیرد)^۳.

به هر صورت احادیث طائفه‌ی منصوره یا گروه پیروز "متواتر"^۴ است. چنان‌که گروهی از اهل علم از جمله: ابن تیمیه^۵، سیوطی^۶، استاد آلبانی^۱ و دیگران رحمهم الله بر این باورند.

۱ - علی بن مدینی می‌گوید: اهل غرب عرب‌ها هستند. دیگران گویند: منظور سرزمین مغرب است. و معاذ رضی الله عنه گوید: آنان در شام هستند و در حدیثی دیگر آمده است: ایشان در بیت المقدس هستند. و گفته شده: آنان اهل شام و ماورای آن هستند. قاضی عیاض گوید: مراد از اهل غرب، جنگ جویان و سلحشوران را گویند. مترجم؛ برگرفته از شرح سیوطی بر مسلم.

۲ - مسلم (۶۸/۱۳ - نووی). قبلی.

۳ - حسن است. همان.

۴ - متواتر به حدیثی گویند که راویان آن، در هر طبقه از طبقات سند، کمتر از ۱۰ نفر نباشد. مترجم.

۵ - در کتاب (اقتضاء صراط المستقیم، ص ۶).

۶ - (الأزهار المتناثرة، ص ۹۳).

در احادیث مذکور، گروه مورد نظر به "المنصورة": گروه پیروز، توصیف شده است. زیرا تا کنون به وسیله‌ی حق، بر رقیبان و دشمنان چیره و غالب بوده و بر این اندیشه ثابت و استواراند. الله ﷻ نیز آنان را با پشتیبانی خویش نگرهبانی می‌کند. و با چشم خویش تا قیامت آنان را می‌پروراند و آن‌ها بر این عقیده و راه و روش استواراند.

▪ سوم: آیا بین اوصاف گروه نجات یافته و طایفه‌ی منصوره مغایرت و تعارضی وجود دارد؟

از رسول الله ﷺ در توصیفِ منهج یا برنامه و وضعیت فرقه‌ی ناجیه و طایفه‌ی منصوره روایات صحیحی آمده است:

منهج این گروه‌ها اشارتاً با سه لفظ معرفی شده است:

۱- "ما أنا علیه و أصحابی" آن چه من - رسول اکرم ﷺ - و یارانم ﷺ بر آنیم. چنان که در حدیث

عبد الله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه آمده است.

۲- "الجماعة": جماعت، گروه. این لفظ در حدیث انس و سعد رضی الله عنهما وارد است.

۳- "سواد اعظم" گروه پیروز و نجات یافته. که در حدیث ابی امامه رضی الله عنه بیان شده است.

الفاظ نبوی که ذکر شد با هم متفق‌اند و تضادی ندارد. همخوان و همگونند و مخالف نیستند. همان طور که آجری رضی الله عنه در کتاب دلنشین خویش "الشريعة" ^۲ می‌گوید: سپس از رسول الله ﷺ سوال شد: فرقه‌ی ناجیه (نجات یافته) کیست؟ ایشان فرمودند: «ما أنا علیه اليوم و أصحابی»:

۱- (صلاة العیدین، ص ۳۹-۴۰).

۲- (ص ۱۴-۱۵).

(آن چه من و یارانم بر آنیم). و در روایتی دیگر فرموده‌اند: «السَّوَادُ الْأَعْظَمُ»: (گروه پیروز و نجات یافته). و در حدیثی چنین فرمودند: «واحدةٌ فی الجنة و هی الجماعة»: (یکی در بهشت است و آن هم جماعت است).

گویم - آجری - : ان شاء الله معنی همه یکی است.

ابو اسامه هلالی گوید: آجری راست گفت و وظیفه شناسی نمود. حقیقت همان است که گفت. چرا که طایفه منصوره، همان جماعت است. جماعت یعنی آن چه با حق مطابق آید گر چه تنها باشی. چنان که صحابی جلیل القدر عبدالله بن مسعود^{رضی الله عنه} از جماعت، همین تعریف را ارائه داده است.

عمرو بن میمون اودی^{رضی الله عنه} می گوید: در عهد رسول^{صلی الله علیه و آله}، معاذ بن جبل^{رضی الله عنه} نزد ما تشریف آورد. مهرش به دلم نشست. تا زمانی که در شام او را به خاک سپردم همنشین او شدم. در پی او به فقیه‌ترین و داناترین مردم عبدالله بن مسعود^{رضی الله عنه} چسبیدم. روزی نزد او سخن از تأخیر نماز از وقت اصلیش شد، گفت: ((صَلُّوا فِي بُيُوتِكُمْ وَ اجْعَلُوا صَلَاتِكُمْ مَعَهُمْ سُبْحَةً)) (در خانه هاتان نماز گزارید و (با جماعت نیز نماز بخوانید) و نماز جماعتتان را نافله به حساب آورید.

عمرو بن میمون گوید: به عبدالله بن مسعود^{رضی الله عنه} گفته شد: پس جماعت را چکار کنیم؟ به من گفت: ای عمرو بن میمون براستی جمهور جماعت - اموری -، آنان اند که از جماعت جدا هستند. - حال آن که - جماعت آن است که با طاعت الهی موافق آید؛ گر چه تک و تنها باشی^۱.

۱ - لالکائی^{رضی الله عنه} در کتاب (شرح اصول اعتقاد اهل السنة والجماعة، 160) و ابن عساکر در (تاریخ دمشق، ۲/۳۲۲/۱۳).

علامه ابوشامه در کتاب^۱ گیرای خود به قول ابن مسعود رضی الله عنه احتجاج جسته و می گوید: از آنجا که به پایبندی جماعت دستور داده شده است، منظور از جماعت، ملزم بودن به حق و پیروی از آن است. گر چه مخلصان و ارادتمندان به آن، اندک بوده و مخالفان فراوان باشند. زیرا جماعت اولیه که شامل رسول الله صلی الله علیه و آله و یاران جان فدایش رضی الله عنه بوده، بر حق بوده‌اند و زیادی اهل باطل که بعد از آنان آمدند، هیچ اعتباری ندارد. و بعد، تعریف ((حق)) از دیدگاه ابن مسعود رضی الله عنه را تقدیم می کند.

علامه ابن قیم جوزی رحمته الله در کتاب^۲ نادر و کمیاب خویش این قول را تحسین کرده و می گوید:

ابو محمد بن اسماعیل معروف به ابی شامه در کتاب "الحوادث و البدع" خویش چه زیبا گفته است؛ و در ادامه، مطلب قول ابن مسعود رضی الله عنه را ذکر می کند.

من (مؤلف) معتقدم برای انسان بینا واضح شد که منظور از "جماعت" آن است که با حق موافق آید؛ هر چند تک و تنها باشد. بدین رو طایفه‌ی منصوره در احادیث گهربار پیامبر ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله به افرادی که با حق بر دشمنان پیروزاند، توصیف شده است. و هم چنین در لغت عرب طایفه بر یک فرد و بیشتر از یک فرد دلالت دارد.

فقیه ادیبان و ادیب فقهاء آقای ابن قتیبه‌ی دینوری در کتاب سودمند و نیکش "تأویل مختلف الحدیث" (ص ۴۵) چنین گوید: می گویند حد اقل طایفه، ((۳ نفر)) می باشد؛ حال آن که به خطا رفته‌اند. چرا که طایفه بر یک، دو، سه و بیشتر از آن اطلاق می شود. طایفه به معنای تگه و یک

۱ - (الباعث علی انکار البدع و الحوادث، ص ۲۲).

۲ - (إغائة اللهفان من مصائد الشيطان، ۱/ 69).

می‌باشد. گاهاً بخشی کوچک از یک قوم را طایفه گویند. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلِيَشْهَدَ عَذَابَهُمَا طَآئِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [النور: ۲]: (باید گروهی از مؤمنان در کیفر آن دو حضور یابند).

گویم: این سخنی است که ائمه‌ی لغت و دین بر آن اتفاق دارند؛ چنان‌که در کتاب خویش "الأدلة و الشواهد علی وجوب الأخذ بخبر الواحد فی الأحكام العقائده" توضیح داده‌ام.

چاره‌ای نیست جز این که باید پذیرفت ((طایفه‌ی منصوره)) همان جماعت است.

طایفه منصوره همان سواد اعظم است؛ چرا که آن هم جماعت است. ابن حبان رحمته الله می‌گوید: امر به برپایی جماعت، با لفظ عام آمده است؛ ولی منظورش خاص است. چرا که اجماع اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله همان جماعت است. لذا هر کس خود را بر آن چه صحابه رضی الله عنهم معتقد بودند، ملزم کند، و از آیندگان، شاذ و تافته‌ی جدا بافته باشد، شکننده‌ی جماعت و جدای شده‌ی از آن نیست. بر عکس کسی که از صحابه رضی الله عنهم جدا شده و از خَلَف (آیندگان) حرف شنوی کند، جماعت را متلاشی کرده است. جماعت بعد از صحابه رضی الله عنهم آنان‌اند که آراسته به صفت دین، عقل و علم باشند و از خواهشات نفس دوری گزینند؛ هر چند هم اندک باشند. لذا اسم جماعت بر انسان‌های ته مانده و نخاله و بی‌خرد، اطلاق نمی‌شود؛ هر چند هم س زیاد باشند.^۲

۱ - (۲۳/۱).

۲ - صحیح ابن حبان (۴۴/۸).

اسحاق بن راهویه رحمته الله می‌گوید: اگر از مردم بی‌اطلاع در مورد سواد اعظم سوال کنی خواهند گفت: عامه‌ی مردم، توده‌ی مردم. نمی‌دانند که جماعت، به عالمی گویند که پایبند به حدیث و روش رسول الله صلی الله علیه و آله باشد. پس به هر کس همراه رسول صلی الله علیه و آله بوده و پیرو ایشان است، جماعت گویند^۱.

امام شاطبی رحمته الله در کتاب گران سنگ خویش برای تأیید و تأکید بر این فهم صحیح سنی می‌نویسد: به حکایتی که برداشت نادرست برخی را روشن می‌کند، نگاهی بینداز. فهم آنان که می‌پندارند، جماعت یعنی عامه‌ی مردم؛ حتی اگر بین آنان عالمی هم نباشد! این برداشت، برداشتِ عموم مردم است؛ نه علما. لذا باید انسان موفق در این لغزشگاه، گام‌هایش را محکم بر دارد تا از راه راست منحرف نشود. فقط الله تعالی است که توفیق را نصیب می‌کند^۲.

لالکائی رحمته الله در توصیف طایفه منصوره و فرقه‌ی ناجیه چنین می‌نگارد: منکران بر این گروه خشم می‌گیرند. چرا که این فرقه و طایفه، گروه پیروز و جمعیت انبوه‌تر هستند. علم و حکمت، شکیبایی و خرد، خلافت و فرمانروایی و حکومت و سیاست در آنان یافت می‌شود. آنان اهل جمعه و جماعات و لحظه‌های خاص، اهل مسجد و حج و اعیاد، و جهاد و کارزاراند. در داد و دهبِ چیزهای شایسته و نیک، جان فشاندند. مرزبانان و پاسابانی‌اند که فی سبیل الله، آن‌طور که شایسته و بایسته است، پیکار می‌کنند^۳.

۱ - ابونعیم در (حلیة الأولیاء، ۹ / 239).

۲ - (الإعتصام 2 / 267).

۳ - (شرح اصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة 1 / 25).

ابن تیمیه رحمته می‌گوید: از همین رو است که فرقه‌ی ناجیه به اهل سنت و جماعت اطلاق شده است؛ چرا که بزرگترین جماعت و سواد اعظم آنان اند.^۱

گویم (مؤلف): ای برادر به این کلمات پرارزش بیندیش و به خاطر بسیار. این واژه‌ها اشکالاتی که به خیال عامه‌ی مردم و برخی نیمه ملاحا، از تفسیر احادیث رسول صلی الله علیه و آله که در مورد تشت و از هم گسیختگی امت به ذهن می‌آید را، بر طرف می‌کند. این کلید واژه‌ها، شبهاتی که دعوتگران به گمراهی بر افروخته‌اند را، رد می‌کند. آنان که به ادعای تعارض، احادیث رسول صلی الله علیه و آله با واقعیت کنونی آن را رد می‌کنند. می‌گویند: این روایات، توده‌ی مردم مسلمان را جهنمی می‌خواند. فکر می‌کنند عموم مردم مؤمن و مسلمان، معتقد و پایبند به بدعت‌ها و ضلالت‌آفایان هستند. از یاد برده‌اند که ان شاء الله سرشت پاک و سالم عامه‌ی مردم مسلمان، آنان را به عقیده‌ی صحیح رهنمون خواهد کرد. از همین رو است که رؤسا و علمداران مذهب خَلَف، آرزو می‌کنند کاش بر دین و اعتقاد پیر زنان می‌مردند!

بدون کمترین شک و شبهه‌ای باید گفت: طایفه منصوره همانان‌اند که بر منهج و عقیده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم هستند. زیرا آنان بر حق و معتقد به حق هستند. و حق آن چیزی است که نبی کریم صلی الله علیه و آله و یارانش رضی الله عنهم بر آن بودند. در نتیجه هر کس که معتقد به جماعت - صحابه رضی الله عنهم - باشد، یعنی آن جماعت قبل از پراکندگی و تجزیه پذیری، گر چه تنها باشد، باز هم جماعت محسوب می‌شود.

با این توضیح، نشانه‌های منهج فرقه‌ی ناجیه و پیروز مشخص می‌گردد
یعنی:

قرآن و سنت مبتنی بر فهم سلف صالح اُمّت. آنان محمد ﷺ و پیروان جان بر کف او ﷺ و آنان که به نیکی بر نقش گام ایشان گام بر می‌دارند، هستند.

دیگر نشانه آن، فرا خواندن به توحید بر مبنای فهم صحابه ﷺ می‌باشد. چرا که این کار یعنی تمسک به دین الله - .

زیرا باز گرداندن مجد و شوکت گم شده‌ی امت اسلامی و محقق نمودن دیرینه آرزوی امت اسلامی، شایسته‌ی توحید است. چون توحید دینی است که بنیان و اساس آن بر سرشت و فطرت پی ریزی شده است. الله ﷻ اجرا کننده‌ی دستور خویش است.

پیشتر گفتیم که فرقه‌ی ناجیه و طائفه‌ی منصوره دارای منهج یا برنامه، وضعیت و حالتی خاص است. در مورد منهج سخنانی ارائه شد. اکنون به توضیح حالت و وضعیت این گروه خواهیم پرداخت^۱.

وضعیت گروه مورد نظر با چهار ویژگی معرفی و توصیف شده است:

۱- ((لا تزال طائفة)) (دائماً گروهی است)، و این یعنی استمرار.

۲- ((ظاهرة على الحق)) (با حق پیروز است)، و این یعنی دستاورد بزرگ و غالب آمدن.

۳- ((لا يضرهم من خذهم ولا من خالفهم)) (نومید کنندگان و مخالفان زبانی به آنان نمی‌رسانند)، و این یعنی به خشم آوردن اهل بدعت و کفر.

۱ - این دو سطر به متن نوشتار اضافه شده است تا سر نخ موضوع در دست خواننده‌ی محترم قرار گیرد و دچار سردر گمی نشود. مترجم.

۴- ((كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً)): (به جز یکی همگان در آتش‌اند)، و این یعنی رهایی از جهنم.

تمام احادیث طایفه‌ی منصوره بیانگر استمرار و غالب بودن این گروه است. البته استمرار و دست آوردهای ایشان به دلیل پایداری و ثبات بر دین است. و تا دستور الله ﷺ در برپایی قیامت، آنان بر این روش استواراند. صفت مذکور ویژگی بزرگی است که علماء آن را عرضه داشته‌اند. چرا که با وقوع آن، معجزه‌ی روشنی که رسول الله ﷺ از آن خبر داده‌اند، رخ داده است.

مناوی می‌گوید: در این روایت معجزه‌ی واضح و روشنی است. چون تا کنون اهل سنت در هر عصر و زمانی، غالب و چیره بوده و هستند. از همان ابتدای پیدایش بدعت به چهره‌های گوناگون، همچون خوارج، معتزله، روافض و دیگران، هیچ کدامشان نتوانسته‌اند دولتی بر پا کنند. و عزت و شوکتی نصیب ایشان نشده است. بلکه هر گاه شعله‌ی جنگی بر افروخته‌اند، الله ﷻ - به نور قرآن و سنت خاموشش کرده است. فله الحمد و المنة^۱.

اما به خشم آمدن اهل بدعت و کفر از این رو است که گروه نجات یافته (فرقة الناجية)، دست کشتِ الله ﷻ است. ترکه اش رشد یافت؛ محکم و سبتر گشت و استوار بر ساق خود ایستاد؛ نه این که کج و خمیده باشد، بلکه نیرومند و راست است. کشاورزان خبره (آگاهان به قرآن و سنت)^۲ از آنجا که گیاه پر رشد و پژمرده و میوه دار و بی‌ثمر را می‌شناسند، از مشاهده‌ی آن خرسند گشته و دوستش می‌دارند. و چون چشم دروغگویان، شیادان و

۱ - (فیض القدیر ۳۹۵/۶).

۲ - مترجم.

متقلبان به این درخت افتد بی دل و دماغ شده و اندوهگین می شوند. بگو: با خشمتان بمیرید.

این ویژگی نسل پیشتاز و ممتاز عصر اول است:

﴿وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْءَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾ [الفتح: ۲۹]: (و مثل آن‌ها در انجیل چون کشته‌ای است که جوانه‌ی خود را برآورد و آن را مایه دهد تا ستر شود و بر ساقه‌های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد، تا از [انبوهی] آنان [الله لاً] کافران را به خشم دراندازد).

بدون شک این صفت، ویژگی طایفه‌ی پیروز اهل سنت است. آنان که گام به گام، آرام آرام در پی نسل نمونه‌ی اول، محمد ﷺ و یاران وی ﷺ حرکت کردند و از سرچشمه پاک و ضلال قرآن و سنت نوشیدند. بغض عامدانه‌ی کفار نشانگر این است که گروه نامبرده نهالی است که الله ﷻ آن را کاشته است، و رسول الله ﷺ مسئولیت تربیت آن را بر عهده گرفته است. این از نشانه‌های قدرت الهی است. چرا که این گروه وسیله‌ای است برای به خشم آوردن دشمنان الله ﷻ است. آنان که می‌کوشند نور الله ﷻ را خاموش کرده و شعله‌های آن را در دل مومنان فروکش نمایند. اما الله ﷻ کامل کننده‌ی نور خویش است؛ هر چند کفار را ناپسند آید؛ و نمایانگر دین خویش است؛ هر چند کفار را ناخوش آید. از این رو است که می‌بینی اهل بدعت در هر شهر و هر دورانی با اهل حدیث معادات و دشمنی می‌کنند.

ابو عثمان عبدالرحمن بن اسماعیل صابونی رحمته الله می‌گوید: علامات و نشانه‌های اهل بدعت بر پیروانش آشکار و ظاهر است؛ بارزترین نشانه و علامت آنان عداوت بیش از حد با صاحبان حدیث و ناقلان اخبار نبی اکرم صلی الله علیه و آله

و حقیر و ناچیز شمردن ایشان است. آنان را نادان، ظاهر بین می‌نامند و در عقیده مشبهه می‌خوانند. معتقدند آنان در نقل احادیث فاقد علم‌اند. علم آنان، همان القاءات شیطان، که زاییده‌ی عقل و خرد فاسد، و سوسه‌ی دل‌های سیاه، دغدغه‌ها و دلشوره‌های قلب‌های خالی از خیرِ آنان و گفتار و ادله‌ی عاتل و تهی، بلکه سفسطه‌های بی‌اساسِ باطل ایشان است.^۱

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ﴾ [محمد: ۲۳]:
[آنان] که روی گردانند [کسانی هستند که الله لعنت‌شان کرده و گوش [دل] شان را کر و چشم [بصیرت] شان را کور کرده است).

﴿وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾ [الحج: ۱۸]:
(و هر که را الله لاً خوار کند او را گرامی‌دارنده‌ای نیست، چرا که الله اُ هر چه بخواهد انجام می‌دهد).

احمد بن سنانِ قطان رحمته^۲ می‌گوید: هیچ اهل بدعتی در دنیا نیست مگر اینکه با اهل حدیث بَغض و عداوت دارد. لذا هر گاه شخص مرتکب بدعتی می‌شود، شیرینی حدیث از دلش زدوده می‌شود.^۳

ابونصر بن سلّام فقیه رحمته^۴ گوید: نزد ملحدان چیزی سنگین‌تر و مبعوض‌تر از شنیدن و روایت کردن حدیثِ مستند، نیست.^۱

۱ - کتاب (عقیده السلف اصحاب الحدیث، ص 101 - 102).

۲ - متوفای ۲۵۸ هجری قمری.

۳ - خطیب بغدادی در (شرف اصحاب الحدیث، ص 73)، حاکم در (معرفة علوم الحدیث، ص 4)، صابونی در (عقیده السلف اصحاب الحدیث، ص ۱۰۲). گویم: اسنادش صحیح است.

۴ - متوفای ۳۰۵ هجری قمری.

ابو اسماعیل محمد بن اسماعیل ترمذی رحمته الله علیه گوید: من و احمد بن حسن ترمذی نزد ابو عبدالله احمد حنبل بودیم؛ به او گفت: ای ابو عبدالله در مکه نزد ابن ابوقتیله نام اصحاب حدیث را گرفتند، او - ابن ابوقتیله - گفت: آدم‌های بدی هستند. ابو عبدالله در حالی که لباسش را می‌تکاند برخاست و گفت: زندیق، زندیق، زندیق. و سپس وارد خانه اش شد.^۲

حاکم رحمته الله علیه می‌گوید: تا آنجا که ما در مسافرت‌ها و در سرزمین خود سراغ داریم، آنان که به نوعی منتسب به بی‌دینی و بدعت هستند، به طایفه‌ی منصوره فقط به دیده‌ی حقارت نگریسته و آنان را حشوئیّه (ظاهر بین، قشری) نامیده‌اند.^۳

ابو حاتم رازی رحمته الله علیه گوید: علامت اهل بدعت، تعرض و هجوم به اهل اثر (حدیث) است. نشان زندیقان این است که اهل اثر یا حدیث را سطحی‌نگر می‌خوانند و با این روش می‌خواهند " اثر و حدیث " را بی‌اعتبار کنند. علامت قدریه این است که اهل سنت را مشبّه می‌خوانند و نشان رافضیان آن است که اهل حدیث را ناصبی و نابتّه (شرور) می‌خوانند.^۴

۱ - خطیب بغدادی در (شرف اصحاب الحدیث، ص 73 - 74)، حاکم در (معرفة علوم

الحدیث، ص 4)، صابونی در (عقیده السلف اصحاب الحدیث، ص 104).

۲ - خطیب بغدادی در (شرف اصحاب الحدیث، ص 74)، حاکم در (معرفة علوم الحدیث؛

ص 4)، صابونی در (عقیده السلف اصحاب الحدیث، ص 103) و ابن قیم جوزی در

کتاب (مناقب احمد 180) و ابو یعلی در (طبقات الحنابلة 1/38).

۳ - (معرفة علوم الحدیث، ص 4).

۴ - ابن ابی حاتم در نوشتار خود به نام (اهل السنة و اعتقاد الدین) چاپ شده در (مجلة

الجامعة السلفية) رمضان ۱۴۰۳ هج. صابونی در (عقیده السلف ص 105) و لالکائی در

صابونی رضی اللہ عنہ می نویسد: تمام این حرف‌ها برگرفته از تعصب است و جز نام اهل حدیث، نامی دیگر تن پوش اهل سنت نیست.

وی در ادامه می گوید: می بینم اهل بدعت در نسبت دادن این لقب‌ها به اهل سنت، که به فضل الله و مَنَّتِهِ هرگز این اسم‌ها به اهل سنت نمی‌زید - راه برخورد مشرکین ملعون - با رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم را برگزیده‌اند. مشرکین به رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم لقب‌های متفاوت می‌دادند. برخی وی را ساحر می‌نامیدند و گروهی او را کاهن و غیب گو می‌خواندند. بعضی هم بر او نام شاعر می‌نهادند و دسته‌ای دیگر ایشان را دیوانه می‌پنداشتند و عده‌ای هم به او بهتان زنِ دروغ بافِ دروغگو می‌گفتند. حال آن که نبی مکرم اسلام صلی اللہ علیہ وسلم مبرا و دور از این عیوب بوده است و جز فرستاده‌ای منتخب و برگزیده نبوده است.^۱

الله تعالی می‌فرماید: ﴿أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَلَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا﴾ [الفرقان: ۹]: (بنگر چگونه برای تو مثل‌ها زدند و گمراه شدند؛ در نتیجه نمی‌توانند راهی بیابند.

و نیز اهل بدعت - که الله رسوایشان کند - اقوال متفاوتی در مورد حاملان و ناقلان حدیث رسول صلی اللہ علیہ وسلم که به وی اقتدا نموده و با سنت او رهیاب شدند و به اصحاب حدیث مشهور گشتند، بیان داشته‌اند. گروهی ایشان را سطحی نگر و ظاهر بین، برخی آنان را مشبهه و دیگران آن‌ها را شروران نو پیدا و بعضی دیگر ایشان را ناصبی خواندند و عده‌ای هم آنان را جبریّه نامیدند.

(شرح اصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة 2/ 179). بنده - مؤلف - این روایت را صحیح می‌دانم.

۱ - عقیده السلف (ص ۱۰۵ - ۱۰۷).

لیک اهل حدیث از این معایب و نواقص محفوظ و پاک و مبرّائند. و آن‌ها نامی جز اهل سنتِ تابناک با سیره‌ای رضایت بخش، راهی راست و دلایلی رسا، قوی و قاطع، ندارند. الله ﷻ به آنان توفیق پیروی از قرآن، وحی و دستوراتش و دنباله روی از نزدیک‌ترین اولیائش را داده است. توفیق اقتدا به رسولش ﷺ در گفتاری که امتش را در آن به قول و عمل معروف دستور می‌دهد، و از سخن و کار منکر برحذر می‌دارد را نصیب کرده است. و ایشان را در تمسک به سیرت رسول ﷺ و رهنمون شدن و پایبندی به سنتش، یاری می‌کند.

گویم: چنان‌که امت‌های دیگر علیه امت اسلامی فراخوان می‌دهند، فرقه‌های مبتدع هم بر سلف که همان اهل حدیث هستند شوریده‌اند. چرا که آنان از همه‌ی گروه‌ها برترند. همان‌طور که اسلام در بین دیگر امم از همه بالاتر است. آنان با این کار می‌خواهند گواهان قرآن و سنتِ ما را خدشه‌دار کنند. همان‌گونه که قبلاً نیاکان آنان اعم از روافض، خوارج و قدریه با گذشتگان ما یعنی صحابه ﷺ چنین کردند.

احمد بن سلیمان تستری می‌گوید: از ابو زرعه چنین شنیدم:

هرگاه دیدی شخصی بر یاران رسول الله ﷺ خرده می‌گیرد، به یقین بدان که وی زندیق است. به این دلیل که پیامبر ﷺ در نزدمان حقّ است، قرآن حق است و کسانی که قرآن و سنت را به ما رسانده‌اند، جز یاران رسول الله ﷺ نیستند. آنان بی‌اعتبارسازی صحابه ﷺ را در سر می‌پروراند تا بدین وسیله کتاب و سنت را بی‌اعتبار کنند. حال آن‌که خود این زندیقان و بی‌دینان، شایسته‌تر به عیب و نقص و بی‌اعتباری‌اند.^۱

۱ - خطیب بغدادی در (الکفایة، ص ۴۸) و دیگران. گویم: این روایت صحیح است.

گل سر سید خطه‌ی شام ابن تیمیه رحمته الله علیه می‌گوید: جهت روشن کردن تو باید گفت: آنان که بر اهل حدیث عیب و خُرده می‌گیرند و از مذهب آنان کناره می‌جویند، بدون شک خود، منافقانِ نادان و بی‌دین هستند. به همین دلیل آن‌گاه که به امام احمد رحمته الله علیه خبر رسید که ابن ابوقتیله هنگام شنیدن اسم اهل حدیث می‌گوید: مردمان بدی‌اند، از جا بر خاسته و در حال تکان دادن لباسش گفت: بی‌دین، زندق، کافر؛ سپس وارد منزلش شد، چرا که او منظور طرف را خوب فهمیده بود^۱.

گویم: آری! این‌گونه علمای رِئانی امت با هشدار و بیداری دادن و تذکر، در کمین دعوتگران گمراهی و گروه‌های فریبنده و نوجه‌های آنان بودند؛ تا که مبادا پاکان در دام و مکر و حيله‌ی آنان افتند.

۱ - عُرباً و بی‌کسان.

به لغت "غریاء" باید از چند منظر نگریست:

▪ **أول: احادیث وارده در غربت و بی‌کسی اسلام:**

ابو هریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت می‌کند: «إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا، وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ»: واقعاً که اسلام غریبانه آغازید؛ و به زودی چون گذشته بی‌کس خواهد شد؛ خوشا به حال غریبان. ((چشم و دلشان روشن))^۲،^۳.

در این باب تعداد زیادی از صحابه رضی الله عنهم روایت دارند؛ از جمله:

۱ - مجموع الفتاوی (۹۶/۴).

۲ - این تفسیر ابن عباس رضی الله عنهما از لغت (طوبی) است. تحفة الأحمودی شرح ترمذی. مترجم.

۳ - مسلم (۱۷۵/۲ - ۱۷۶ - نووی).

أ - حدیث عبد الله بن مسعود س از قول رسول ﷺ؛ که فرموده‌اند: «بدأ الإسلام غريباً، وسيعود غريباً كما بدأ، فطوبى للغرباء» قال: قيل: من الغرباء؟ قال: «الزُّرَّاعُ مِنَ الْقَبَائِلِ»^۱: (اسلام غریبانه آغازید؛ و به زودی چون گذشته بی کس خواهد شد؛ چشم و دل شان روشن. راوی گوید: پرسیده شد: غربا کیستند؟ فرمود: آنان که از اهل و عیال خویش دوراند.

و در روایتی آمده است: «الَّذِينَ يُصْلِحُونَ إِذَا فَسَدَ النَّاسُ»: (آنان که هرگاه مردم فساد کنند، اصلاح می کنند)^۲.

ب- روایت عبدالله فرزند عمر بن خطاب - که الله از هر دویشان خوشنود بادا- از رسول الله ﷺ: «إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا، وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ، وَ هُوَ يَأْرِزُ بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ إِلَى جُحْرِهَا»: واقعاً که اسلام غریبانه آغازید؛ و به زودی چون گذشته بی کس خواهد شد؛ او میان دو مسجد خود را در هم می کشد؛ چنان که مار به سوراخ خود می خزد)^۳.

ت- عبد الله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما می گوید: روزی در حضور رسول الله ﷺ بودیم که فرمودند: «طوبى للغرباء». گفته شد: غُرباً چه کسانی اند؟ فرمود: «أُنَاسٌ صَالِحُونَ فِي أَنْسِ سَوْءٍ كَثِيرٍ مَن يَعَصِيهِمْ

۱ - ضعیف است. چنان که در کتابیم (طوبی للغرباء) بیان داشتم.

۲ - صحیح. آدرس قبلی. ۱.

۳ - مسلم (۲/۷۶ - نووی).

أَكْثَرِ مَنْ يُطِيعُهُمْ»: (مردمانی صالح در میان توده‌ی مردمی بد. آنان که نافرمانی صالحان می‌کنند، به مراتب بیشتر از پیروان آنان‌اند)^۱.
 در روایتی آمده است: «الْفَرَّارُونَ بِدِينِهِمْ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ»^۲: (آنان که با دینشان - برای حفظ دین و ایمان - می‌گریزند. الله عَزَّوَجَلَّ روز قیامت ایشان را با عیسی پسر مریم علیه السلام محشور می‌گرداند).

ث- روایت ابن عباس^۳ و انس بن مالک^۴ رضی الله عنهما که همانند حدیث ابو هریره رضی الله عنه است.

ج- حدیث جابر بن عبدالله^۵ و سهل بن سعد رضی الله عنهما بسان روایت دوم ابن مسعود رضی الله عنه.

ح- عبد الرحمن بن سنّة رضی الله عنه می‌گوید که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده است: «بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا، وَ ثُمَّ يَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ» قال: قيل: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ الْغُرَبَاءُ؟ قال: «الَّذِينَ يُصَلِّحُونَ إِذَا فَسَدَ النَّاسُ، وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيَنْحَازَنَّ الْإِيمَانَ إِلَى الْمَدِينَةِ كَمَا يَحُورُ السَّيْلُ، وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيَأْرِزَنَّ الْإِسْلَامُ إِلَى مَا بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ إِلَى جُحْرِهَا»: (اسلام غریبانه شروع شد. سپس همچون گذشته

۱ - با مجموع اسنادش صحیح است. در کتابم به نام (طوبی للغرباء) توضیح داده‌ام. ۳

۲ - ضعیف. همان. ۴

۳ - ضعیف. قبلی. ۵

۴ - با مجموع سند صحیح می‌شود. همان. ۶

۵ - ضعیف. آدرس قبل. ۷

۶ - ضعیف. ۸

غریب می‌شود. چشم و دل غریبان روشن. راوی گوید: شخصی گفت: ای رسول الله! غریاء چه کسانی اند؟ فرمود: آنان که چون مردم فاسد شوند اصلاح می‌کنند. قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، ایمان به سوی مدینه پیش خواهد رفت چنان‌که سیل پیش می‌رود؛ و سوگند به ذاتی که روحم در دست اوست، اسلام به سوی دو مسجد می‌خزد؛ همان‌گونه که مار به سوی لانه اش می‌خزد.^۱

خ- سعید بن ابی وقاص رضی الله عنه نیز همانند عبدالرحمن بن سَنَة رضی الله عنه روایت می‌کند.^۲

د- عمرو بن عوف مزنی رضی الله عنه از قول رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می‌کند: «إِنَّ الدِّينَ لَيَأْرِزُ إِلَى الْحِجَازِ كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ إِلَى جُحْرِهَا، وَلَيَعْقِلَنَّ الدِّينُ مِنَ الْحِجَازِ مَعْقِلَ الْأُرْوِيَّةِ مِنْ رَأْسِ الْجَبَلِ، إِنَّ الدِّينَ بَدَأَ غَرِيبًا وَيَرْجِعُ غَرِيبًا، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ الَّذِينَ يُصْلِحُونَ مَا أَفْسَدَ النَّاسُ مِنْ بَعْدِي مِنْ سُنَّتِي»: (براستی که دین به حجاز پناه می‌آورد چنان‌که مار به لانه اش می‌خزد. بدون شک دین، حجاز را به عنوان دژ و قلعه‌ی نفوذ ناپذیر بر می‌گزیند. همان‌طور که بز ماده‌ی کوهی قلعه‌ی کوه را به عنوان قلعه برگزیده است. دین با غربت شروع شد و دوباره غریب می‌شود، چشم و دل بی‌کسان روشن. آنان، که هر گاه مردمان پاره‌ای از سنّت مرا به تباهی کشند، به سنّت عمل می‌کنند.^۳

۱ - ضعیف. قبلی. ۱۰. این روایت، با الفاظ صحیح دیگری آمده است.

۲ - صحیح. همان. ۱۱.

۳ - "ضعیف جدا". بسیار ضعیف. قبلی. ۱۳.

در کل، حدیث ((غرباء)) متواتر است. چنان‌که سیوطی^۱، سخاوی^۲، غُماری (!)^۳، کتّانی^۴ رحمهم الله می‌گویند.

▪ دوم: تفسیر ((غرباء)):

در مورد لغت ((غرباء)) جدا توضیحاتی آمده است که آن را تفسیر می‌کند اما بنده آن‌ها را کنار هم چیدم تا به نتیجه‌ای قطعی برسیم:

۱- ((الزُّرَّاعُ مِنَ الْقَبَائِلِ)):

این الفاظ را فقط در روایت عبدالله بن مسعود^{رضی الله عنه} دیده‌ام و بس. چون مدار آن بر ابی عبدالله اسحاق بن سَبِیعی می‌چرخد و او "مدلّسِ مختلط"^۵ است.

۲- ((الَّذِينَ يُصْلِحُونَ إِذَا فَسَدَ النَّاسُ)):

این الفاظ در حدیث عبدالله بن مسعود^{رضی الله عنه} با سند صحیح روایت شده است. و در روایت ابوهریره^{رضی الله عنه} توسط بکر بن سلیم صواف روایت شده است که این شخص ضعیف است، ولی او را معتبر می‌دانند. و نیز از همین شخص حدیث سهل بن سعد ساعدی^{رضی الله عنه} نیز ثابت است. در روایت جابر بن عبدالله^{رضی الله عنه} با سند عبدالله بن صالح، کاتبِ لیث نقل شده است. وی - کاتب لیث - هم "ضعیف" است. اما به عنوان شاهد از او کار گرفته می‌شود. در

۱ - تدریب الراوی ۲/ ۱۸۰).

۲ - مقاصد الحسنه، ص ۱۱۴).

۳ - در تعلیقی که بر (مقاصد الحسنه، ص ۱۱۴) زده است.

۴ - (نظم المتناثر، ص ۳۴ - ۳۵).

۵ - تدلیس: تاریخ کردن جریان کار. به راوی که عیب سند را بپوشاند تا خواننده متوجه عیب مذکور نشود، مدلّس گویند. مختلط از إختلط گرفته شده است: به معنای قاطی کرد. یعنی راوی که الفاظ حدیث را با هم قاطی می‌کند. مترجم.

روایت عبدالرحمن بن سَنَةَ رضی الله عنه به وسیله‌ی اسحاق بن عبدالله بن ابی فروة آمده است که وی "متروک" است. در حدیث سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه با سند صحیح روایت شده است. و در "مرسل" ^۱ یحیی بن سعید با سند ضعیف مذکور است. با توضیحات ارائه شده به این نتیجه می‌رسیم، که الفاظ فوق صحیح و ثابت است.

۳- ((أَنَسُ صَالِحُونَ فِي أَنَسِ سَوْءٍ كَثِيرٍ مِّنْ يَعْصِيهِمْ أَكْثَرُ مِمَّنْ يُطِيعُهُمْ)):

(مردمانی صالح در میان توده‌ی مردمی بد. آنان که نافرمانی

صالحان می‌کنند، به مراتب بیشتر از پیروان آنان‌اند).

جمله‌ی فوق در حدیث عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه آمده است و صحیح می‌باشد.

علامه سبکی دچار سوء تفاهم شده و آن را در باب احادیث بی‌اصل و اساس کتاب ((إحياء علوم الدين)) ضمن توضیحی در مورد ابو عبدالله حامد غزالی ذکر کرده است ^۲.

این کار وهم و خیالی بس ناپسند است. خصوصاً که این روایت در کتاب مسند امام احمد رضی الله عنه آمده است.

۴- ((هُمُ الْمُتَمَسِّكُونَ بِمَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ)): (آنان متمسکین به آن چیزی‌اند

که شما بر آنید).

۱ - روایتی که روای در آن اسم صحابی را حذف کند و سخن "تابعی" را مستقیماً و

بدون واسطه‌گری صحابه به رسول صلی الله علیه و آله سلم نسبت دهد.

۲ - (طبقات الشافعية / ۱۴۵).

این مطلب را غزالی در کتاب ((إحياء علوم الدين))^۱ آورده است. حافظ عراقی رحمته می‌گوید: این سخن را در توضیح ((غریب)) بیان داشته است که اصلاً برایش دلیلی و مدرکی نیافتیم.

سبکی هم آن را در باب احادیث بی‌اصل و اساس کتاب ((احیاء علوم الدین)) ضمن توضیحی پیرامون شخصیت غزالی ذکر کرده است.^۲

گویم: همان طور است که آن دو گفته‌اند.

۵- ((الْفَرَارُونَ بِدِينِهِمْ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ)): (آنان که با دینشان - برای حفظ دین و ایمان - می‌گریزند. الله عزَّوَجَلَّ روز قیامت ایشان را با عیسی پسر مریم علیها السلام محشور می‌گرداند). در حدیث عبدالله بن عمرو باسند ضعیف آمده است.

۶- ((الَّذِينَ يُصْلِحُونَ مَا أَفْسَدَ النَّاسُ مِنْ بَعْدِي مِنْ سَنِّي)):

در حدیث کثیر بن عبدالله از پدرش از پدر بزرگش روایت شده است.^۳

۷- ((الَّذِينَ يَزِيدُونَ إِذَا نَقَصَ النَّاسُ)): آنان که در هنگام کمبود مردم، زیاد می‌شوند.

به صورت مرسل در روایت مطلب بن حنطب مذکور است.

۸- ((قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ؟ قَالَ لِلرَّجُلِ فِي حَيِّ كَذَا وَ كَذَا: إِنَّهُ

غَرِيبٌ)): (گفتند: ای رسول صلی الله علیه و آله چگونه غریب می‌باشند؟ فرمود:

۱- (۸/۱).

۲- "طبقات الشافعية" (۴/۱۴۵).

۳- "وَأَهٍ بِمَرَّةٍ".

چنان که گفته می‌شود آن مرد در منطقه‌ی فلان و فلان جا غریب است).

این الفاظ از روایت حسن بصری رضی الله عنه به صورت مرسل ثابت است.

۹- ((وَالَّذِينَ يَمْسُكُونَ بِكُتَابِ اللَّهِ حِينَ يُتْرَكُ، وَيَعْمَلُونَ بِالسُّنَّةِ حِينَ تُطْفَأُ)):(آنان که پایبند به کتاب الله هستند در زمانی که _ پایبندی _ به آن ترک می‌شود. و به حدیث، زمانی که به خاموش می‌شود _ متروک می‌گردد _ ، عمل می‌کنند).

به صورت ((معضل))^۱ از روایت بکر بن عمرو المعافری دیده شده است.

۱۰- ((لَا يُمَارُونَ فِي دِينِ اللَّهِ، وَلَا يُكْفَرُونَ أَهْلَ الْقِبْلَةِ بِذَنْبٍ)):(در دین الهی دچار تردید نمی‌شوند و اهل قبله را به سبب گناهی تکفیر نمی‌کنند).

در روایت ابو درداء، انس و واثله رضی الله عنهم با درجه‌ی ((واه جداً))^۲ آمده است. در کل باید گفت: به جز دو تفسیر مرفوع^۳، تمام تفاسیری که برای لغت ((غُرباء)) آمده است، صحیح نمی‌باشند.

۱- ((الَّذِينَ يَصْلِحُونَ إِذَا أَفْسَدَ النَّاسُ)).

۱ - به روایتی گویند که در سند آن دو راوی یا بیشتر به صورت متوالی افتاده باشد. مترجم.

۲ - یکی از حکم‌های صادره در درجه بندی حدیث، در کتب علوم الحدیث است و به معنای ((بسیار پوچ و خیالی)) می‌باشد. مترجم.

۳ - به قول یا سخنی ((مرفوع)) گویند که به مقام رفیع پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده شود. حال ممکن است این نسبت دادن صحیح یا ضعیف باشد. ولی در این جا همان مرفوع متصل صحیح، منظور است.

۲- ((أنا سٌ صالحون في أناسٍ سوءٍ كثيرٍ، مَنْ يُعصِيهم أكثرَ مِمَّنْ يُطِيعهم)).

▪ سوم: آیا میان غرباء، فرقه‌ی ناجیه و طایفه‌ی منصوره، مغایرتی وجود دارد؟

میان مسمیات فوق هیچ فرقی وجود ندارد. چرا که همگی یک حقیقت واحداند. این سخن، اعتقاد علمای سلف است.

امام آجری می‌گوید: معنای فرموده‌ی رسول الله ﷺ ((سيعود غريباً)) - والله اعلم - این است که خواهش‌های گمراه کننده زیاد می‌شوند و در پی آن مردمان زیادی به بی‌راهه می‌روند؛ حق گرایان، آنان که پایبند شریعت اسلامی هستند در بین مردم غریب می‌مانند. آیا نشنیده‌ای که رسول الله ﷺ می‌فرماید: «تَفْتَرُقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً»: (امت من به ۷۳ فرقه پراکنده می‌شود؛ جز یکی همه در آتش‌اند.

گفته شد: فرقه‌ی ناجیه چه کسانی هستند؟ فرمود: «مَا أَنَا عَلَيْهِ الْيَوْمَ وَأَصْحَابِي»: آن چه من و یارانم امروز بر آنیم)^۱.

گویم: دیدید که امام آجری رحمته غرباء را به فرقه‌ی ناجیه - گروه نجات یافته - تفسیر نمود.

حافظ ابن حجر حنبلی رحمته می‌نویسد: مسلمانان به سبب فتنه‌ی شبهات و خواسته‌های گمراه کننده متفرق گشته‌اند و دسته دسته شدند. برخی، برخی دیگر را کافر خواندند و بعد از این که برادرانی یک دل بودند، به فرقه‌ها و گروه‌ها و احزابی رو یا روی هم مبدل شدند. از تمام این گروه‌ها جز فرقه ناجیه، کسی دیگر نجات نیافت. آنان که پیامبر امین صلی الله علیه و آله چنین

۱ - (صفة الغرباء من المؤمنین، ص ۲۷).

خواندشان: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَذَلِكَ»: (مدام بخشی از امتم با حق - بر دشمنان - پیروزانند. هرکس سودای نا امید کردنشان دارد، به ایشان زیانی نمی‌رساند؛ تا که دستور الله (در بر پایی قیامت) بیاید و آنان همین‌گونه (استوار) اند.^۱ آنان غربای مذکور در احادیث آخر الزمان اند: کسانی که در هنگامه‌ی فساد مردمان، اصلاح گرانند. آنان که سنت‌های نابود شده توسط مردم را دوباره احیاء می‌کنند. همانان که به خاطر حفظ دین از فتنه‌ها می‌گریزند. غربایی که از اهل و عیال خویش بیرون شده‌اند. غربایی که تعدادشان کاسته شد تا آن که در بعضی قبایل هیچ یک از آنان یافت نمی‌شوند. درست همان‌گونه که اسلام گرایان ابتدای رسالت چنین بودند. ائمه این حدیث را چنین تفسیر نموده‌اند.

امام اوزاعی رحمته الله در توضیح فرموده‌ی یتیم عرب ﷺ: «بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ»، گوید: این کلام نه بدین معنا است که اسلام نابود می‌شود، بلکه اهل سنت غریب می‌شود. تا جایی که جز یک مرد، کسی دیگر در شهر و کشور نمی‌ماند.

این معنا یعنی، تعریف و تمجید اهل سنت به صفت ((غربت و قِلَّت: بی‌کسان اندک))، در کلام سلف به کثرت یاد شده است. حسن بصری رحمته الله به یاران خویش چنین می‌گفت: ای اهل سنت به یکدیگر مهربانی کنید که شما از اندک‌ترین مردمان هستید. الله ﷻ شما را رحمت کند.

یونس بن عبید رحمته الله می‌گوید: غریب‌تر از سنت وجود ندارد. اما کسانی که آن را می‌شناسند از خود سنت بی‌کس تراند.

۱ - (کشف الکربة فی وصف حال أهل الغربة 22 - 27).

سفیان ثوری رضی الله عنه گوید: یکدیگر را نسبت به اهل سنت وصیت کنید که آنان بی کسان‌اند.

منظور این ائمه از سنت، راه و روشی است که رسول الله صلی الله علیه و آله و یاران جان فدایش بر آن بوده‌اند. سالم و محفوظ از شُبُهات و شَهوات.

به همین منظور فضیل بن عیاض رضی الله عنه می گوید: اهل سنت کسی است که رزق و روزی حلالی را که می خورد، بشناسد.

چرا که از بزرگترین ویژگی‌های سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و صحابه‌ی گرانقدرش رضی الله عنهم حلال خوری است.

لیکن سنت در عرف علمای معاصر اهل حدیث این مفهوم را به خود گرفته است: اعتقاداتی که از شبهات سالم و محفوظ مانده باشد. خصوصاً در مسایل ایمان به الله تعالی، ملائکه، کتاب‌های آسمانی، پیامبران علیهم الصلاة والسلام و روز قیامت. همچنین در مسایل قضا و قدر و فضایل صحابه رضی الله عنهم.

آنان پیرامون این علم، کتاب‌ها به اسم سنت نوشتند. زیرا بسیار حایز اهمیت است و مخالف آن بر لبه‌ی پرتگاه هلاکت قرار دارد.

اما سنت کامل عبارت است از: راه و روش سالم از شبهات و شهوات. همان‌گونه که حسن بصری، یونس بن عبید، سفیان ثوری، فضیل بن عیاض و دیگران رحمهم الله گفته‌اند. از همین رو اهل سنت در آخر الزمان به غریبان و بی کسان توصیف شده‌اند. چرا که غریب و اندک هستند.

گویم: بین چگونه ابن رجب رحمته بدون هیچ تفاوتی غربا را همان فرقه‌ی ناجیه و طایفه‌ی منصوره محسوب می‌کند^۱.

۳- اهل حدیث:

سخن در وصف اهل حدیث باید از چند منظر نگریسته شود:

○ یک: همسویی اهل علم و ایمان بر تفسیر فرقه‌ی ناجیه و طایفه‌ی منصوره به اهل حدیث.

آقای محقق و پژوهشگری که دنبال حقیقت هستی، نیک بدان اهل علم متفق القول گویند: اهل حدیث همان گروه نجات یافته و طایفه‌ی پیروز است.

اکنون به لیست شگفت انگیز و رعب آور گروهی از علمای مورد نظر نگاهی بینداز. آن‌گاه یقینا راهی جز پیروی از راه آنان و آهسته آهسته رفتن در پی ایشان و دنبال روی از فهم و اندیشه‌ی آن‌ها نخواهی یافت. آنان حاملان دین رب العالمین هستند. کسانی که قرآن در موردشان سخن رانده است و آنان به قرآن سخن رانده‌اند. سنت با آنان بر پا ایستاد و آنان با سنت. هر کس جز راه آنان برگزیند خود را به نادانی و سبک مغزی زده است:

۱- عبدالله بن مبارک رحمته - متوفای ۱۸۱ هجری.

۲- علی بن مدینی رحمته - متوفای ۲۳۴ هجری.

۳- احمد بن حنبل رحمته - متوفای ۲۴۱ هجری.

۴- محمد بن اسماعیل بخاری رحمته - متوفای ۲۵۶ هجری.

۵- احمد بن سنان رحمته - متوفای ۲۵۸ هجری.

۱ - این‌گونه فرقه‌ی ناجیه و طایفه منصوره را بدون هیچ فرقی، یکی محسوب می‌نماید. با حدیث طایفه منصوره، فرقه ناجیه را شرح می‌دهد. این کار ردی است بر آنان که میان این دو واژه فرق قایل هستند.

- ۶- عبدالله بن مسلم بن قتیبه - رحمته - . متوفای ۲۶۷ هجری .
- ۷- محمد بن عیسی ترمذی - رحمته - . متوفای ۲۷۶ هجری .
- ۸- محمد بن حبان - رحمته - . متوفای ۳۵۴ هجری .
- ۹- محمد بن حسین آجری - رحمته - . متوفای ۳۶۰ هجری .
- ۱۰- محمد بن عبدالله نیشابوری (حاکم) - رحمته - . متوفای ۴۰۵ هجری .
- ۱۱- احمد بن علی بن ثابت خطیب نیشابوری - رحمته - . متوفای ۴۶۳ هجری .
- ۱۲- حسین بن مسعود بغوی - رحمته - . متوفای ۵۱۶ هجری .
- ۱۳- عبدالرحمن بن جوزی - رحمته - . متوفای ۵۹۷ هجری .
- ۱۴- ابوز کریا یحیی بن یحیی بن شرف نووی - رحمته - . متوفای ۶۷۶ هجری .
- ۱۵- احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه شیخ الاسلام - رحمته - . متوفای ۷۲۸ هجری .
- ۱۶- اسحاق بن ابراهیم شاطبی - رحمته - . متوفای ۷۹۰ هجری .
- ۱۷- احمد بن علی بن حجر عسقلانی - رحمته - . متوفای ۸۵۲ هجری .^۱
- تمام این ائمه و بسیاری دیگر غیر از ایشان به صراحت گفته‌اند: فرقه‌ی ناجیه و گروه پیروز همان اهل حدیث‌اند. و با اذن الهی هر کس با گفتار آنان رهنمون شود و بر آثار ایشان گام نهد، هرگز گمراه نمی‌شود. چگونه ممکن
-
- ۱ - اقوال این علما را با حواله به مصادر آن در کتابم به نام (اللالی المنثورة فی أوصاف الطائفة المنصورة) آورده‌ام. همچنین برادر بزرگوار شیخ ابو محمد ربیع بن هادی مدخلی حفظه الله در کتابش به نام (أهل الحديث هم الطائفة المنصورة و الفرقة الناجية) شرح و بسط داده است.

است زه گم کنند حال آن که این علما کسانی‌اند که همنشین آنان سیه روز و بدبخت نمی‌گردد.

امام نووی رحمته اتفاق علما در این مورد را چنین نقل می‌کند: علاوه بر این مطلب، آنان ذاتاً دارای فضایی مشهود، و در حفظ علم نشانه‌های بارزی هستند. در بخاری و مسلم از رسول الله صلی الله علیه و آله آمده است: «لا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ»: (مدام گروهی از امت من به وسیله‌ی حق غالب و پیروزاند و نومید کنندگان به ایشان زیانی نمی‌رسانند)^۱.

تمام علما یا جمهور ایشان بر این باورند که اهل حدیث حاملان و ناقلان حدیث‌اند.

○ دو: سلفِ اهل حدیث، چه کسانی هستند؟^۲:

آنان که در تمسک به کتاب الله و سنت قدم به قدم طبق برنامه‌ی صحابه رضی الله عنهم و تابعین رحمهم الله که به نیکی از آنان دنباله روی نمودند، گام برداشته‌اند. همانان که قرآن و حدیث را بر هر سخنی ترجیح داده‌اند. حال می‌خواهد در بحث عقیده باشد یا عبادت، یا بازرگانی و تجارت، یا اخلاق و سیاست یا هر ریز و درشت دیگری که به شؤون زندگی مربوط است.

ایشان کسانی‌اند که در اصول و فروع، ثابت و استوار بر همان‌اند که الله صلی الله علیه و آله به واسطه‌ی وحی بر بنده و رسول و برگزیده‌ی خود محمد عربی صلی الله علیه و آله فرو فرستاده است.

۱ - (تهذیب الأسماء و اللغات، ۱/ ۱۷).

۲ - برگرفته از نوشتاری به نام (مکانة أهل الحدیث) نوشته‌ی برادر ارجمند شیخ ربیع بن هادی مدخلی - حفظه الله - .

آنان دعوت‌گرانی هستند که با تمام تلاش و کوشش و عزم و ثبات و راستی، با قول و عمل، به کتاب الله و سنت رسول الله فرا می‌خوانند. همانان که بر سختی‌ها و مشقات علمی فائق آمده و بر فراز و بلندای حق ایستادند که تحریف افراط‌گران، ادعای بی‌خود اهل باطل و تفسیر جهال بی‌خرد را از دین بزدایند.

مردانی که با تمام فرقه‌های منحرف از منهج صحابه، اعم از معتزله، جهمیه، خوارج، شیعیان رافضی، مرجئه، صوفیان، باطنیان و هر آن کس که از حق کج شده است و در هر زمان و مکانی در پی هوی و هوس‌اند، نبرد و کارزار می‌کنند. و سرزنش هیچ ملامتگری در آنان تأثیر نمی‌کند.

آنان کسانی‌اند که در محقق کردن قول الله ﷻ: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ [آل عمران: ۱۰۳]: (و همگی به ریسمان الهی چنگ زنید، و پراکنده نشوید)، می‌کوشند.

کسانی‌اند که این قول الله ﷻ را تطبیق می‌دهند: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾: (پس کسانی که از فرمان او تمرد می‌کنند بترسند که مبادا بلایی بدیشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند).

و این فرموده‌ی الله ﷻ: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۳۶]: (و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون الله و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد).

لذا ایشان دورترین مردم در مخالفت با اوامر الله تعالی و رسولش می‌باشند. و با فتنه‌های آشکار و پنهان فاصله‌ای بس دراز دارند.

آنان که دستور و قانونشان این آیه است: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵]: (پس نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن حقیقی نخواهند بود، مگر آنکه تو را در آنچه میان خود نزاع و اختلاف دارند به داوری بپذیرند؛ سپس از حکمی که کرده‌ای در وجودشان هیچ دل تنگی و ناخشنودی احساس نکنند، و به طور کامل تسلیم شوند).

قدر و منزلت قرآن و سنت را دانستند. آن‌گونه که شایسته آن دو است. آن‌ها را بر گفتار کل انسان‌ها مقدم داشتند. با خوشنودی کامل و سینه‌ای باز بدون هیچ دلتنگی و اکراهی، قضاوت و داوری را به آن سپردند. در عقاید و باورها، عبادات، معاملات، اخلاق و تمام شؤون زندگی خویش کاملاً تسلیم الله عز و جل و رسول گرانقدرش صلی الله علیه و آله شدند.

دایره‌ی سلف اهل حدیث، چنان وسیع شد که هزاران عالم عامل را شامل گشت. آنان که حافظه‌ی تاریخ نام‌شان را ثبت نموده است. برگ برگ تاریخ پر از یاد آنان شد. با علم و عمل و فضل خویش سروران زمانه شدند. هرکس می‌خواهد از حقیقت این افراد اطلاع یابد، چاره‌ای جز رجوع به کتاب‌های گذشته ندارد.

بفرمایید! این هم طبقات آنان:

۱- اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله که به ایشان ایمان آوردند، وجود مبارک رسول اکرم را ملاقات نمودند و با ایمان دار فانی را وداع کرده‌اند - ﷺ - در رأس آنان خلفای راشدین قرار دارند؛ و در پی آنان، دیگر ده یار بهشتی.

۲- تابعین بزرگوار رحمهم الله که پیشگام آنان، اویس قرنی، سعید بن مسیب، عروة بن زبیر، سالم بن عبدالله بن عمر، عبید الله بن عبدالله

بن عتبة بن مسعود، محمد بن حنفیه، علی بن حسن زین العابدین، قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق، حسن بصری، محمد بن سیرین، عمر بن عبدالعزیز و محمد بن شهاب زهری می باشند.

۳- اتباع تابعین (پیروان تابعین) رحمهم الله که پیشاپیش آنها مالک بن انس، اوزاعی، سفیان ثوری، سفیان بن عینهی هلالی و لیث بن سعد هستند.

۴- پیروان اتباع تابعین رحمهم الله که جلودار آنان عبدالله بن مبارک، وکیع، شافعی، عبدالرحمن بن مهدی و یحیی قطان می باشند.

۵- شاگردان ایشان رحمهم الله که بر منهج و برنامه‌ی اساتید خود راه پیمودند و در صدر ایشان احمد بن حنبل، یحیی بن معین و علی بن مدینی می درخشند.

۶- شاگردان این شاگردان، رحمهم الله که پیش قدم آنان بخاری، مسلم، ابو حاتم، ابو زرعه، ترمذی، ابوداود و نسائی هستند.

سپس آنان که در طول نسل‌های بعدی در کانال و مسیر این بزرگان گام برداشتند. همانند: ابن جریر طبری، ابن خزیمه، ابن قتیبه دینوری، خطیب بغدادی، ابن عبد البر نمری، عبدالغنی مقدسی، ابن صلاح، شیخ الاسلام ابن تیمیه، مزّی، ابن کثیر، ابن قیم جوزی و ابن رجب حنبلی - رحمهم الله - .

بعد آنان که در پی ایشان آمدند و بر نقش گامشان در تعهد و پایبندی به کتاب الله و سنت مبتنی بر فهم صحابه رضی الله عنهم تا زمان دستور الهی در برپایی قیامت، پا نهادند. تا که آخرین نفر آنان با دجال نبرد خواهد کرد.

حال وقتی می‌گوییم: سلفِ اهل حدیث، منظورمان این افراد است. بدون شک این نسبت دادن هرگز حقیقی نیست مگر زمانی که عمل مدعیان آن، مطابق با منهج نبوی صلی الله علیه و آله باشد.

آیا هیچ خردمندی تصور خواهد کرد که این نسبت - سلفی -، کاهنده‌ی لغزش انسان باشد؟ یا می‌تواند زایل‌کننده‌ی شکی باشد؟ یا به مجرد ادعا فضیلتی را محقق می‌گرداند؟ فراز و نشیب در مسیر منهج و دچار نوسان شدن در گرفتن و رد کردن برنامه، مثمر ثمر است؟

این انتساب از مدعیانش می‌خواهد در ادعای خویش با اسلام صادق باشند تا حرفشان تأیید شود.

در گذر تاریخ و نسل‌های متوالی هرگز ادعای کسی در این انتساب تصدیق نمی‌شود مگر این که به منهج نبوی متصل باشد و عقیده، سلوک، روش و عبادتش فقط از این برنامه برداشت و عرضه شود. و تا ملاقات با پروردگارش فقط به این منهج وفادار باشد.

رحمت الله بر شیخ الاسلام ابن تیمیه بادا که تمام این مفاهیم را در چکیده‌ای گران سنگ بدین صورت خلاصه نموده است: ما آنان را که فقط بر شنیدن و نوشتن و روایت حدیث اکتفا می‌کنند اهل حدیث نمی‌خوانیم. بلکه منظور از اهل حدیث آنان‌اند که در ظاهر و باطن مستحق‌ترین انسان‌ها در حفظ، شناخت و فهم حدیث، و عامل‌ترین آنان به حدیث در ظاهر و درون خویش‌اند. همچنین آنان را اهل قرآن هم می‌خوانیم.^۱

کوچک‌ترین ویژگی آنان، محبت به قرآن و حدیث، پژوهش در آن دو و معانی آن و عمل به مقتضای آن‌ها است.

فقه‌های اهل حدیث از دیگر فقها و پارسایان و زُهاد به سنت پیامبر ﷺ آگاه‌تراند. از پرهیزگاران دیگر فرقه‌ها در پیروی از رسول ﷺ صادق‌تر هستند. امرای اهل حدیث از دیگر فرمانروایان مستحق‌تر به سیاست نبوی بوده و

عموم اهل حدیث از دیگر مردمان حق دارتر به دوستی و موالات با رسول بی بدیل ﷺ است.

○ سه: تذکری به هر خردمند زیرک:

اگر اعتراض شود که چرا خویش را به قرآن منتسب نمی‌کنید؟ که به شما گویند: اهل قرآن؟

گویم مگر نشنیده‌ای علامه بزرگوار ابو القاسم هبة الله بن حسن لالکائی رحمته در کتاب بی نظیرش چه می‌گوید: هر کس معتقد به مذهبی باشد، به بانی آن فکرو مذهب منتسب می‌شود و به اندیشه‌ی او استناد می‌کند. به جر اهل حدیث. چرا که صاحب گفتار و اندیشه‌ی اهل حدیث، رسول الله ﷺ می‌باشد و به این بزرگوار نسبت داده می‌شوند و به احادیث نبی اکرم ﷺ استناد می‌کنند، به وی استدلال می‌جویند، شکایت و قضاوت را به او رجوع می‌دانند، به فکر و اندیشه او اقتدا می‌نمایند، به این کار افتخار نموده و به دلیل نزدیک بودن آنان به رسول الله ﷺ بر دشمنان سنتش یورش می‌برند. کیست که در شرف نیک نامی و یاد بود با آنان برابری کند. و در میدان فخر و بزرگی و شهرت بر آنان مباهات کند؟!^۱

نام آنان از قرآن و سنت گرفته شده است چرا که آنان قرآن و سنت را محقق نموده‌اند، یا این که فقط آنان‌اند که آن را اخذ کرده‌اند، اسمشان هم به قرآن و هم به سنت منتسب می‌شود. علت انتسابشان به "حدیث" این است که الله ﷻ در کتاب خود چنین می‌فرماید: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ﴾ [الزمر: ۲۳]: (الله نیکوترین سخن را فرو فرستاد). در این جا "حدیث" به معنای قرآن است. لذا آنان حاملان و اهل قرآن‌اند؛ قاریان و حافظان

۱ - متوفای ۴۱۸ هجری. در کتاب (شرح اصول اعتقاد اهل السنة والجماعة 1/ 23 - 25).

قرآن‌اند. و نیز به حدیث رسول الله ﷺ منسوب هستند. چرا که ناقلان و حاملان حدیث‌اند. بدون شک این شایستگی را دارند که به هر دو معنا نام "اهل حدیث" بر آنان نهاده شود. زیرا مردم قرآن و سنت را از آنان آموخته‌اند و این دو نام را برای ایشان پذیرفته‌اند. نه در قرن‌های گذشته شنیده‌ایم و نه در عصر حاضر دیده‌ایم که یک مبتدع در رأس آموزگاران و معلمان قرآن قرار گیرد. یا مردم در طول تاریخ از اهل بدعت چیزی آموخته باشند. در ایام گذشته هیچ مبتدعی پرچمدار روایت سنت نبوی نبوده است و هیچ کس در دین و شریعت به آنان اقتدا نکرده است.^۱

۱ - لالکائی رحمته از زمانه‌ای سخن می‌راند که اسلام در آن با غزت و شوکت بود. علم نبوی دارای استحکامات بوده و نفوذ ناپذیر بود. هرگز دست بدعتی‌ها به آن نرسید. لیک امروز در دوران غربت زندگی را سپری می‌کنیم و شاهدیم تعداد زیادی از اهل بدعت قاریان قرآن‌اند و به تدریس حدیث نبوی مشغول‌اند. تعجب نمی‌کنیم و دچار وحشت و نگرانی نخواهیم شد. چرا که توجیه این کار را در سنت صحیح مطهر رسول الله ﷺ سراغ داریم. پیامبر اکرم ﷺ از این حقیقت صد در صدی خبر داده است. مگر این که لطف الله ﷻ سراغمان آید و با رحمت خود پوششمان دهد. لذا بر دانش جویان علوم شرعی است که از این حقیقت آگاه باشند و نیک بدانند که از چه کسی دینشان را می‌گیرند. براستی که رسول الله ﷺ می‌فرماید: «إن من أشرار الساعة إن يلتمس العلم عند الأصاغر»؛ (یکی از علائم قیامت این است که علم در نزد کوچکان جستجو شود) ابن مبارک در (الزهد ص ۶۱) آورده است. و لالکائی رحمته در (شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة 102) با سند ابن لهیعة از بکر بن سواده از ابوأمیه جمحی به صورت مرفوع آورده است.

گویم: این سند صحیح است؛ زیرا اگر ابن لهیعه از "عبادله" روایت کند، روایتش صحیح است. همچنین هرگاه ابن مبارک از آنان روایت کند. ابن مبارک گوید: "اصاغر" همان اهل بدعت هستند. همچنین حدیث ابن مسعود رضی الله عنه با الفاضلی که خواهد آمد و در حکم "حدیث مرفوع" است، شاهی بر این حدیث است. چرا که

جمله‌ی ستایش‌ها الله را زبید که سهم و بهره‌ی اسلام را برای این گروه کامل عطا نمود و آنان را به معنای واقعی کلمه با اعطای بهره‌های جامع،

نمی‌توان از روی عقل و اجتهاد چنین حرفی زد: «لا يزال الناس بخير ما أتاها العلم من أصحاب محمد ج و أكابره، فإذا أتاها العلم من قبل إصاغره فذلک حين هلكوا» (مادامی که علم از جانب اصحاب رسول ﷺ و بزرگان علمی، به مردم برسد، در خیر و نیکی‌اند. و چون از سوی اصاغر (کوچکان کم علم، اهل بدعت) مورد تعلیم قرار گیرند، آن وقت است که هلاک شده‌اند). ابن مبارک (۸۵۱)، و لالکائی (۱۰۱) و دیگران.

اگر اعتراض شود: مگر رسول الله ﷺ نفرموده‌اند: «يحمل هذا العلم من كل خلف عدوله، ينفون عنه تحريف الغالين، وانتحال المبطلين و تأويل الجاهلين»: (حاملان این علم، عادلان هر عصر بعد از عصری دیگر می‌باشند و تحریف افراط‌گران، ادعای بی‌خود باطلان و تفسیر جهال بی‌خرد را می‌زدایند. این روایت چنان که در نوشتاری به نام (تحریر النقول فی تصحيح حديث العدول) بیان کرده‌ام، "حَسَنٌ لغيره": (به کمک روایت‌های دیگر حَسَنٌ می‌شود) است.

گویم: آری! ولی آیا نخوانده‌ای که نووی رحمته در (تهذيب الأسماء و اللغات 1/ 17) بعد از ذکر این حدیث می‌گوید: رسول الله ﷺ در این روایت از مصونیت علم حدیث و محفوظ ماندن و عدالت ناقلانش خبر می‌دهد. الله جل جلاله در هر عصر جانشینانی عادل بعد از نسل گذشته را موفق می‌گرداند تا علم را به آیندگان انتقال دهند و تحریف را از آن نفی گرداند و بعد از آن ضایع و نابود نمی‌شود. این قول صراحتاً عدالت حاملان حدیث را در هر عصر بیان می‌دارد. الله را شکر، فی الواقع هم چنین است و این خبر از اطلاعیه‌ها و بیانیه‌های دقیق نبوی است. البته این مقوله، با این که می‌شود بعضی از فاسقان هم مقداری علم داشته باشند، در تضاد نیست. چرا که حدیث می‌گوید: عادلان هر عصر حامل این علم‌اند؛ نه این که کسی دیگر نباید اصلاً چیزی از این علم بداند! والله اعلم. این مسئله را در کتاب (حلیة العالم المعلم و بلغة الطالب المتعلم) از انتشارات دار التوحید - ریاض، شرح و بسط داده‌ام.

بزرگ داشت. از دیگران متمایزشان نمود و به راه خود و روش رسولش ﷺ رهنمون کرد. لذا آن گروه، گروه پیروز و نجات یافته و جمع هدایت شده است. همان جماعت دادگستر پابند به سنت، که نمی‌خواهد کسی جایگزین رسول الله ﷺ شود و در سخن و سنت او تبدیل و تغییری نمی‌طلبد. تغییر زمانه و فراز و نشیب روزگار آنان را از سنت منصرف نمی‌دارد. بدعت، لجاجت، جدل، گمان دروغ و حدس باطل و هر آن کس که با نیرنگ و چاپلوسی مانع راه الله شده و می‌خواهد آن را کج بنمایاند، آنان را از روش رسول ﷺ بر نمی‌گرداند. مبتدع مکار می‌خواهد نور الهی را به خاموشی گراید حال آن که الله ﷻ کامل کننده نور خویش است هر چند کافران را ناخوش آید.

۴- اهل سنت و جماعت

سخن در باره‌ی ((اهل سنت و جماعت)) از چندین منظر مورد بررسی است:

○ اول: وجه تسمیه ایشان:

شیخ الاسلام این موضوع را چنین بیان می‌دارد:^۱

دنباله روی آثار رسول الله ﷺ در ظاهر و باطن، پیروی راه پیشگامان نخستین یعنی مهاجرین و انصار و اتباع وصیت رسول اکرم ﷺ راه و روش و برنامه‌ی اهل سنت است. وصیتی که می‌گوید: «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي و سُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ مِنْ بَعْدِي، تَمَسَّكُوا بِهَا و عَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِدِ، و إِيَّاكُمْ و مُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ، فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ، و كُلَّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»: (سنت من و سنت خلفای راشدین - جانشینان هدایت یافته - بعد از مرا بگیرید.

بدان چنگ زنید و بر آن بسیار اصرار ورزید. مبدا که در دین اموری جدید بیاورید. قطعاً هر نوآوری -دینی- بدعت است و هر بدعت گمراهی و ضلالت^۱.

خوب می‌دانند که صادق‌ترین گفتار، کلام الله تعالی است و بهترین روش، روش رسول الله ﷺ است. از این روی کلام الله ﷻ را بر سخنان هر قشر از ائمه مردم ترجیح می‌دهند و ارشاد و راهنمایی محمد ﷺ را بر هر شیوه و روشی مقدم می‌دارند. و به این منظور است که اهل قرآن و سنت نامیده شده‌اند.

آنان اهل جماعت هم خوانده شده‌اند. چرا که جماعت همان اجتماع و گردهمایی است و نقطه‌ی مقابل آن تفرقه و از هم گسیختگی است. گرچه امروزه لفظ جماعت اسمی شده برای آنان که دور هم جمع شده‌اند. اجماع اصل سومی است که در علم و دین بر آن تکیه و اعتماد می‌شود. اهل قرآن و سنت مجموع گفتارها، کردارهای درونی و بیرونی مردم که متعلق به دین است را، با این سه اصل -قرآن، سنت و اجماع- می‌سنجند. لیکن اجماع معتبر آن است که سلف صالح بدان معتقدند. چرا که پس از ایشان اختلافات اوج گرفت و امت از هم گسیخت.

در کتاب منهج السنة آمده است که مذهب این گروه، از دیر باز بوده است و به شخص یا گروهی خاص منتسب نمی‌شود. نویسنده‌ی کتاب می‌گوید: مذهب اهل سنت و جماعت از روزگاران کهن موجود بوده و مشهور است. پیش از آن که الله ﷻ ابو حنیفه، مالک، شافعی و احمد رحمهم الله را بیافریند. این مذهب، همان است که صحابه رضی الله عنهم از رسول الله ﷻ آموخته‌اند. هرکس با آن مخالفت نماید از منظر اهل سنت مبتدعی بیش نیست.

نویسنده در پی این مطلب راز انتساب اهل سنت و جماعت به امام احمد رحمته را بیان داشته و می‌گوید: امام احمد رحمته، گرچه به امام اهل سنت و شکیبایی در تحمل شکنجه شهرت دارد، این نه از آن رو است که وی سخنی جدید آورده و یکه تاز باشد، بلکه بدان سبب که او سنتی که از قبل موجود بوده را فهمیده است و دیگران را بدان فرا خوانده و بر شکنجه‌ی کسی که می‌خواهد او را از این باور برگرداند صبوری و شکیبایی پیشه می‌کند.

○ دوم: اهل سنت و جماعت همان فرقه‌ی نجات یافته و گروه پیروز و اهل حدیث است.

ابن تیمیه رحمته می‌گوید: اما بعد،

تا برپایی قیامت، این اعتقاد فرقه‌ی نجات یافته‌ی پیروز - اهل سنت و جماعت است^۱.

و گوید: روش آنان، همان دین اسلام است که الله تعالی با آن محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث نمود. اما رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: امتش به ۷۳ دسته تقسیم خواهد شد که همه در آتش‌اند به جز یک گروه. آن گروه همان ((جماعت)) است. در حدیث آمده است که ایشان صلی الله علیه و آله فرمودند: «هُم مِّنْ كَانٍ عَلَىٰ مِثْلِ مَا أَنَا عَلَيْهِ الْيَوْمَ وَأَصْحَابِي»: (آنان کسانی‌اند که به روش امروز من و یارانم پایبنداند). به اسلام خالص دور از شائبه چنگ آویختند، آنان اهل سنت و جماعت هستند. در میان آنان راستگویان، شهداء و صالحان موجود است. برخی از آنان سرآمدان هدایت، چراغ‌هایی در تاریکی، دارای مناقبی منقول و فضایی مذکوراند. ائمه‌ای که مردم بر دانش و هدایت آنان اتفاق نظر و اجماع دارند.

همان طایفه‌ی منصوره‌ای هستند که رسول الله ﷺ در موردشان می‌گوید: «لا تزال طائفة من أمتی ظاهرين علی الحق لا یضرهم من خذلهم حتی تقوم الساعة»: (مدام بخشی از امتم با حق _ بر دشمنان _ پیروزاند. هر کس سودای نا امید کردنشان دارد، به آنان زبانی نمی‌رساند. تا که دستور الله (در بر پایی قیامت) صادر شود.

عاجزانه از یکتای بی‌همتا خواهانیم ما را در زمره‌ی ایشان گرداند. دل‌هامان را بعد از هدایت منحرف مگرداند و از جانب خویش رحمتی بر ما بیخشد که او تنها بخشاینده است و بس^۱. والله اعلم.

و می‌گوید: به همین منظور فرقه‌ی ناجیه را به اهل سنت و جماعت تفسیر کرده است. آنان همان جمعیت بزرگتر و سواد اعظم هستند^۲.

هم چنین گوید: با این توضیحات پُر واضح است که حقدارترین مردم که باید فرقه‌ی ناجیه باشند، اهل حدیث و سنت هستند. جز رسول ﷺ رهبر و پیشروی دیگری ندارند که به او تعصب ورزند. ایشان داناترین افراد به اقوال و احوال رسول الله ﷺ‌اند. بزرگترین گروهی‌اند که قدرت تفکیک روایت صحیح از ضعیف را دارند. ائمه‌ی این گروه فقهایی زبده و چیره دست، افرادی دانا در معنی و در پیروی از سنت هستند. آنان که در پیروی از سنت، و در دوستی با آنان که سنت را عزیز و دوست می‌دارند و در دشمنی با آنان که با سنت گلاویزاند، صادق‌ترین و عامل‌ترین افراداند. آنان که گفتار مجمل را به کتب الله و سنت ارجاع می‌دهند. هیچ گفته و سخنی که از رسالت نبوی ﷺ ثابت نباشد را، عَلم نمی‌کنند و آن را از اصول دین و اصل گفتارشان قرار نمی‌دهند. بلکه آن چه از قرآن و حدیث که پیامبر ﷺ با آن

۱ - همان (۳/۱۵۹).

۲ - (۳/۳۴۵).

مبعوث شده است را اصلی قرار می‌دهند که به آن اعتماد کرده و بدان معتقداند.^۱

○ سوم: بین اهل سنت و جماعت و سلفیت

بسیاری از گروه‌های مبتدع و گمراه نام اهل سنت و جماعت را به خود نسبت می‌دهند تا که مردم را از سرشت و فطرشان باز دارند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌نویسد: بسیاری از مردم این گروه‌ها را از روی هوی و هوس و ظن و گمان معرفی می‌کنند. گروه خویش و منتسبین به راهنمایی که دوستش می‌دارند را اهل سنت و جماعت می‌نامند؛ و مخالفین را اهل بدعت می‌خوانند. این یک گمراهی واضح و روشن است. زیرا پیشرو و رهبر و مقتدای اهل حق و سنت و جماعت، کسی جز رسول رب العالمین صلی الله علیه و آله نیست.^۲

برخی اشاعره را طلایه دار اهل سنت و جماعت می‌دانند. چنان‌که عبدالقادر بن طاهر بغدادی چنین معتقد است. او می‌گوید:^۳ ((بدانید - الله شما را سعادت‌مند کند - که اهل سنت و جماعت ۸ گروه‌اند:

دسته‌ای بر مباحث توحید و یکتاپرستی و نبوت، احکام وعده و وعید، و پاداش و مجازات، شروط اجتهاد و امامت و رهبری احاطه‌ی علمی دارند. در این نوع مباحث بر روش ((صفتیه)) فرقه‌ای از متکلمین، رفته‌اند. متکلمینی که از تشبیه و تعطیل و از بدعتی‌های رافضی، خوارج، جهمیه، نجاریه و دیگر فرقه‌های گمراه و هوی پرست برائت جسته‌اند)).

۱ - (۳/۳۴۷).

۲ - مجموع الفتاوی (۳/۳۴۶).

۳ - متوفای ۴۲۹ هجری. در (الفرق بین الفرق، ص ۳۱۳).

برخی از متاخرین بر این باورند که امت اسلامی، اشاعره و ماتریدیه را به عنوان رهبر عقیدتی خود برگزیده‌اند.

سعید حوئی می‌گوید: ((در موضوع عقیده امت خود را به دو نفر تسلیم نموده‌اند: ابوالحسن اشعری و ابو منصور ماتریدی))^۱.

زبیدی در کتاب ((اتحاف السادة المتقين)) می‌گوید: ((هرگاه اسم اهل سنت و جماعت به صورت مطلق آمد، منظور اشاعره و ماتریدیه است...))^۲.

اصطلاح ((اهل سنت و جماعت)) چنان اسم پرطمطراقی شده است، که هرکس دچار انحراف عقیده‌ای خصوصاً در بحث صفات هم که باشد، در آن داخل می‌شود! لذا شایسته است، کلمه‌ی ((سلفیت)) برای دلالت بر فرقه ناجیه، طایفه‌ی منصوره، غربا و اهل حدیث به کار برده شود.

برخی از داعیان که بر استعمال کلمه‌ی ((اهل سنت و جماعت)) اصرار می‌ورزند، گویند:

اگر گروهی از فرقه‌های منحرف بیایند و ادعای سلفیت کنند، آیا شما - سلفی‌ها - کلمه‌ی دیگری جایگزین کلمه‌ی ((سلفیت)) می‌کنید؟

جواب از چندین زاویه:

۱- این سخن، فرضیه‌ای است که منجر به دور تسلسل می‌شود و دور تسلسل باطل است.

۲- این مقوله، یک تئوری و زائیده تخیل است و هنوز رخ نداده است. سلف هم کنکاش و پرسمان در امور افتراضی و مسائل نظری را ناپسند می‌دانند.

۱ - در (جولات فی الفقہین، ص 22، 66، 81 و 90).

۲ - (۶/۲).

۳- طوایف منحرفی که هرگز تا کنون ندیدیم و نشنیدیم خود را به منهج سلفی نسبت دهند، اگر چنین ادعایی بکنند، این ادعا خود منهدم کننده‌ی افکار و اندیشه‌ی آنان خواهد شد. چرا که رهجوی منهج سلفی باید بر مسیر صحابه رضی الله عنهم گام بردارد. بند بعدی این سخن را واضح می‌کند:

۴- تمام طوایف منتسب به اهل سنت جرأت ندارند بگویند، من سلفی هستم.

۵- تمام گروه‌های بدعتی مشهور، ابدأ ادعای منهج سلفیت ندارند و خود را به آن منسوب نمی‌کنند.

ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: ((مقصود این است که عموم گروه‌های بدعتی - در میان اهل سنت - به سلف منتسب نیستند. بلکه روافض از مشهورترین طوایف بدعتی، می‌باشند. حتی عموم مردم فقط ازبه وسیله‌ی رفض (نپذیرفتن)، شعار بدعت را می‌شناسند. و در اصطلاح آنان سنی کسی است که رافضی نباشد. آن هم بدین دلیل است که روافض بیشترین مخالفت با احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و معانی قرآن را دارند. روافض بیشترین عیب و خرده گیری را به سلف امت و ائمه‌ی آنان می‌کنند. از میان همه‌ی دسته‌ها و طوایف، بیشترین طعنه را آنان به توده‌ی امت می‌زنند. در نتیجه ایشان به سبب بُعد و دوری از پیروی سلف، مشهورترین بدعتی‌ها بودند^۱.

لذا دانستیم که شعار اهل بدعت، عدم انتساب به اهل سنت است. از این رو امام احمد رحمته الله در رساله‌ی عبدوس بن مالک می‌گوید: ((معتقدیم، تمسک به روش صحابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله از اصول اهل سنت است)).

سپس می‌گوید: ((اما این که بگوییم انتساب به سلف، شعار اهل بدعت است، کاملاً اشتباه است. چرا که این غیر ممکن است. مگر زمانی که جهل و نادانی زیاد، و علم و دانش کم شود))^۱.

به همین منظور است که از دور شاهد اصرار و پافشاری آنانی هستیم که می‌خواهند فرقه‌های منتسب به مذاهب فقهی چهار گانه را در دایره اهل سنت داخل کنند. تا در پی آن، دعوت سلفیت که بر اساس کتاب الله و سنت مبتنی بر فهم سلف بوده را، گداخته و ذوب نمایند... (به قول معروف) پس بگو!! پشت پرده خبرهایی است. یا، کاسه‌ای زیر نیم کاسه است.

ممکن است گویند: الله از حال ما بهتر خبر دارد. چنین فکری به ذهنمان هم نمی‌رسد.

گوییم: یا شیر مادر حلال شاعر که می‌گوید:

فإن كنت لا تدري فتلك مصيبة أو كنت تدري فالمصيبة أعظم

اگر نمی‌دانی، این واقعاً مصیبت است. یا اگر می‌دانی - و خود را به نادانی می‌زنی - مصیبت بدتر است.

اگر این نوشتار به کلیات و اصول نمی‌پرداخت، این موضوع را شرح و بسط بیشتری می‌دادم.

آیا صحابه رضوان الله عليهم دارای منهج علمی بوده‌اند؟

احادیث زیادی آمده است که بیان می‌دارد صحابه رضی الله عنهم، در استدلال و استنباط دارای منهج علمی بسیار دقیقی بوده‌اند. از جمله:

۱ - حدیث عرباض بن ساریه که می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

«أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِنْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا فَإِنَّهُ مِنْ عَيْشٍ مِنْكُمْ فَسِيرِي اخْتِلَافًا كَثِيرًا، وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّهَا ضَلَالَةٌ، فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ عَضُوا عَلَيْهَا بِالتَّوَجُّدِ»: (شما را به پروای الهی و حرف شنوی و پیروی وصیت می‌کنم. گر چه از یک برده‌ی سیاه پوست حبشی باشد. چرا که هر کس بعد از من زنده بماند اختلافات فراوانی خواهد دید. مبادا نوآوری - دینی - کنید که این کار گمراهی است. هرکس از شما آن زمانه را در یافت، بر شماست سنت من و سنت خلفای راشدینم. مصرانه به آن پایبند باشید).^۱

۱ - صحیح. ابوداود (۴۶۰۷)، ترمذی (۲۶۷۶)، ابن ماجه (۴۳، ۴۴) از طریق عبدالرحمن بن عمرو السُّلَمی از عرباض بن ساریه رضی الله عنه. گویم: عبدالرحمن تابعی است و جمع زیادی از افراد ثقه از وی روایت نموده‌اند و ابن حبان او را ثقه خوانده است. حجر بن حجر در ابو داود و ابن حبان در (صحیحش ۵)، ابن ابی عاصم در (السنة ۳۲، ۷۵) او را تایید نموده است. وی تابعی است و جز خالد بن معدان کسی دیگر از او روایت ننموده است. برای این روایت سند دیگری از طریق یحیی بن ابی مطاع موجود است. وی می‌گوید: "سمعتُ": (شنیدم) عرباض بن ساریه می‌گوید: ... و در ادامه، حدیث را ذکر می‌کند. ابن ماجه (۴۲)، حاکم (۹۷/۱). راویان سند ثقه هستند. البته دُحیم اشارتاً می‌گوید: روایت یحیی بن ابی مطاع از عرباض بن ساریه رضی الله عنه.

برادر ایمانی من - الله تو را به حق رهنمون کناد - بدان: عطف کلمه‌ی خلفای راشدین بر لفظ رسول الله ﷺ در این حدیث دلالت بر این ندارد که خلفا روشی غیر از سنت پیامبر اکرم ﷺ داشته‌اند و از آن پیروی می‌کرده‌اند. بلکه دقیقاً یکسان، و مو به مو مطابق با سنت پیامبر ﷺ بوده‌اند. به همین منظور است که به هدایت یافتگان توصیف شده‌اند. از این رو سنت را به آنان مضاف نموده‌اند که ایشان حقدارترین مردم به آن بوده‌اند و اهل آن. و در فهمش نسبت به دیگر مردمان در اولویت قرار داشتند. این فهم به تواتر از علما ثابت است:

۱- ابن حزم ظاهری رحمته الله در کتاب دلنشین خود به صراحت می‌گوید:

تفسیر فرموده‌ی رسول الله ﷺ «علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين» این است که، می‌دانیم وی به چیزی که در توانش نباشد، دستور نمی‌دهد. اگر بگوییم: خلفای راشدین بعد از ایشان به کثرت اختلاف نظر داشته‌اند! این اختلاف از سه حالت خارج نیست:

أ- یا باید تمام آن چه در آن اختلاف نموده‌اند را بپذیریم، که این امکان ندارد. چرا که در این مسئله فتوای ضد و نقیض وجود دارد. مثلاً امکان ندارد طبق فتوای ابوبکر صدیق و عایشه رضی الله عنهما پدر بزرگ یک شخص از وی میراث ببرد و برادرانش خیر. و براساس فتوای عمر رضی الله عنه

"مرسل" است. گوئیم: یحیی صراحتماً لفظ "سماع" شنیدن را از عرباض بن ساریه رضی الله عنه ذکر نموده است. اسناد به وی درست است. والله اعلم. این حدیث سندهای دیگری نیز دارد؛ لذا بدون شک ثابت است.

علما بر صحت این روایت و احتجاج به آن اتفاق نظر دارند. فقط ابن قطان بن فاسی در این مورد شاذ است. که البته جواب این آقا و مقلدان ایشان - ان شاء الله - باشد در جای دیگر.

پدر بزرگ یک سوم مال را به ارث برده و بقیه مال از آن دیگر برادران خواهد بود. و به فتوای علی رضی الله عنه پدر بزرگ یک ششم میراث می‌برد و بقیه‌ی مال را برادران ارث ببرند!^۱

و این اتفاق در تمام مسایل اختلافی به همین صورت است. در نتیجه بند "أ" که درست نیست. چرا که در توان مردم نیست به چنین روشی عمل نمایند.

ب- یا باید بگوییم: به هر فتوایی که دلمان خواست عمل نماییم و این کار مشروع است! این حرف به معنای خروج از اسلام می‌باشد. چرا که به موجب این اعتقاد واجب است، دین الله تعالی به سلیقه‌ی ما موکول شود و هر کدام از ما هر چه را خواست حرام گرداند و هر چه پسندید حلال کند. و یکی از ما چیزی را که شخصی دیگر حرام کرده است، حلال بدانیم. حال آن که فرموده‌ی الله تعالی: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ [المائدة: ۳]: (امروز دینتان را بر شما کامل کردم). و ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا﴾ [البقرة: ۲۲۹]: (این حدود الهی است؛ از آن فراتر نروید) و همچنین: ﴿وَلَا تَنْزِعُوا﴾ [الأنفال: ۴۶]: (و منازعه نکنید)، این فرضیه را باطل می‌کند. از این آیات چنین بر می‌گیریم که از اکنون تا قیام قیامت، حرام، حرام است و واجبات واجب بوده و حلال، حلال می‌ماند.

یا اگر به فتوای یکی از خلفای راشدین عمل کنیم خود به خود سخن بقیه را ترک کرده‌ایم و بلاشک چنین نتیجه‌ای به دست می‌آید. پس با این

۱- یعنی نمی‌توان در آن واحد به همه‌ی این فتواها عمل نمود. مترجم.

فرضیه در حقیقت به سنت ایشان عمل نکرده‌ایم. در نتیجه چه خواهند، چه نخواهند، ما و دیگران ما حاصل این روایت را دریافتیم. به یاد داریم این جا در اندلس، مفتی جاهلی نزدمان بود. عادتش این بود، که هر گاه فتوای دو نفر که در آن زمان عموماً فتوا می‌دادند نزد وی آورده می‌شد، پایین برگه‌ی فتوای آنان می‌نوشت، من نیز هم نظر این دو شیخ هستم. حکمی آمد که در آن، آن دو شیخ با هم اختلاف نظر داشتند. پس چون مفتی بی‌علم طبق روال گذشته زیر فتوای آنان نوشت من هم نظر این دو شیخ را دارم، بعضی از حضار به او گفتند: دو شیخ که با هم اختلاف نموده اند؟! گفت: چون آن دو اختلاف دارند، من هم چون آنان اختلاف می‌کنم^۱.

ابو محمد گوید: حال که دو بند گذشته رد شد یک مورد دیگر بیشتر نمی‌ماند؛ و آن: در آن چه خلفا بر آن اتفاق کرده و از سنت رسول الله ﷺ پیروی نموده و بیان داشته‌اند عمل می‌کنیم. و این کار دقیقاً زمانی صورت می‌گیرد که دیگر صحابه رضی الله عنهم هم بر آن اجماع داشته باشند. همچنین آنگاه که پیامبر امین رضی الله عنه دستور به حرف شنوی از خلفای راشدین رضی الله عنهم می‌دهد، ناچاراً از دو حالت خارج نیست:

۲- این مثال برای عالم زده می‌شود که قبل از غوره کردن کشمش می‌سازد و قبل از درمان، اعلان بی‌نیازی می‌کند. اسب‌های جنگی را آماده ساخته و می‌پندارد او هم جزو پهلوانان است. نهایتاً خود و توده‌ی مردم را بیچاره و زمین‌گیر می‌کند. چرا که در نقش بازی کردن و نمایش دادن و عرض اندام استاد است. ولی چون به بوته‌ی امتحان سپرده شده و محک زده شود و نتیجه‌ی امتحان را ببیند زمین‌گیر می‌شود. زیرا بدون علمی وافر و بصیرت نمی‌توان بر فراز آسمان نیکی و خوبی اوج گرفت و به پرواز درآمد.

یا رسول الله ﷺ اجازه داده‌اند که سنتی خلاف سنت ایشان اتخاذ گردد، که هرگز هیچ مسلمانی چنین ادعایی ندارد و اگر کس چنین گوید، بلاشک کافر است و مرتد شده و خون و مالش مباح می‌شود. چرا که دین یا واجب است یا غیر واجب. یا حرام است و یا حلال. هرگز غیر از این تقسیم، تقسیم بندی دیگری وجود ندارد. حال اگر کسی معتقد باشد که مشروع است، خلفای راشدین روشی سوای سنت پیامبر ﷺ داشته باشند، پس مباح می‌داند که خلفای راشدین چیزی را که رسول الله ﷺ در عهد خویش تا پایان عمر حلال گردانده را، حرام گردانند؛ یا حرامی را حلال کنند. یا فریضه‌ای را که رسول الله ﷺ واجب نکرده است، واجب گردانند و واجب ثابت از پیامبر ﷺ که تا پایان حیات بر حکم خود باقی بوده را، ساقط نمایند. به اتفاق تمام امت هر آن کس که حالتی از این حالات را جایز بداند، کافر و مشرک است. در نتیجه صورت فوق باطل و مردود است. و بالله تعالی التوفیق.

و یا باید بگوییم که خلفای چهار گانه رضی الله عنهم به سنت پیامبر ﷺ اقتدا کرده و از آن پیروی نموده‌اند. اعتقاد ما بر همین مورد است و حدیث جز این صورت، هیچ تفسیر دیگری ندارد.^۱

ت- ابن تیمیة رحمته الله می‌گوید: سنت خلفای راشدین رضی الله عنهم به امر رسول ﷺ پدیدار شد. لذا این روش هم جزو سنت پیامبر ﷺ است. در دین واجبی جز آنچه رسول الله ﷺ واجب نموده‌اند، و حرامی جز حرام

ایشان، مستحبی سوای مستحب وی، مکروهی غیر از آنچه ایشان و مباحی جز مباح پیامبر ﷺ وجود ندارد.^۱

ث - فلانی رحمته می نویسد: وقتی گفته می شود این سنت رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما است، بدین معناست که پیامبر ﷺ تا پایان عمر بر آن سنت بوده است.^۲

گویم: باید حدیث «علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين من بعدی..» بر معنای مذکور حمل شود. لذا در عطف خلفا بر رسول الله ﷺ مشکلی ایجاد نمی شود. چون خلفای راشدین رضی الله عنهم سنتی ما ورای سنت پیامبر ﷺ نداشته اند.

ج - قاری رحمته می گوید:^۳

((آنان (خلفای راشدین) فقط بر سنت من - رسول ﷺ - عمل می کنند. سنت را به آنان اضافه نموده است چون ایشان به سنت - پیامبر ﷺ - عالم بوده اند یا استنباط و اختیارشان صحیح و درست بوده است)).

ح - علامه مبارکفوری رحمته نیز با ایشان موافق است و می گوید: سنت خلفای راشدین رضی الله عنهم یعنی همان سنت مطابق با سنت رسول الله ﷺ. (سپس سخن قاری که در بند قبل ذکر شد را، می آورد).^۴

و همچنین می گوید: حال نیک دانستی که منظور از سنت خلفای راشدین دقیقاً همان سنت رسول الله ﷺ است ...^۱

۱ - مجموع الفتوی ۲۸۲ / ۱.

۲ - (ایقاظ همم أولى الأبصار، ص ۲۳).

۳ - (مرقاة المفاتیح ۱ / ۱۹۹).

۴ - (تحفة الأحمودی ۳ / ۵۰) و (۷ / ۴۲۰).

وی از علامه شوکانی کلامی نفیس و گران قیمتی نقل کرده و می‌گوید: علما در این زمینه - سنت - به درازا سخن گفته‌اند. این مطلب را به صورت‌های گوناگون تفسیر نموده‌اند که اکثرشان بدون تأمل به بی‌راهه رفته‌اند. شایسته است برای مدلول این ترکیب به مقتضای لغت عرب عمل شده و به آن رجوع شود. سنت یعنی روش، طریقه. گویا رسول ﷺ می‌فرماید: به طریقه و روش من و خلفای راشدین چنگ بزنید. در حقیقت روش خلفا، همان سنت رسول ﷺ بوده است. چرا که آنان شیفته‌ترین مردم در سنت و عمل به آن در همه‌ی جوانب بوده‌اند. در هر حالتی، در کوچک‌ترین کارها از مخالفت با حدیث پرهیز می‌کردند. چه برسد به کارهای بزرگ. و آن‌گاه که در کتاب الله و سنت دلیلی نمی‌یافتند، بعد از تفحص و بررسی و تبادل نظر و اندیشیدن به نتیجه‌ای که دست می‌یافتند، عمل می‌کردند.

عمل به این نوع اندیشه و رأی هنگامی که دلیل موجود نباشد، جزو سنت پیامبر ﷺ می‌باشد.^۲

۱ - همان (۵۱/۳).

۲ - این کلام نویسنده با قواعد اصول حدیث همخوانی ندارد. زیرا رای و اندیشه‌ی صحابه ﷺ جزو سنت محسوب نمی‌شود. و تعریف سنت عبارت است از: گفتار، کردار، سکوت و صفتی که با سند صحیح از رسول الله ﷺ ثابت باشد. چرا که رسول بزرگوار اسلام نفرموده‌اند: سنت خلفاء و رای ایشان، از سنت من است. ولی ما را به پیروی از رای و اندیشه‌ی خلفای هدایت یافته، دستور داده‌اند. شایسته بود مؤلف فقط می‌گفت: سنت خلفای راشدین و رای آنان بر فهم دیگر مردمان مقدم است. و در نبود ادله یا عدم فهم نصوص، به اقوال خلفاء رجوع می‌کنیم. چنانکه در چند سطر بعد هم همین را می‌گوید. اما چون بنده خود را ملزم می‌دانم که چیزی از متن کتاب

اگر بگویی: شما که می‌گویید عمل به رای هم سنت پیامبر محسوب می‌شود پس این سخن رسول الله ﷺ (وسنة الخلفاء الراشدين) چه مفهومی دارد؟

گویم: برخی از مردم زمانه‌ی رسول ﷺ را در نیافته و در عهد خلفای راشدین می‌زیسته‌اند. یا در روزگار نبی کریم ﷺ و خلفای راشدین ﷺ زندگی می‌کردند ولی در دوران خلفا رخدادی صورت گرفته است که در دوران پیامبر بوقوع نپیوسته است. لذا با این قول (وسنة الخلفاء الراشدين) خواسته است شک و تردیدی که در دل‌ها پدید می‌آید را برطرف نماید.

رای و نظر صادره از خلفای راشدین ﷺ گر چه جزو سنت محسوب می‌شود، اما حد اقل فایده و برداشت از حدیث این است که، در عدم وجود ادله، نظر آنان شایسته‌تر از اندیشه‌ی دیگر مردمان است.

در کل زیاد اتفاق افتاده است که رسول الله ﷺ در حیات خود، انجام یک کار یا ترک آن را به خویش و به صحابه ﷺ نسبت می‌دهد. حال آن که وقتی کار را به خود نسبت دهد، نسبت دادن آن به دیگران فایده‌ای را در بر ندارد. زیرا کهن الگو و اسوه‌ی برتر او ﷺ است. این چیزی است که من از تفسیر حدیث فهمیده‌ام. در هنگام نوشتن این باور، اقوال علما را به عنوان شاهد متذکر نشدم^۱. حال اگر درست گفته‌ام که از منت الله بر بنده بوده است و گر خطا و اشتباهی صورت گرفته کار من و شیطان بوده است. استغفرالله العظیم^۲.

نکاهم و تغییری در آن ایجاد نکنم، لازم دانستم این مورد را در پاورقی متذکر شوم. هذا ما ظهر لی والله اعلم بالصواب. مترجم.

۱ - پیشتر، کلام پرارزش زیادی از آنان، بیان شد.

۲ - (تحفة الأحوذی 7 / 440 - 441).

مبارک‌فوری رحمته الله علیه کلامی دلنشین از علامه صنعانی نقل کرده و می‌گوید: منظور حدیث «علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين بعدی تمسکوا بها و عضوا علیها بالتواجد»: (بر شماست که به سنت من و خلفای راشدین بعد از من تمسک جسته و مصرانه به آن پایبند باشید)، همان سنت خلفای راشد است که در نبرد با دشمنان، تقویت شعائر دینی و مانند آن کاملاً طبق روش و طریقه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله عمل کرده باشند. زیرا این حدیث عام است و تمام خلفای هدایت یافته را در بر می‌گیرد و منحصر به ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی الله عنهما نیست. قواعد و قوانین شرع نشان می‌دهد که هیچ خلیفه‌ی راشدی را نشاید که روش و سلوکی غیر از سنت رسول الله صلی الله علیه و آله مشروع نماید^۱.

به طور کلی، سنت خلفای راشدین همان فهم صحابه رضی الله عنهم در امور دین است. چرا که آنان در فهم و تطبیق سنت کاملاً بر نقش گام رسول صلی الله علیه و آله گام نهاده‌اند. این مطلب را مورد زیر شفاف می‌سازد:

۱- حدیث عبد الله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما که در آن رسول صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «لَيَأْتِيَنَّ عَلَى أُمَّتِي مَا أَتَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ مِثْلًا مِثْلًا يَمِثِلُ حَدْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ، حَتَّى لَوْ كَانَ فِيهِمْ مَنْ نَكَّحَ أُمَّهُ عَلَانِيَةً كَانَ فِي أُمَّتِي مِثْلَهُ، إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ افْتَرَقُوا عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ مِثْلَةً، وَتَفَتَّرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ مِثْلَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا مِثْلَةً وَاحِدَةً». فَقِيلَ لَهُ: مَا الْوَاحِدَةُ؟ قَالَ: «مَا أَنَا عَلَيْهِ الْيَوْمَ وَأَصْحَابِي»: (صد در صد آن چه بر بنی اسرائیل آمد، بر سر امت من هم خواهد آمد؛ کاملاً مثل هم. همانند کفش بر ردّ کفش. حتی اگر کسی از آنان آشکارا با مادر

خویش آمیزش می‌کرد در امت من هم مثل آن خواهد آمد؛ بنی اسرائیل تبدیل به ۷۱ دسته شدند و امت من ۷۳ گروه خواهد شد. همه به جز یک گروه در آتش اند». به وی گفته شد: آن یکی کیست؟ فرمود: (آنان که بر «آن چه من و یاران من بر آنیم» باشند) ^۱.

لذا پیامبر ﷺ بیان داشته‌اند که طایفه منصوره همانان‌اند که متصف به ویژگی‌های سنت پیامبر ﷺ و هم صفت صحابه‌ی بزرگوار وی ﷺ باشند. چکیده‌ی سخن: صحابه ﷺ اقتدا کنندگان به رسول ﷺ و ره یافتگان رهنمود ایشان بوده‌اند. ثنای آنان در قرآن مجید آمده است. پیشوایشان محمد ﷺ که شیوه‌اش قرآن و سنت بوده است، آن‌ها را می‌ستاید. صحابه ﷺ شایسته‌ترین مردم به سنت بوده‌اند و هر کس به آنان اقتدا کند، عضو فرقه‌ی نجات یافته‌ای است که به فضل الله ﷻ به بهشت درون خواهد شد.

با این توضیح، حدیث عرباض بن ساریه و عبدالله بن عمرو عاص ﷺ منهج و برنامه‌ی صحابه را در استدلال و استنباط اثبات می‌کند. این گونه که: اگر کسی در دو حدیث مذکور تأمل نماید، می‌بیند هر دو پیرامون یک قضیه سخن می‌گویند. هر دو یک از یک منبع هستند. و آن راه نجات، حلقه و کمر بند حیات است. نجات در دورانی که مردم مذاهب گوناگون دارند. لذا فهم و برداشت درست همان است که نبی اکرم ﷺ و یاران باوفایش ﷺ بر آن بوده‌اند. تفصیل آن:

۱ - چنان‌که در کتابم (دره‌الارتیاب عن حدیث ما أنا علیه و الأصحاب) از انتشارت دار الراهیه - ریاض بیان داشتم، با شواهدش "حسن" است.

۱- مگر حدیث عرباض بن ساریه رضی الله عنه به تصریح نمی‌گوید: «مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ فَسِيرَىٰ اخْتِلَافًا كَثِيرًا، وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّهَا ضَلَالَةٌ». (هر کدامتان بعد از من زنده بماند خیلی زود شاهد اختلافات فراوانی خواهد بود. از کارهای نوپیدا در دین بپرهیزید، چرا که آن امور گمراهی‌اند).

برادر مسلمانم عالمانه مرا آگاه کن! آیا جز این است که اختلافات فراوان مذکور در حدیث عرباض بن ساریه رضی الله عنه همان تعدد گروه‌ها است که به هفتاد و اندی رسیده است؟ و جز یکی که بر راه روشن و واضح است، همگان در مسیر گمراهی و بدعت هستند؟ راه روشنی که جز انسان هلاک شده از آن به بی‌راهه نمی‌رود و غیر از ره گم کرده کسی از آن کناره نمی‌گیرد و سرنگون نمی‌گردد. آن مُتَد و راه روشن، نشانه‌ها و حجتی واضح دارد؛ و آن:

۲- این فرموده‌ی رسول صلی الله علیه و آله است: «مَا أَنَا عَلَيْهِ الْيَوْمُ وَأَصْحَابِي»: (آن چه امروز من و یارانم بر آنیم)، یعنی دقیقاً همان فرمایش دیگر ایشان که می‌فرماید: «فَعَلَيْكُمْ بَسَنَّتِي وَ سَنَّةَ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ»: (بر شما بادا سنت من و جانشینان هدایت یافته‌ام).

چون آن چه رسول الله صلی الله علیه و آله بر آن بوده‌اند، همان سنت مظهر ایشان است. و آن چه یاران ایشان به آن پایبند بوده‌اند، چیزی جز سنت رسول صلی الله علیه و آله نبوده است. همان سنتی که خلفای راشدین و علمای عاملی که به نیکی تا برپایی قیامت از ایشان پیروی می‌کنند، بر آن بوده‌اند.

۳- من پردازنده‌ی جدید این توجیه و استدلال نیستم. قبل از من ائمه‌ای بوده‌اند که به این مهم اشاره کرده‌اند. لیک این پرتو و بازتاب نوری بود که من از ریشه به آن پرداختم و شرح و بسطش داده و با ادله‌ی فراوان تقویت و تاییدش نمودم تا راه مؤمنان مشخص گردد.

این هم حافظ ابن حبان رحمته الله که حدیث عرباض بن ساریه رضی الله عنه را تحت بابی به عنوان ((ذکر وصف الفرقة التَّاجِیَّةِ مِنْ بَیْنِ الْفِرَقِ الَّتِی تَفْتَرِقُ عَلَیْهَا أُمَّةُ الْمُصْطَفَى ﷺ)): (بیان ویژگی فرقه‌ی نجات یافته از بین فرقه‌های پراکنده‌ی امت مصطفی ﷺ)، روایت می‌کند.

او در ادامه می‌گوید: فرمایش پیامبر ﷺ «فعلیکم بسنتی» - ضمن خبر از اختلافی که در امتش رخ خواهد داد - بیان روشنی است مبنی بر این که هرکس بر سنت‌ها پایداری نمود و آن‌ها را بیان کرد و دنبال دیگر اندیشه‌ها نرفت، قیامت در زمره‌ی گروه نجات یافته می‌باشد. الله با مَنْ و کَرَمِ خَویْش ما را از آنان گرداند!

از نقل قول این ائمه‌ی چیره دست پیروز، این معانی درست و برداشت خالص از حدیث می‌تراود: در واقع فقط فهم و درک صحابه رضی الله عنهم از سنت رسول الله ﷺ، راه برون رفت از هوس‌های گمراه کننده و راه نجات از معضلات شبهه‌ها و شهوت‌ها - که رهیویان خود را از مسیر روشن باز داشته است - می‌باشد. آنان بهره‌ی وافری از سنت برده‌اند. و در این میدان گوی سبقت را ربودند. و بر دور دست‌ها غالب آمدند. هیچ کس از امت طمع نورزد که به آنان برسد. چرا که آنان در برابر حق خبردار و به گوش بودند. کفایت علمی داشتند و با دیدی تیزبین نگریستند. نیک بخت آن است که در راه راست آنان گام نهد و سیه روز کسی است که راست و چپ زَنَد و دنبال یاغیان افتد. گم گشته‌ی حیران در میدان هلاکت و گمراهی، سراب هوی و هوس را آب می‌پندارد تا آن که خویش را به سراب رسانده و هیچ نمی‌یابد. شیطان را کنار خود و غالب و قافله سالار خویش می‌یابد. پناه بر الله از نکبت و خواری.

تو را به الله قسم بگو: کدام خصلت نیکویی است که صحابه به آن دست نیافته‌اند؟ کدام برنامه و طرح پیشرفت بوده که بر آن چیره نشده باشند؟ قسم به ذاتی که روح و جانم در دست اوست، حق را شیرین و زلال از سرچشمه‌ی آن نوشیدند. پایه‌های اسلام را مستحکم و تأیید کردند و جای هیچ حرفی برای کسی باقی نگذاشتند. آن چه از مشکلات نبوت خالص و صاف و بی‌غش میراث بردند به تابعین سپردند. اسنادشان، عالی و با ارزش از رسول امین ﷺ از جبرئیل امین از الله عزیز و متعال است.

سنت پیامبر ﷺ در دلشان بس رفیع و والا بود. بزرگوارتر از این که هوی و هوس را بر آن مقدم دارند یا که اندیشه‌ای ناخالص و به هم آمیخته را با آن در هم آمیزند. چگونه چنین چیزی ممکن است، در حالی که دوستی و دشمنی آنان بر بنای سنت بود.

هرگاه پیامبر ﷺ آنان را می‌طلبید، دسته دسته و تک تک به سویش می‌پریدند. این کار را با میل خاطر میکردند و از او نمی‌پرسیدند چرا؟ بدین روی آنان در فهم، تطبیق، استدلال و استنباط، سزاوارترین مردمان به سنت رسول ﷺ بودند. منهجی علمی دقیقی بر ایشان حکم می‌راند که آنان را از پرت شدن به لبه‌ی راه محفوظ می‌داشت. لذا روش و طریقه‌ی آنان، با دارا بودن تمام لوازم و عناصر، منهجی علمی در قرآن و سنت، توصیف شده است.

أ- الله ﷻ منهج ایشان آن را به ((السبیل)) یعنی راه دارای نشانه‌های واضح وصف نموده است. می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۗ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۱۵]: (کسی که با پیغمبر دشمنانگی کند، بعد از آن که هدایت روشن شده است، و جز راه مؤمنان در پیش

گیرد، او را به همان جهتی که دوستش داشته است رهنمود می‌گردانیم و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم، و دوزخ چه بد جایگاهی است!.

ب- پیامبر ﷺ آن را ((السنة)) یعنی راه پیروی شده و پیموده شده، خوانده است. چنان که در حدیث عرباض بن ساریه رضی الله عنه گذشت.

ت- رسول الله ﷺ فرقه‌ی ناجیه و گروه پیروز را منحصر به آنانی می‌داند که بر روش رسول ﷺ و یاران وی باشند. اگر روش ایشان منهجی با علامات و نشانه‌های واضح نباشد، چگونه ممکن است به آن تمسک جست. چون در غیر این صورت با دیگر مناهج در هم خواهد آمیخت و امکان تشخیص آن از غیر، وجود ندارد.

به این فرموده‌ی الله عز و جل بنگر: ﴿فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنُتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا﴾ [البقرة: ۱۳۷]: (اگر آنان ایمان بیاورند به همانند آن چه شما به آن ایمان آورده اید، بی‌گمان رهنمود گشته‌اند).

نگاهی هم به این سخن رسول ﷺ بینداز: «إِنَّ مِنْ وَّرَائِكُمْ أَيَّامٌ صَبْرٍ، لَلْمُتَمَسِّكِ فِيهِنَّ يَوْمٌ مِمَّا أَنْتُمْ عَلَيْهِ أَجْرُ حَمْسِينَ مِنْكُمْ»: (براستی روزگاران صبر و شکیبایی پیش رو دارید. بر آنان که به روش شما پایبند باشند، پاداش پنجاه نفر از شما می‌باشد).^۱

این خصوصیات منحصر به منهج و برنامه‌ای علمی، پاک و روشنی است که شب آن همچون روزش روشن است. جز هلاک شده کسی از آن منحرف

۱ - "حسن لغیره" است. چنان که در کتاب خود به نام (درء الارتياب عن حدیث ما أنا علیه و الأصحاب، ص 15) بیان نمودم.

نمی‌شود. و غیر از ره گم کرده کسی از آن کناره نمی‌گیرد و سرنگون نگشته و جز متردد کسی در آن شک نمی‌کند.

آنان که قدر سلف را آن طور که شایسته ایشان است، ندانسته‌اند، گمان کرده‌اند سلف نص گرایان محض و سطحی نگراند. بر ظواهر نصوص اعتماد و اکتفا کرده و هرگز در آن تعقل نمی‌کنند. در نتیجه بدون درک دلالت نصوص، به آن تسلیم می‌شوند. و جاهلانه معنی آن را به الله متعال تفویض می‌کنند. آنان مشغول شدن به باورهای خود را از طاعات و عبادات هم سودمندتر و مفیدتر می‌دانند.

تلاش برای ورشکسته نشان دادن سلف، در منهج علمی دقیق - که شایسته است برای فهم قرآن و سنت به آن رجوع شود و در هنگام پراکندگی و تفرقه به آن پناه برده شود - بر پایه‌ی دو وهم و خیال افسار گسیخته مبتنی است. گر چه اهل کلام آن دو را نقل کرده و بر آن تبانی نموده‌اند. آن دو عبارت‌اند از:

○ اول: می‌گویند: مذهب سلف سالم‌تر ؛ ولی مذهب خلف علمی‌تر و محکم‌تر است.

دروغ و حقیر بودن این نظریه‌ی بی‌نهایت گمراه را تقدیم می‌دارم. این سخن از چندین منظر قابل نقض است:

۱- خَلْف یا معاصرین بین سلامت، علم و حکمت فرق قایل شده‌اند. مگر علم و حکمت همان پایه و بنیان سلامت‌ی نیست که در رکاب علم حرکت کرده و دامن بلندش را در پی حکمت می‌کشاند؟

عقل و خردها چگونه میان سبب و نتیجه‌ی آن فرق قایل‌اند؟ این غیر ممکن است!

۲- چگونه ممکن است معاصرین از بهترین مردمان - صحابه رضی الله عنهم - به الله جل جلاله و رسول صلی الله علیه و آله آگاه‌تر و داناتر باشند؟ آیا مگر برتر بودن به خاطر علم و حکمت نیست.

۳- در مذهبی که سران آن مذهب از آن بیزاری می‌جویند و اقطاب و بزرگانش دروغ و اشتباه بودن آن را اعلان می‌دارند، چه علم و حکمتی نهفته است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله آن را در کتاب عقیده‌ی حمویّه به صورت کامل آورده و حق مطلب را ادا کرده است و می‌گوید:

چگونه می‌شود متاخرین، خصوصاً گروهی از متکلمین که با اسم خلف به آنان اشاره می‌شود و در باب دین دچار اضطراب و تضاد گویی شده‌اند و حجاب و پرده‌ای زخیم نسبت به شناخت الله بر آن افکنده شده است، از سلف برتر باشند. دکتربین مرام متکلمین که از حال آنان بسیار آگاه است، چنین خبر می‌دهد:

لعمری لقد طفتُ المعاهدَ کلّها وسیرتُ طرفی بینَ تلكَ المعالمِ
 فلم أَرِ إلا واضعاً کفَّ حائر علی ذقن أو قارعاً سن نادم
 باور کن تمام مراکز علمی و حلقه‌های متکلمین را چرخیدم و به تمام این مراکز نظر انداختم

جز آدمی که دست حیرت بر چانه گذاشته و دندان پشیمانی و ندامت به هم می‌فشارد، ندیدم.

آنان علیه خود اقرار کردند که آن چه می‌گفتند، یا فقط نقش بازی کردن بوده است و یا مطالبی که خود در کتاب‌ها نگاشته بودند.

و یا مانند این سخن برخی از رؤسای آنان:

نَبَايَةُ إِفْدَامِ الْعُقُولِ عِقَالٌ وَغَايَةُ سَعْيِ الْعَالِمِينَ ضَلَالٌ

وأرواحنا في وحشةٍ من جسمونا و حاصل دنیانا اذی و وبالاً
 ولم نستفد من بحثنا طول عمرنا سِوَى أَنْ جَمَعْنَا فِيهِ قَيْلٌ وَقَالَوا
 سرانجام تلاش اندیشه‌ها به بن بست خوردن و بیشتر تلاش جهانیان
 گمراه شدن است، روح‌هایمان در جسم‌ها دچار وحشت شده‌اند و دست
 آورد دنیامان آزار و وبال است. از بحث‌های خود در طول عمر جز قیل و قال
 سودی نبردیم.

دیگری می‌گوید: در دریای بزرگ - علم کلام - غوطه ور شدم و
 مسلمانان و علوم آنان را رها کردم. در آن چه مرا از آن باز داشتند فرو رفتم
 و اکنون اگر پروردگارم بر من رحم و شفقتی نکند وای بر فلانی (منظور
 خودش است). حالا دارم بر عقیده‌ی مادرم می‌میرم.^۲

یکی دیگر از آنان چنین گوید: شکاک‌ترین مردم در هنگام مرگ، اهل
 کلام هستند.

هر گاه کار آنان مورد تحقیق و تفحص قرار گیرند از حقیقت علم به الله
 و شناخت خالص او تهی هستند. و در این زمینه به هیچ اصل و اثری هم
 دست نیافته‌اند. چگونه می‌شود این بی‌ارزشان محروم و عقب مانده‌ی
 در مانده و سرگردان در مورد الله و آیات او از پیشگامان اول، یعنی مهاجرین

۱ - این ابیات از ابن خطیب معروف به فخر رازی است. شاطبی آن را در (الإفادات و
 الإنشادات، ص 84 - 85) با سند خویش آورده است. و نیز در (نفخ الطیب) اثر
 مقرئ (۲۳۲/۵) و (الإحاطة فی أخبار غرناطة) نوشته‌ی لسان الدین بن خطیب (۲/
 ۲۲۲) با سندی دیگر آمده است.

۲ - این گفتار از ابن جوینی است. چنان‌که در (المنتظم ۱۹/۹)، (سیر اعلام النبلاء
 471/18)، (طبقات الشافعية 3/260) و (شذرات الذهب ۳/۳۶۱) آمده است.

و انصار داناتر باشند. چطور از وارثان پیامبران که به نیکی از صحابه پیروی کردند، از جانشینان پیامبران، از سران هدایت و چراغ‌های شب تاریک آگاه‌تراند. آنان که قرآن با ایشان بر پا شد و خود به وسیله‌ی قرآن بر پا ماندند. قرآن از آنان سخن گفت و آنان با قرآن سخن راندند. همانان که الله چنان علم و حکمتی به ایشان ارزانی داشت که سرآمد پیروان دیگر پیامبران گشتند. از حقایق معارف و اصل حقایق آن قدر اندوختند که اگر تمام حکمت‌ها و دانش دیگران در کنار حکمت و علم سلف گرد آوری شود، آن که خواهان رویارو شدن با سلف است، شرمنده و زبون خواهد گشت. چگونه امکان دارد خیر القرون امت در علم و حکمت - خصوصاً در بحث شناخت الله و احکام اسم‌ها و آیات الله - کمتر و ناقص‌تر از این بچه‌های عالم نمای بی‌علم باشند. یا مگر می‌شود که نوجه‌های فیلسوف نما و پیروان هند و یونان از وارثان انبیاء و اهل قرآن و ایمان داناتر باشند^۱؟

عالم ربانی محمد بن علی شوکانی می‌گوید: پنداشته‌اند روش خلف اعلم تر از روش سلف است. نهایت پیروزی و بهره‌ای که از این اعلمیت برده‌اند، این است که محققین و تیز هوشانشان در پایان عمر آرزو کنند که کاش بر دین پیروزان می‌مردند. آنان می‌گفتند: خوش به حال عوام.

خوب به این اعلم بودن تدبر کن! شخصی که به اعلم بودن دست یافته است، ما حاصل علمش این است که به یک عوام که از علم بی‌خبر است، تبریک می‌گوید. به کسی که جهل ساده دارد تبریک گفته است و آرزو دارد که جزو این افراد باشد. به دین آنان معتقد باشد و بر مسیر ایشان قدم نهد. این شخص با صدای بلند فریاد بر می‌آورد و فریادش نشانگر این است که جهل، خیلی بهتر از علامه بودنی است که آقایان دنبال آن هستند. چه

می‌پنداری در مورد علمی که صاحبش اقرار می‌کند جهل از این علم بهتر است؟ و در این که وی بعد از رسیدن به نهایت این علم آرزو می‌کند، ای کاش بی‌خبر از آن بوده و چنین علمی نمی‌داشت چه فکر می‌کنی؟ چنین اقرار و آرزویی درس عبرتی است برای عبرت گیرندگان. و نشانه‌ای است برای تماشاگران. چرا همان ابتدای امر، به جهل معارف و علمی که در آن وارد شدند، پی نبردند؟ چرا از پیامدهایش در امان نمانده و خویش را راحت نکردند؟! چرا نگفتند:

أرى الأمر إلى آخرٍ يصرّ أخـره أولاً
فکر کنم این کار آخرش بر می‌گردد سر خانه‌ی اول.

رهایی از چنین آرزویی را سود می‌بردند و از تبریک گفتن به عوام سالم می‌ماندند. انسان خردمند آرزوی چنین جایگاهی یا کمتر از آن را نمی‌کند و به هم سطح خود یا پایین‌تر از خویش تبریک نمی‌گوید. این کار را فقط برای کسی می‌کند که رتبه و مقام آن شخص از وی برتر و بالاتر باشد. وای ای الله من! جای تعجب است از علمی که جهل ساده از آن برتر بوده و نسبت به آن والاتر باشد! آیا تا کنون کسی چنین چیز عجیب و غریبی دیده است؟ یا ناقلان سخن چنین حرف‌هایی نقل کرده‌اند؟ وضعیت طایفه‌ای که معرفی کردیم و کمترین تکلف و پیروان را دارد، این چنین است. چه برسد به گروه‌های دیگر که هدف‌شان فاسد، ورودگاه و محل صدورشان واضح و آشکار است. مانند آنان که می‌خواهند با تظاهر و ریا، اسلام و اهلس را بزرگ نشان دهند و با ایراد شک و شبهه‌ها سعی دارند در دین شبهه اندازند. به دنبال اثبات اموری هستند که منجر به خدشه و عیب دین و تنفر مسلمانان از اسلام می‌شود.

آن وقت بدان که:

خیر الأمور السالفات علی الهدی

وشرَّ الأمور المحدثات البدائع^۱

بهترین کارها، کارهای قدیمی ثابت شده بر هدایت است و بدترین امور، کارهای نوپیدا و بدعت دینی هستند.

۴- این فهم و برداشت، جهلی است مرکب. چرا که خَلَف مذهب سلف را نشناخته‌اند. و ندانستند که خود نمی‌دانند (آن کس که نداند و نداند که نداند، در جهل مرکب ابد الدهر بماند)^۲. در نتیجه گمان بردند که چیزی می‌دانند؛ حال آن که چنین نیست.

علامه سفارینی رحمته الله می‌گوید: غیر ممکن است خَلَف از سَلَف داناتر باشند. ادعایی که بعضی از غیر محققین بیان می‌دارند. آنان که قدر و منزلت سلف را نمی‌دانند. آنان حق الله جل جلاله و رسول الله صلی الله علیه و آله و مؤمنین را آن چنان که بدان امر شده‌اند، نشناختند. زیرا گفتند: راه و روش سلف سالم‌تر و راه خلف اعلم‌تر و محکم‌تر است!

این حرف را با این باور زدند که راه سلف یعنی مجرّد ایمان به الفاظ قرآن و حدیث خالی از درک و فهم آن. آنان را بسان بی‌سوادان پنداشتند^۳.

۱ - (التحفة فی مذاهب السلف 41-44).

۲ - مترجم.

۳ - بی‌سوادانی که قدرت فهم و درک مطلب را ندارند! چنان که که امروزه برای تحقیر و بی‌احترامی به شخصی، می‌گویند: بی‌سواد... و گر نه قرآن می‌فرماید: الرسول النبی الأمی: فرستاده‌ای که قدرت کتابت و خواندن ندارد. (اعراف: ۱۵۷). و رسول الله صلی الله علیه و آله در روایت صحیح می‌فرماید: **إِنَّا أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ**: ما امتی بی‌سوادیم. (نسائی). ولی هرگز منظور پیامبر صلی الله علیه و آله بی‌احترامی به خود و دیگر صحابه رضی الله عنهم نبوده است. مترجم.

می‌گویند: راه و روش خَلَف، استخراج معانیِ نصوصی است که به صورت مجازی بکار رفته‌اند. نصوصی که مجازاند و لغات ناشناخته‌ای دارند. این گمان فاسد، همان مقوله‌ای را ثابت می‌کند که مضمونش پرت کردن و رها نمودن اسلام است.

بر راه و روش سلف دروغ ساخته و نقل کرده‌اند. در درست دانستن روش خَلَف به خطا رفته‌اند. و این یعنی تلفیق و در هم آمیختن دو باطل:

أ: عدم شناخت منهج سَلَف و دروغ بستن بر آنان.

ب: جهل و درست دانستن روش غیر سَلَف.^۱

مطلب فوق را این مطلب روشن می‌کند:

○ دوم: دلایل و براهین قرآنی یا منطقی یونانی:

ابن قیم جوزی رحمته الله علیه می‌گوید: به خیال بسیاری از بی‌خردان، نمی‌توان با شریعت علیه کسی احتجاج و استدلال جست. و رسول الله صلی الله علیه و آله به وسیله‌ی شریعت بر دشمنان خویش استدلال نمی‌آورد و با آنان مجادله نمی‌کرد.

منطقی‌های جاهل و نوچگان یونانی گمان می‌کنند، شریعت، خطاب به عموم است و قابل احتجاج نیست. و پیامبران توده‌ی مردم را با روش خطاب، دعوت می‌دادند. دلیل و برهان به افراد خاص بر می‌گردد و آنان اهلیت آن را دارند. یعنی فقط خودشان و آنانی که بر روش آقایان بودند را، خواص می‌دانستند.

تمام این گفته‌ها دست آورد بی‌اطلاعی ایشان از اسلام است. چرا که قرآن در زمینه‌ی توحید، اثبات خالق و معاد، ارسال پیامبران صلی الله علیه و آله و پیدایش جهان، مملو از ادله و براهین است. متکلمین و دیگران بر ادعای خویش

دلیل صحیحی ارائه نداده‌اند. دلایل قرآنی با فصیح‌ترین عبارات، واضح‌ترین بیان، کامل‌ترین و دورترین معنا از هر اعتراض و سوالی، مذکور است.^۱

ابو حامد غزالی زبر دست‌ترین شخص متکلمین در ابتدای کتاب (الإحیاء) به این مهم اعتراف کرده و می‌گوید: اگر بگویی چرا علم کلام و فلسفه جزو اقسام علوم نیست؟ و آیا این دو علم پسندیده‌اند یا نکوهیده؟ باید گفت:

بدان ما حاصل ادله و براهین درست علم کلام، در قرآن و حدیث آمده است. ولی ادله‌ای که از قرآن و حدیث خارج است، یا مجادله‌ی نکوهیده است که بدعت محسوب می‌شود و یا اخلال‌گری و فتنه‌انگیزی دو جانبه‌ای است که به تناقضات فرقه‌ها و مقالات طولانی، که اکثراً سخنانی یاه و پرت و پلاست و سرشت و خوی مردمان آن را بی‌ارزش و ناچیز می‌شمردند و گوش‌ها عاشق و شیفته‌ی شنیدن آن‌اند، مربوط می‌شود. برخی ادله هم در پی مواردی است که متعلق به دین نیست و در عصر اول اسلام وارد و منقول نبوده است. اما امروزه به دلیل پیدایش بدعت‌هایی که منجر به رویگردانی از قرآن و سنت می‌شود حکمش تغییر کرده است. شبهه‌هایی علیه قرآن و سنت به هم بسته شد و کلامی گنگ و پیچیده برایش ترتیب داده‌اند. لذا از سر ناچاری کار ممنوع جایز می‌شود.

رازی در کتاب اقسام اللذات خویش می‌نویسد:

کتاب‌های کلام و برنامه‌های فلسفی را بررسی کردم. ندیدم تشنه‌ای را سیر آب کند و بیماری را درمان. نزدیک‌ترین راه در اثبات، راه قرآن را یافتیم. می‌خوانم: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾ [فاطر: ۱۰]: (سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود)، ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵]: (الله رحمن بر عرش

قرار گرفت). و در نفی چنین می‌خوانم: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱]:
(هیچ چیز مثل او نیست).

و هرکسی تجربه‌ی مرا تکرار کند، همانند من خواهد فهمید.
چیزی که رازی بدان اشاره می‌کند، دلالت‌های قرآنی است که از طریق
خبر بر وی آشکار شده است. و گر نه دلالت عقلی را که خاطر نشان می‌کند
و به آن فرا می‌خواند، دلیل شنیداری عقلی است که قرآن با آن متمایز شده
و شهرت یافته است. عالم به این ادله از راسخین فی العلم محسوب می‌شود.
این علم، همان است که قلب با آن آرام می‌گیرد. روح با آن آرامش می‌یابد و
عقل و خرد به آن پاک گشته و بصیرت بدان منور می‌گردد. دلیل‌ها با آن
قدرت یافته و هیچ یک از جهانیان نمی‌تواند استدلال جوینده به آن را
مغلوب کند. بلکه هر کس با آن به مخاصمه برخیزد دلیل قرآنی رخ می‌تاباند
و شبهه‌ی طرف مقابل را می‌شکند. دل‌ها به به وسیله‌ی فتح می‌شود و به
خاطر الله و رسول اجابت خواهد شد. افسوس در هر عصر و زمان این‌گونه
علما کمیاب‌اند. لذا دلالت قرآن عقلی و قطعی و یقینی است. شک و
شبهه‌ها جلوی آن را نمی‌گیرد و احتمالات به آن نفوذ ندارد و قلب، بعد از
درک و فهم آن هرگز رهایش نخواهد کرد.

برخی از متکلمین گویند:

تمام عمرم را در علم کلام در جستجوی دلیل فنا کردم و جز دور شدن
از دلیل چیزی نصیبم نشد. لذا به قرآن بازگشتم و در آن اندیشیدم و فکر
کردم. دیدم وای! دلیل که همراه من است و خود نمی‌دانم!
به الله قسم مثال من مانند آن شخصی است که شاعر در موردش چنین
گوید:

و من العجائب العجائب جمّة قرب الحیب و ما الیه وصول

كالعيس في البيداء يقتلها الظمأ والماء فوق ظهورها محمول
از عجیب‌ترین عجائب این است که به عزیزت نزدیک باشی و به او دست
نیایی

همانند شتری که در صحرا آب بر پشت و تشنگی او را کشته است.
گوید: آن‌گاه که به قرآن رجوع کردم دیدم خودش دلیل و حکم است. از
ادله و براهین الهی و نشانه‌های واضحش آن قدر در آن یافتیم، که اگر تمام
حق و حقیقتی که متکلمین در کتاب هاشان نگاشته‌اند، یک سوره از
سوره‌های قرآن با مضمون و محتوایش با بیان زیبایش، فصاحت الفاظش،
تطبیق مطالب مفصلش، حُسن احتیاط و پرهیز و با تذکر بر موارد هم مثل و
راهنمایی به جواب، بر این کتب فایق می‌آید.
درست مثل این گفته یا برتر از آن:

كفى و شفى ما في الفؤاد فلم يدع لذي أرب في القول جداً ولا هزلاً
هر آن چه در دل بود کافی و شافی بیان کرد. و برای محتاج جای
حرفی باقی نگذاشت نه جدی و نه شوخی.
بعد از آن لشکرهای علم کلام همچون گذشته بر من هجوم آوردند و در
سینه‌ام ازدحام کردند. اما قلب اجازه ورد به آنان نمی‌داد و از او هیچ
اسقبالی ندیده و قبولشان نمی‌کرد. لذا با سر افکندگی روی بر گردانده و
می‌رفتند.

خلاصه منظور این است که قرآن کریم لبریز از احتجاج است و در آن
انواع ادله و قیاسهای صحیح یافت می‌شود.

الله ﷻ رسولش ﷺ را به اقامه‌ی دلیل و مناقشه دستور می‌دهد و
می‌فرماید: ﴿وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [النحل: ۱۲۵]: (و با آنان به نیکوترین
شیوه به بحث [و مجادله] بپرداز). و ﴿وَلَا تُجَدِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي

هِيَ أَحْسَنُ ﴿ [العنکبوت: ۴۶]: (و با اهل کتاب جز با نیکوترین شیوه مجادله و گفتگو مکنید).

مناظرات قرآن کریم با کفار در آن موجود است. مناظرات رسول الله ﷺ و یارانش با دشمنان و نزاع کنندگان و اقامه‌ی دلیل بر آنان موجود است. جز جاهل افراطی کسی دیگر آن را نادیده نمی‌گیرد و انکار نمی‌کند^۱.

۱ - هرکس خواهان دیدن مناظرات بیشتری براساس منهج سلف صالح است، لطفاً به کتابم (مناظرات السلف مع حزب الإبلیس و أفراخ الخلف دراسة و تحلیلاً) از انتشارات دار ابن جوزی - دمّام، رجوع کند.

چرا فقط منهج سلفی؟!

ادله‌ی قرآن و سنت و اقوال سلف صالح علیهم‌السلام به کمک هم، کسی را که از روش سلف تبعیت و پیروی کند را تمجید و تعریف کرده و کسی که چنین نکند را نکوهیده‌اند. این موارد، وجوب دنباله روی از منهج سلف را واجب و ضروری می‌گرداند. پیروی از این منهج، راه و کمر بند نجات زندگی است. اکنون بر تردید انسان مشکوک چندین تیر سهمگین می‌افکنیم تا راه مومنان از درون درخت یقین سر برآورد و از بلند بالای پر بارش حلاوت ایمان بچینیم و در سایه‌ی پر برگ و بارش در لباس نازک آسایش و ریحان پهلوی گردانیم.

○ اول: الله تعالی گوید: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰]: (و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار، و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، الله از ایشان خشنود و آنان [نیز] از او خشنودند، و برای آنان باغ‌هایی آماده کرده که از زیر [درختان] آن نهرها روان است. همیشه در آن جاودانه‌اند. این است همان کامیابی بزرگ).

استنباط از آیه: پرودگار مردم، مردمانی را می‌ستاید که از بهترین خلق - محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - پیروی کرده‌اند. پُر واضح است که اگر آنان حرفی زدند و فردی از ایشان پیروی کرد، لازم است آن شخص مورد تمجید قرار گیرد و مستحق رضایت الهی باشد. ولی اگر پیروان الله تعالی و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از دیگر مردمان متمایز نباشند جایی برای تعریف و ثنا و رضایت نمی‌ماند.

○ دوم: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]: (شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید: به کار پسندیده فرمان می‌دهید، و از کار ناپسند باز می‌دارید، و به الله ایمان دارید).

الله ﷻ برتری این امت بر سایر امت‌ها را اثبات کرده است. این تأیید بدین معناست که آنان همیشه پا بر جایند. چرا که از راه روشن منحرف نشده‌اند. الله ﷻ گواهی می‌دهد که آنان به نیکی دعوت داده و از منکر و زشتی باز می‌دارند. لازمه‌ی چنین تأییدی این است که فهم آنان بر آیندگان تا زمانی که الله آسمان‌ها و زمین را نابود گرداند، حجت محسوب می‌شود. اگر اعتراض شود که این آیه عام است و تمام امت را شامل می‌شود و تنها مختص صحابه ﷺ نیست،

گویم: اولین مخاطبان، ایشان‌اند. و کسی از ایشان به نیکی پیروی کند را شامل نمی‌شود مگر با قیاس یا با دلیل. چنان‌که در بند اول گذشت. (تبعههم بإحسان).

و اگر معنای آیه را عام بگیریم - که درست هم همین است - صحابه ﷺ اولین گروهی‌اند که در شمولیتِ خطاب داخل‌اند. چرا که ایشان اولین کسانی هستند که بدون واسطه از پیامبر ﷺ آموزش گرفته و مستقیماً با وحی مرتبط بودند.

آنان شایسته‌تر از دیگران به خطاب این آیه هستند. چرا که کسی دیگر غیر از آنان توسط الله تعالی با اوصاف کامل، توصیف نشده است. لذا مطابقت وصف با حقیقت واقع، گواه بر این است که صحابه ﷺ از دیگران حقدارتر به تعریف و تمجیداند. بند سوم این موضوع را واضح‌تر می‌کند:

○ سوم: رسول الله ﷺ می فرماید: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ يَجِيءُ أَقْوَامٌ تَسْبِقُ شَهَادَةَ أَحَدِهِمْ يَمِينَهُ، وَيَمِينَهُ شَهَادَتُهُ»: (بهترین مردمان، (مسلمانان) قرن من هستند، سپس آنان که بعد از ایشان اند و بعد، آنان که در پی ایشان هستند. بعداً قومی خواهند آمد که گواهی یکی از آنان بر قسَمش سبقت می گیرد و سوگندش بر گواهی اش)^۲.

آیا برتر بودن نسل صحابه رضی الله عنهم در رنگ و جسم و دارایی و.... آنان بوده است؟ خردمندی که عالم به کتاب الله و سنت باشد، خوب می داند که چنین مقصودی مد نظر نیست. چرا که برتر بودن در اسلام بر مبنای تقوای دل و عمل صالح سنجیده می شود. الله تعالی می فرماید: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۳]: (در حقیقت ارجمندترین شما نزد الله پرهیزکارترین شماست).

و رسول الله ﷺ می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ»: (الله به جمال و دارایی شما نمی نگرد؛ بلکه به دل ها و کردارتان نظر دارد)^۳.

الله منان به قلوب یاران رسول صلی الله علیه و آله نظر انداخت. دید بعد از قلب محمد صلی الله علیه و آله اینان دارای بهترین دل ها هستند. به آنان درک و فهمی داد که دیگران هرگز

۱ - این حدیث در بسیاری از کتب به لفظ ((خیر القرون)) مشهور است. گویم این لفظ صحیح نیست. درست همان است که بنده آورده ام.

۲ - بخاری. حافظ ابن حجر در (الإصابة (۲/۱)، و مناوی در (فیض القدير) ۳/۴۷۸) و کتانی در (نظم المتناثر) (ص ۱۲۷) تاییدشان کرده است.

۳ - مسلم (۱۶ / ۱۲۱ - نووی).

بدان دست نیافتند. لذا هر آن چه را اصحاب رضی الله عنهم نیک می پنداشتند الله متعال هم نیکش می خواند و هر آن چه را نمی پسندیدند الله جل جلاله هم ناپسندش می دانست.

عبدالله بن مسعود که الله از او راضی باد، گوید: الله تعالی به دل بندگان نظر افکند؛ دید دل محمد صلی الله علیه و آله بهترین دل است؛ آن را برای خویش برگزید و وی را به رسالت خود بر انگیخت. در پی آن به دل دیگر بندگان نگریست؛ دید دل اصحاب رسول صلی الله علیه و آله که الله تعالی از آنان راضی باد بهترین دل های بندگان است. لذا آنان را وزاری نبی خود نمود که به خاطر دینش جنگیدند. پس آن چه را که مسلمین - صحابه رضی الله عنهم - نیک انگاشتند نزد الله هم نیک است و هر چه را بد خواندند الله هم آن را ناپسند دانست.^۱

از ابو جحیفه رضی الله عنه روایت است که : به علی رضی الله عنه گفتم: آیا نامه ای - از پیامبر صلی الله علیه و آله - نزدتان است؟ گفت: به جز قرآن نه! یا (جز) دانش و علمی که الله تعالی به یک بنده ی مؤمن داده است، (چیز دیگری نزد ما نیست.) یا (جز) آن چه در این ورقه نوشته شده است.^۲ گفتم این ورق چیست؟ گفت:

۱ - احمد (۱ / ۳۷۹)، طیالسی در مسندش (ص ۲۳)، خطیب بغدادی در (الفقیه المتفق) (۶۶/۱) به صورت موقوف با سند "حسن" آورده است. مشهور آن است که جمله ی آخر "مرفوع" است. اما این حرف درست نیست. چنان که ائمه ی این فن گفته اند. این سخن قول ابن مسعود است. من هم آن را در نوشتار خویش به نام (البدعة و أثرها السیء علی الأمة) (ص ۳۲۱-۳۲۲) بیان کرده ام.

۲ - این سندی واضح و صریح از علی رضی الله عنه است که سخنان باطل رافضیان که خود را به ناحق، ظالمانه و به دروغ به اهل بیت نبوی نسبت می دهند را در هم می کوبد. گمان می کنند آن چه در نزد عترت است کتابی سه برابر قرآن موجود است و آن را (مصحف فاطمة) می نامند.

- دستو پرداخت - دیه و آزادی اسیر و این که مسلمان در قبال کافر کشته نمی‌شود (در آن نوشته شده است).^۱

بدین صورت فهم صحابه رضی الله عنهم نسبت به کتاب الله و سنت، تا بر پایی قیامت، دلیل و حجت بر آیندگان امت می‌باشد. لذا آنان گواهان الله صلی الله علیه و آله در زمین هستند. به دلیل زیر:

○ چهارم: الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳]: (و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید؛ و پیامبر بر شما گواه باشد).

الله، آن مولای بزرگوار صحابه رضی الله عنهم را منتخبانی عادل قرار داده است. آنان بهترین امت‌ها بوده و در گفتار و کردار و تصمیمات میانه روترین ملت‌ها هستند. بدین روی لیاقت آن را دارند که گواهان بر مردم باشند. پس آنان را در نظر گرفت، یادشان را بلند کرد، تعریف و تمجیدشان نمود و به حُسنِ قبول پذیرای آنان شد.

شاهد معتبر در پیشگاه الهی آن است که با علم و صداقت گواهی دهد. و از روی حق، با استناد به علم خویش می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [الزخرف: ۸۶]: (مگر آنان که آگاهانه به حق گواهی داده باشند).

به (بغية المرتاد) نوشته‌ی شیخ الاسلام ابن تیمیه (ص ۳۲۱-۳۲۲) نگاه کن. کلام گرانقدری خواهی یافت.

۱ - بخاری (۲۰۴/۱ - فتح الباری).

حال که شهادت آنان در نزد الله معتبر است، بدون شک و تردید فهم آنان در دین هم برای نسل‌های بعد از ایشان حجت است. چرا که این آیه دلالت را مطلقاً اثبات می‌کند.

امت اسلامی هیچ نسلی جز صحابه رضی الله عنهم را عادل مطلق نمی‌داند. اهل سنت و جماعت به صورت عام و مطلق تمام صحابه رضی الله عنهم را عادل می‌خواند. و بدون استثناء و هیچ کم و کاستی به صورت روایتاً و درایتاً (سند و درک مطلب) از ایشان علم می‌آموزند. به خلاف دیگران که فقط کسی را عادل می‌دانند که امامت و عدالتش اثبات شود. و این دو ویژگی نصیب انسان نمی‌گردد مگر این که بر نقش گام صحابه رضی الله عنهم پای نهند.

با این توضیح واضح گشت که فهم صحابه رضی الله عنهم در توجیه متن قرآن و سنت، بر نسل‌های بعد از ایشان حجت و مدرک است. از همین رو به پیروی از راه و روش ایشان دستور می‌دهد: به مورد بعد نگاه کن :

○ پنجم: در قرآن آمده است: ﴿وَأَتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ﴾ [لقمان: ۱۵]:
(راه کسی را پیروی کن که توبه‌کنان به سوی من باز می‌گردد).

تمام صحابه رضی الله عنهم به سوی الله تعالی توبه‌کنان باز می‌گشتند. الله تعالی هم آنان را به سخن پاک و نیکو و کردار صالح و شایسته رهنمود کرد. می‌فرماید:
﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿١٧﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ۗ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ ۗ وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ ﴿١٨﴾﴾ [الزمر: ۱۷-۱۸]: (والی) آنان که خود را از طاغوت به دور می‌دارند تا مبادا او را بپرستند و به سوی الله بازگشته‌اند آنان را مژده باد، پس بشارت ده به آن بندگان من که: به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند؛ اینانند که الله راه نمودشان کرده و اینانند همان خردمندان).

لذا برای فهم دین الله در قرآن و سنت باید راه صحابه رضی الله عنهم را در پیش گرفت. از همین رو است که الله تبارک و تعالی مخالفین راه ایشان را به جهنم و به بازگشتی بد تهدید نموده است. بند بعدی این مطلب را واضح می‌کند:

○ ششم: الله تبارک و تعالی فرموده است: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۗ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿۱۱۵﴾ [النساء: ۱۱۵]: (و هر کس بعد از آنکه [راه] هدایت برایش روشن و آشکار شد، با پیامبر مخالفت و دشمنی کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، او را به همان سو که رو کرده واگذاریم، و به دوزخ درآوریم؛ و آن بد بازگشت گاهی است.)

وجه دلالت این آیه چنین است: الله تبارک و تعالی هر کس را که راهی غیر راه مؤمنان برگزیند را، تهدید کرده است. پس معلوم است که اتباع از ایشان در فهم شرع الله واجب بوده و مخالفت با آن گمراهی است. اگر گویند: این استدلال به روش خطاب است و حجت نیست. گویم: نه! دلیل محسوب می‌شود. به این جهت که:

أ: یعلی بن امیه رضی الله عنه می‌گوید: به عمر بن خطاب رضی الله عنه گفتیم: ﴿فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ [النساء: ۱۰۱]: (اگر بیم داشتید که آنان که کفر ورزیده‌اند به شما آزار برسانند، گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید). ولی اکنون که مردم در امان اند!

عمر رضی الله عنه گفت: من آن چه تو را به تعجب واداشت، متعجب شدم. علت را از رسول الله صلی الله علیه و آله جويا شدم؛ فرمود: موهبتی است که الله جل جلاله به شما داده است؛ صدقه اش را بپذیرید.^۱

دو صحابه‌ی بزرگوار یعنی بن امیه و عمر بن خطاب که الله از ایشان راضی باد این‌گونه فهمیدند که کوتاه خواندن نماز بسته به حالت ترس است. پس اگر مردم در امنیت بودند باید که نماز را کامل بخوانند. و این همان دلیل خطاب است که ((مفهوم مخالف)) نامیده می‌شود.

عمر رضی الله عنه علت را از رسول الله صلی الله علیه و آله جويا شد و پیامبر صلی الله علیه و آله فهم وی را تأیید نمود. اما توضیح داد که این برداشت در اینجا معتبر نیست. چرا که الله جل جلاله به شما صدقه داده - موهبتی - صدقه اش را قبول کنید.

حال اگر برداشت عمر رضی الله عنه در ابتدا درست نبود پیامبر صلی الله علیه و آله وی را تأیید نمی‌کرد و این‌گونه برایش توجیه نمی‌نمود. گویند: (التَّوَجُّهُ فَرْعُ الْقَبُولِ) توجیه فرع قبول است.

ب: جابر از ام مبشر رضی الله عنها روایت می‌کند که وی شنیده است رسول الله صلی الله علیه و آله در نزد حفصه رضی الله عنها می‌گوید: «لَا يَدْخُلُ أَحَدٌ النَّارَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ الَّذِينَ بَايَعُوهُ تَحْتَهَا». قَالَتْ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَاَنْتَهَرَهَا. فَقَالَتْ حَفْصَةُ:

﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا﴾. فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿ثُمَّ تُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًا﴾» (ان شاء الله هیچ یک از افرادی که در زیر درخت با وی - پیامبر صلی الله علیه و آله - بیعت کرده‌اند به جهنم نخواهند

۱ مسلم: (۵- ۱۹۶- نووی).

۲ - مسلم: (۲۴۶۶).

رفت. حفصه گفت: بله می‌رود! پیامبر او را نهیب زد. حفصه گفت: و هیچ کس از شما نیست مگر آنکه وارد دوزخ می‌شود. رسول الله ﷺ در جواب فرمود: الله ﷻ می‌فرماید: سپس آنان را که [از کفر، شرک، فساد و گناه] پرهیز کردند، نجات می‌دهیم، و ستمکاران را که به زانو درافتاده‌اند، در دوزخ رها می‌کنیم).

می‌بینیم ام المؤمنین رضی الله عنها چنین برداشت می‌کند که ورود به جهنم شامل تمام مردم می‌شود و می‌پندارد ورود به معنای داخل شدن است. رسول الله ﷺ با خواندن کامل آیه ﴿ثُمَّ نُتَجَّى الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾ [مریم: ۷۲] این اشکال را رفع نمود.

رسول الله در ابتدا برداشت او را رد نکرد. سپس توضیح داد داخل شدنی که الله نفی می‌کند با ورود ثابت و حتمی فرق دارد. اولی خاص نیکوکاران متقی است که منظورش انکار عذاب است. چرا که آنان از فراز جهنم عبور کرده و بدون هیچ‌گونه عذاب و سختی وارد بهشت می‌شوند. ولی دیگر مردمان بر عکس آنان‌اند.

الحمد لله و المنة ثابت شد که لفظ خطاب هم دلیل و مدرک محسوب می‌شود و قابل اعتماد است و برای درک و فهم مطلب به آن ارجاع می‌شود.

همین آیه‌ی قرآن کافی است: ﴿وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [النساء: ۱۱۵]: (خلاف راه مؤمنان را بر می‌گزیند)، که اثبات کند، دلیل خطاب نبوده بلکه با تقسیم بندی عقلی، احتجاج محسوب می‌شود. چرا که مابین راه پیروی از مؤمنین و اتباع راه دیگران، راه سومی وجود ندارد.

حال که الله ﷻ پیروی از غیر راه ایشان را حرام گردانده است، پس اتباع راه آنان واجب است. و این بسیار واضح و مبرهن است.

اگر گفته شود: میان این دو راه، راه سومی هم هست! و آن هم کلاً عدم پیروی!

گویم: این پوچ‌ترین سخنی است که تا کنون عقل‌ها آن را گفته‌اند. چون عدم اتباع، یعنی همان پیروی راه غیر مؤمنین. چرا که الله ﷻ می‌فرماید: ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنْتِ تُصِرُّونَ﴾ [یونس: ۳۲]: (و بعد از حقیقت جز گمراهی چیست؟ پس چگونه [از حق] بازگردانیده می‌شوید؟). در نتیجه معلوم می‌شود که راه‌ها فقط دواند و سومی وجود ندارد.

اگر اعتراض شود که وعید و ترساندن مذکور شامل پیروی نکردن از راه مؤمنان نمی‌شود؛ بلکه مخالفت با رسول الله ﷺ این وعید را مستحق می‌گرداند، پس مطلقاً اتباع راه خلاف مؤمنان حرام نیست مگر زمانی که با رسول الله ﷺ مخالفت شود!

گویم: خود مخالفت به تنهایی، حرام است و خودش به تنهایی برای لازم آوردن وعید مستقل و کافی است. چنان‌که الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [الأنفال: ۱۳]: (و هر کس با الله و پیامبرش دشمنی و مخالفت ورزد، پس [بداند که] یقیناً الله سخت کیفر است). اکنون مشخص شد که هر کدام از وعیدها جداگانه است. لذا مخالفت با روش مؤمنین خود خواهان وعیدی جداگانه است. چندین چیز بر این گفته دلالت دارد:

أ: اگر اتباع غیر راه مؤمنان به تنهایی حرام نبود، آن را با مخالفت از رسول الله ﷺ همراه نمی‌کرد.

ب: اگر عمل بر خلاف راه مؤمنان به خودی خود حرام نبود، ذکر آن با بی‌معنا و لغو خواهد بود. پس واضح و روشن است که عطف آن بر مخالفت با پیامبر ﷺ خود علتی جداگانه محسوب می‌شود. درست مثل اولی.

اگر گویند: مخالفت محض با روش مؤمنان به صورت مطلق وعیدی را در پی ندارد. مگر زمانی که هدایت برای فرد تبیین شود. چون آیه مخالفت با رسول الله ﷺ را بیان کرده و وعید را مشروط به تبیین هدایت دانسته است. سپس پیروی کردن خلاف راه مومنان را بر آن عطف نموده است. لذا واجب است که تبیین هدایت شرطی باشد بر وعید پیروی از راه غیر مؤمنین.

گویم: الله یکتا می فرماید: ﴿وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [النساء: ۱۱۵] و آن را بر ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ﴾ [النساء: ۱۱۵] عطف نموده است. لذا قید اول شرطی برای دومی محسوب نمی شود. بلکه مطلقاً برای جمع و مشارکت در حکم، با هم آمده اند. و حکم عبارت است از ﴿تَوَلَّاهُ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۱۵]: (او را به همان سو که رو کرده واگذاریم، و به دوزخ درآوریم؛ و آن بد بازگشت گاهی است). در نتیجه معلوم است که هر کدام از این ویژگی‌ها وعید خاص به خود را واجب می گرداند.

آن چه در ذیل خواهد آمد بر این مهم دلالت دارد:

أ: شرط مخالفت با رسول الله ﷺ، تبیین و شفاف سازی هدایت است. چرا که اگر کسی نداند هدایت چیست، به مخالفت با رسول ﷺ توصیف نمی شود. اما پیروی از راه مؤمنان خود به تنهایی هدایت محسوب می شود.

ب: آیه، مؤمنان را بزرگ و با عظمت دانسته است. حال اگر اتباع و پیروی راه آنان مشروط به تبیین هدایت باشد، تبعیت از ایشان نه به خاطر خودشان، بلکه به خاطر تبیین هدایت است. در نتیجه راه ایشان به تنهایی بی فایده می ماند.

با این توضیح معلوم شد که راه ایشان راه نجات است. ثابت شد که فهم دینی صحابه برای دیگران حجت است. هر کس از آن روی بر تابد، به کجی

گراییده است و خود را به گناه گاه انداخته است. جهنم برایش کافی است و بد قرارگاه و جایگاه و بد مصیری است. این است حق مورد نظر؛ بدان چنگ آویز و از کارهای کوچک و راه‌های فرعی دست بردار.

○ هفتم: در قرآن می‌خوانیم: ﴿وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [آل عمران: ۱۰۱]: (و هرکس به الله تمسک جوید، قطعاً به راه راست هدایت شده است).

صحابه که الله ﷻ از ایشان راضی بادا! متمسک به الله بودند. چرا که الله ﷻ ولی، دوست و یاور آنان است که به حق تمسک جویند. به دلیل: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَانَكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ الْمَصِيرُ﴾ [الحج: ۷۸]: (و به پناه الله روید. او مولای شماست؛ چه نیکو مولایی و چه نیکو یاوری).

کمال مولاگری و یآوری الله ﷻ برایشان معلوم و واضح است. و این، یعنی آنان به الله ﷻ متمسک بودند. به گواهی الله ﷻ صحابه ﷺ هدایت شدگان‌اند. پیروی از هدایت واجب شرعی، عقلی و فطری است. به همین مناسبت الله ﷻ آنان را ائمه‌ی پروايشگان نمود که با صبر و یقین و با دستور الله ﷻ راهنمایی می‌کنند.

توضیح این مقوله:

○ هشتم: الله ﷻ فرمودند: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾ [السجدة: ۲۴]: (و از میان بنی اسرائیل پیشوایانی را پدیدار کردیم که به فرمان ما راهنمایی می‌نمودند، بدان‌گاه که بنی اسرائیل شکیبائی ورزیدند و به آیات ما ایمان کامل پیدا کردند).

این توصیف در مورد اصحاب موسی ﷺ آمده است. مولای برحق خبر می‌دهد که یاران موسی را به خاطر صبر و یقینشان ائمه‌ای گرداند که نسل

بعدی به ایشان اقتدا کنند. چرا که ((دست یافتن به امامت دینی در گرو صبر و یقین است)).

معلوم است که یاران محمد ﷺ مستحق تر و شایسته تر از یاران موسی علیهما السلام به این ویژگی اند. چون ایشان در یقین، کامل تراند و از تمام امت ها شکیباتر. پس امامت به آنان می‌زیبد. این شایستگی به گواهی الله ﷻ و تمجید رسول الله ﷺ از ایشان است. از این رو آنان داناترین افراد این امت اند. واجب است به فتواها و گفتارشان رجوع شود. و فهم قرآن و سنت شرعاً، حساً و عقلاً به فهم آنان مقید گردد. و بالله التوفیق.

○ دهم: از ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت است:

«صَلَّيْنَا الْمَغْرِبَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ قُلْنَا: لَوْ جَلَسْنَا حَتَّى نُصَلِّيَ مَعَهُ الْعِشَاءَ. فَجَلَسْنَا فَخَرَجَ إِلَيْنَا. فَقَالَ: " مَا زِلْتُمْ هُنَا؟ " قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّيْنَا مَعَكَ ثُمَّ قُلْنَا: نَجْلِسُ حَتَّى نُصَلِّيَ مَعَكَ الْعِشَاءَ. قَالَ: " أَحْسَنْتُمْ أَوْ أَصَبْتُمْ ". ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ لِلسَّمَاءِ، وَكَانَ كَثِيرًا مَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: " التُّجُومُ أَمَنَةٌ لِلسَّمَاءِ؛ فَإِذَا ذَهَبَتِ التُّجُومُ أَتَى السَّمَاءَ أَمْرُهَا. وَأَنَا أَمَنَةٌ لِأَصْحَابِي فَإِذَا ذَهَبَتْ أَتَى أَصْحَابِي مَا يُوعَدُونَ. وَأَصْحَابِي أَمَنَةٌ لِأُمَّتِي؛ فَإِذَا ذَهَبَ أَصْحَابِي أَتَى أُمَّتِي مَا يُوعَدُونَ »: (نماز مغرب را با پیامبر ﷺ خواندیم. سپس گفتیم: بنشینیم تا نماز عشاء را هم با پیامبر ﷺ بخوانیم. لذا نشستیم. پیامبر ﷺ نزدمان آمد و فرمود: هنوز اینجا هستید؟ گفتیم: ای رسول الله با شما نماز گزاردیم سپس گفتیم بنشینیم تا عشاء را هم با شما بخوانیم. فرمود: خوب کاری کردید ((أحسنتم)) یا گفت: کار درستی کردید. سپس رو به آسمان کرد. همیشه زیاد به آسمان می‌نگریست. بعد فرمود: ستاره‌ها مأموران و پاسبانان آسمان‌اند؛ هرگاه ستارگان رفتند آنچه وعده شده بر سر آسمان خواهد آمد. و من نگهبان اصحابم هستم. چون من بروم، آن

چه بر اصحابم وعده شده است خواهد آمد. و اصحابم پاسداران امت من هستند. وقتی رفتند، آن چه وعده شده بر امتم خواهد آمد.^۱

رسول الله ﷺ نسبت اصحاب خویش ﷺ را برای آیندگان، در امت اسلامی به مانند نسبت شخص خودش، برای اصحاب و به نسبت ستارگان برای آسمان قرار داده است.

معلوم است که این تشبیه نبوی و جوب اتباع و پیروی فهم صحابه ﷺ را می‌رساند. درست همان طور که امت به کلام نبی اکرم ﷺ که مبین قرآن کریم است رجوع می‌کنند، صحابه ﷺ هم انتقال دهندگان بیان و تفسیر رسول الله ﷺ به امت هستند.

هم چنین رسول الله ﷺ معصوم است و از روی خواهشات فردی سخن نمی‌راند. او صاحب هدایت و ارشاد است. صحابه ﷺ هم عادل هستند، جز راست نمی‌گویند و جز حق انجام نمی‌دهند.

الله ﷻ ستارگان را وسیله‌ای برای راندن شیاطینی که دزدکی گوش می‌کنند، قرار داده است. می‌فرماید: ﴿إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ ۖ وَحَفَظْنَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ ۗ لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ وَيُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ۗ دُحُورًا ۗ وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ ۖ إِلَّا مَنْ حَتَفَ الْأَخْطَفَةَ فَاتَّبَعَهُ ۗ شَهَابٌ ثَاقِبٌ ۗ﴾ [الصافات: ۶-۱۰]: (ما آسمان دنیا را با زینت ستارگان آراسته‌ایم. ما آن را از هر شیطان متمردی، کاملاً حفظ کرده‌ایم. آنان نمی‌توانند به گروه والامقام دزدکی گوش فرا دهند. چرا که از هر سو به ایشان (تیرهای شهاب) نشانه می‌رود. آنان سخت به عقب رانده می‌شوند و از صحنه آسمان) طرد می‌گردند، و عذاب به تمام و کمالی (در دنیا) و دائمی و سرمدی)

در آخرت) دارند. و اما از آنان هر که با سرعت استراق سمعی کند، فوراً آذرخشی سوراخ کننده به دنبال او روان می‌گردد.

الله پاک و منزّه می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ﴾ [الملک: ۵]: (ما آسمان دنیا را با چراغ‌هایی (به نام ستارگان) آراسته‌ایم، و آن‌ها را وسیله‌ی راندن اهریمنان ساخته‌ایم).

همین طور صحابه رضی الله عنهم آرایش و زینت امت بودند. برای تأویل بی‌خردان، ادعای بی‌خود باطلان و تحریف افراط‌گران، به کمین نشسته بودند. در کمین آنان که قرآن را بخش‌بخش می‌کردند و دنبال خواسته‌های نفسانی خویش بودند. به احزاب راست و چپ پراکنده شدند و گروه‌گروه گشتند.

الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَعَلَّمَنَّا وَيَالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾ [النحل: ۱۶]: (و نشانه‌هایی است و ایشان به وسیله ستارگان رهنمون می‌شوند). و نیز: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ﴾ [الأنعام: ۹۷] (و اوست که ستارگان را برای شما آفریده است تا در تاریکیهای خشکی و دریا بدانها رهنمود شوید).

همان طور که ستارگان علامت‌هایی برای انسان‌های روی زمین‌اند تا در تاریکی‌های خشکی و دریا رهنمود شوند، همین سان جهت‌رهایی از تاریکی‌های شهوت‌ها و شبهه‌ها به صحابه رضی الله عنهم اقتدا می‌شود. هر کس از رهنمون آن‌ها روی گرداند، با گمراهی خویش به تاریکی‌ها یکی بر فراز دیگری در خواهد آمد که اگر دست خویش را بدر آورد، ممکن نیست آن را ببیند.

با فهم صحابه رضی الله عنهم است که می‌توانیم کتاب‌الله و سنت را از بدعت‌های شیاطین جن و انس محفوظ بداریم. آنان که در پی فتنه و آشوب‌اند و می‌خواهند این دو منبع را تأویل نابجا کنند و متعاقباً آن منظور الله متعال و

رسول الله ﷺ را به تباہی کشند. لذا فهم صحابهؓ پاسبانی در مقابل افتادن در شر و اسباب آن است. پس اگر به فهم صحابهؓ احتجاج نمی‌شد، باید فهم آیندگان پاسبان صحابه و نگهبان آنان می‌بود، که این محال است.

○ یازدهم: در بابِ وجوبِ محبت به صحابهؓ و سرزنش و ملامت کسانی که با آنان بغض دارند، احادیث بس فراوانی آمده است. کمال محبت با آنان، در پیروی از روش آنان و حرکت بر رهنمود ایشان در فهم قرآن و سنت رسول الله ﷺ نهفته است.

به عنوان نمونه می‌توان به این سخن گهر بار رسول الله ﷺ اشاره نمود: «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي، فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدًّا أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَةً» (اصحاب مرا دشنام ندهید. که اگر یکی از شما به اندازه‌ی کوه احد، طلا انفاق کند، با یک یا نصف مُد^۱ اصحاب من، برابری نمی‌کند)^۲.

این فضیلت فقط به خاطر دیدن و هم جواری و هم صحبتی با رسول الله ﷺ نبوده است؛ چرا که در این شکی نیست. بلکه فضیلت آنان به سبب پیروی بیش از حد ایشان و عمل بر وفق سنت پیامبر ﷺ بوده است. پس سزاوار است که فهم آنان، به عنوان راه برگزیده شود. و سخنان ایشان نصب

۱ - (مد، پیمان‌های است که برخی آن را به پُری دوکف دست انسانی میان اندام، دانسته‌اند). مترجم.

۲ - بخاری: (۲۱/۷ - فتح الباری)، مسلم (۱۶/۹۲-۹۳ نووی). روای حدیث ابوسعید خدریؓ است. در کتاب مسلم (۱۶/۹۲ نووی) از ابوهریرهؓ روایت شده است که صحیح نمی‌باشد و (وهم) است. چنان‌که حافظ بیهقی در (المدخل الی السنن) (ص ۱۱۳) و ابن حجر در (فتح الباری ۷/ 135) بیان داشته‌اند. اگر خواهان اطلاعات بیشتری در این زمینه هستید به (جزء محمد بن عاصم عن شیوخه) با تحقیق بنده (۱۳) نظر اندازید.

العین هر مسلمان گردد و به چیزی غیر آن نظر افکنده نشود. این مطلب بسیار واضح و روشن است. بدین خاطر که سبب ورود حدیث خطایی است که به خالد بن ولید^۱ شده است. وقتی یک مُدّ صحابه یا نصف آن با اُحد برابری می‌کند، آن هم به سبب فضیلت و پیشگام بودنشان در اسلام، پس بدون شک بین صحابه^۲ و آیندگان توفیر و فاصله‌ی زیادی است. حال اگر منزلت آنان این‌گونه است، چگونه شخصی که حداقل خردی داشته باشد جایز می‌داند، فهم صحابه^۳ برای دین الله^۴ رهنمودی نباشد که به مستقیم‌ترین راه هدایت می‌کند؟

○ دوازدهم: در حدیثی دیگر رسول الله^۵ می‌فرماید: «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَ سُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ عَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِدِ»: (بر شما باد سنت من و خلفای راشدین؛ مصرّانه به آن پایبند باشید).^۲

وجه دلالت این حدیث چنان که پیشتر گذشت این است که، رسول الله^۶ در بروز اختلافات امتش را به تمسک و پایبندی به سنت خویش بر مبنای فهم صحابه^۷ امر می‌کند.

از نکته‌های ظریف حدیث می‌توان به این مورد اشاره نمود که رسول الله^۸ بعد از ذکر سنت خود، سنت خلفای راشدین^۹ را یاد می‌کند. فرمود: «عَضُّوا عَلَيْهَا»: (با دندان آسیاب - که کنایه از بسیار پایبند بودن است - آن را بگیرید). ولی نگفت: ((عَضُّوا عليهما))! چرا که لفظ ((عليها)) بر سنت پیامبر^{۱۰} و روش خلفای راشدین^{۱۱} به عنوان منهجی واحد، دلالت دارد.

۱ - به (البیان و التعریف فی اسباب ورود الحدیث الشریف) نوشته‌ی ابن حمزه حسینی (۳۰۴ - ۳۰۵) نگاه کن.

۲ - قبلاً گذشت.

راهی نیست جز این که چنین برداشت صحیحی استنباط شود؛ یعنی: تمسک به سنت نبی اکرم ﷺ بر اساس فهم صحابه ﷺ.

○ سیزدهم: حدیث دیگری که در توصیف منهج فرقه‌ی نجات یافته و طایفه پیروز آمده است عبارت است از: «ما أنا علیه الیوم و أصحابی»: (آن چه من و اصحابم امروز بر آنیم).^۱

اگر گفته شود: بدون شک فهم رسول الله ﷺ و بعد از ایشان فهم اصحاب ﷺ، همان منهجی است که هیچ باطلی از هیچ جهت بدان راه نمی‌یابد؛ لیک کجا دلیل آمده است که منهج سلفی همان فهم رسول و یاران وی می‌باشد؟

باید از دو منظر به جواب نگریست:

أ: مفاهیم ذکر شده، بعد از عهد نبوت و خلافت راشدین آمده است. و هیچ وقت گذشتگان به آیندگان نسبت داده نمی‌شوند. بلکه این آیندگان اند که به سلف منتسب می‌شوند. پس واضح و مبرهن است گروهی که راه‌های دیگر را نرود و از آنان پیروی نکند، بر منهج اصل - که منهج اصحاب ﷺ می‌باشد - باقی مانده است.

ب: در بین فرقه‌های امت، جز اهل سنت و جماعت که پیروان سلف صالح یا اهل حدیث هستند، کسی دیگر را نمی‌یابیم که با عملکرد صحابه ﷺ موافق باشند.

مثلاً معتزله؛ چگونه می‌توانند با صحابه ﷺ موافق باشند حال آن که سران این فکر به سروران و بزرگان صحابه ﷺ طعنه می‌زنند و ایشان را فاقد عدالت می‌دانند. افرادی مانند واصل بن عطا که به آنان نسبت گمراهی

می‌دهد، گوید: اگر علی و طلحه و زبیر رضی الله عنهم بر دسته‌ای سبزی و علف گواهی دهند، به گواهی آنان حکم نمی‌کنم.^۱

اما خوارج، از دین بیرون شدند و تافته‌ای جدا بافته از امت گشتند. از ضروریات اندیشه‌ی آنان تکفیر علی، حسن، حسین، ابن عباس، عثمان، طلحه، عایشه و معاویه رضی الله عنهم است. کسی که صحابه رضی الله عنهم را هدف قرار داده و تکفیر کند نمی‌تواند در صف آنان قرار گیرد.

صوفی‌ها را ببین! میراث پیامبران را به باد تمسخر گرفته‌اند. ناقلان کتاب الله و سنت را بی‌ارزش دانسته و آنان را مرده می‌خوانند. بزرگشان می‌گوید: شما علمتان را از مرده‌ای پس از مرده‌ای دیگر می‌گیرید. ولی ما علم خویش را از زنده‌ای که نمی‌میرد می‌گیریم. بدین منظور - کام‌شان شیرین مبادا! به خاطر مخالفت با سندهای اهل حدیث - می‌گویند: «حَدَّثَنِي قَلْبِي عَنْ رَبِّي»: (دلم از آفریدگارم به من روایت کرد).

و اما شیعه، معتقد است بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، جز تعدادی اندک، همه‌ی صحابه رضی الله عنهم مرتد شدند.

کشی که یکی از امامان شیعه است در کتاب رجالش^۲ می‌گوید: از ابو جعفر صادق رضی الله عنه روایت است: بعد از نبی صلی الله علیه و آله به جز سه نفر بقیه مرتد شدند. گفتم: آن سه کیستند؟ گفت: مقداد بن اسود، ابوذر غفاری، سلمان فارسی رضی الله عنهم.

۱ - (الفرق بین الفرق، ص ۱۱۹ - ۱۲۰).

۲ - ص: ۱۲ - ۱۳.

و در (ص ۱۳) از ابو جعفر علیه السلام نقل می‌کند که: مهاجرین و انصار رضی الله عنهم - مرتد شدند به جز سه نفر^۱.
 این هم خمینی - آیت اللهی عصرشان! -، در کتاب خود^۲ به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما طعنه می‌زند و آن دو را لعنت می‌کند. او می‌گوید: شیخین - ابوبکر و عمر رضی الله عنهما - ... از این جاست که مجبوریم شواهدی از مخالفت ایشان با قرآن را ایراد کنیم تا اثبات کنیم که آن دو با قرآن مخالف‌اند.
 و در ص ۱۳۷ می‌گوید: ... دو چشمش را بست^۳ و در گوش‌هایش کلمات عمر ابن خطاب رضی الله عنه بود. کلماتی که برپایه‌ی دروغ پردازی و جاری و ساری از اعمال کفر و زندقه و مخالف با آیات قرآن بود.
 مرجئه را بنگر که گمان می‌کند ایمان منافقینی که تمرین نفاق کردند و در آن ماهر و زبر دست شده‌اند با ایمان پیشگامان نخست از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم برابر است.

حال بگو آیا می‌شود گفت: این‌ها با صحابه رضی الله عنهم موافق‌اند؟ آنان که:

أ: بهترین افراد صحابه رضی الله عنهم را تکفیر می‌کنند.

ب: در احکام و عقاید هیچ یک از روایات رسول الله صلی الله علیه و آله را قبول نمی‌کنند.

ج: از پس مانده‌ها و ته مانده‌های فرهنگ روم و فلسفه‌ی یونان پیروی می‌کنند.

۱ - به کتاب (کافی) نوشته‌ی کلینی (۱۱۵) نگاه کن.

۲ - کشف الاسرار، ص ۱۳۱.

۳ - منظور پیامبر صلی الله علیه و آله است.

خلاصه: این فرقه‌ها بر آنند که گواهان قرآن و سنت - صحابه رضی الله عنهم - را باطل دانسته و به آنان خدشه وارد کنند. در حالی که خود این زندیق‌ها به عیب و نقص سزاوارتراند.

با این توضیح روشن شد که فهم سلفی در استدلال و یادگیری، فهم، همان منهج و برنامه‌ی گروه نجات یافته و طایفه‌ی پیروز است.

اقتدا کنندگان به صحابه رضی الله عنهم آنان‌اند که در احکام، سیرت و فهم خویش به روایات صحیح و ثابت عمل می‌کنند. و این سنت و روشی است که فقط منحصر به اهل حدیث است؛ نه صاحبان بدعت و هوی پرستی.

لذا با مطالبی که از دید خواننده محترم گذشت، نجات پیروان سلف صالح با توجه به حکم رسول الله صلی الله علیه و آله که اقتدا کنندگان به سنت خویش و سنت خلفای راشدین رضی الله عنهم را نجات یافته می‌خواند، محقق می‌گردد.

احتجاج صحابه رضی الله عنهم و تابعین رحمهم الله به فهم سلف و

برنامه‌ی ایشان

۱ - عبد الله بن مسعود رضی الله عنه: عمرو بن سلمه رضی الله عنه می گوید: قبل از نماز صبح جلوی درب خانه‌ی عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نشسته بودیم. وقتی خارج میشد با او به مسجد می رفتیم. - در همین حین - ابو موسی اشعری رضی الله عنه آمد و گفت: ابو عبدالرحمن رضی الله عنه بیرون شد؟ گفتیم: نه. او هم با ما نشست تا ابن مسعود رضی الله عنه از خانه بیرون آمد. چون بیرون آمد همگی نزد وی رفتیم. ابو موسی رضی الله عنه به وی گفت: در مسجد چیزی دیدم که نپسندیدم. البته - الحمد لله - جز خیر چیزی نبود.

گفت: چه بود؟ گفت: اگر عمری باقی باشد، خواهی دید. گروه‌هایی در مسجد دیدم که حلقه زده‌اند و منتظر نمازاند. در هر حلقه مردی است و در دستشان سنگ ریزه‌هایی؛ میگوید: ۱۰۰ بار «الله اکبر» بگویند. آن‌ها هم الله اکبر می گفتند. می گفت: ۱۰۰ بار بگویند «لا إله إلا الله». می گفتند: لا إله إلا الله. می گفت: ۱۰۰ بار «سبحان الله» بگویند. آن‌ها هم صد بار تسبیح می گفتند. گفت: تو به آن‌ها چه گفتی؟ گفت: چیزی نگفتم. منتظر دستور شما بودم. گفت: نگفتی که گناهان^۱ خویش را بشمارند و من هم ضامن می شدم که از حسنات و نیکی‌های آنان کاسته نمی شود؟!

۱ - تا که اسغفار کنند. چرا که هرکس لغزش‌هایش را بشمارد او را وا می دارد که به سوی الله عز وجل توبه نماید.

سپس رفت و ما هم با او رفتیم. تا به حلقه‌ای از آن حلقه‌ها رسیدیم. بالای سرشان ایستاد و گفت: این چه کاری است که می‌کنید؟! گفتند: ای ابو، عبدالرحمن سنگ ریزه‌هایی است که با آن الله اکبر، لا إله إلا الله و سبحان الله را می‌شماریم.

گفت: گناهانتان را برشمارید. من ضمانت می‌کنم که از نیکی‌های شما کاسته نمی‌شود. وای بر شما ای امت محمد ﷺ چقد سریع هلاک می‌شوید. آنان، صحابه‌ی پیامبران ﷺ و سلم بودند. هنوز لباسش خشک نشده و ظرف‌هایش نشکسته است؛ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست! یا شما واقعاً از صحابه محمد ﷺ هدایت یافته‌تر بوده و یا گشودگان دروازه گمراهی هستید!

گفتند: به الله سوگند که هدفی جز خیر نداشتیم. گفت: چه بسیار آنان که خواهان خیراند و به آن دست نمی‌یابند. براستی رسول الله ﷺ به ما فرمودند: «إِنْ قَوْمًا يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يَجَاوِرُ تَرَاقِيَهُمْ»: (قطعاً قومی قرآن می‌خوانند - ولی - از گلویشان پایین‌تر نمی‌رود)^۱.

به الله ﷻ سوگند، نمی‌دانم، شاید اکثرشان از شماها باشند؛ سپس از آنان روی بر تافت. عمرو بن سلمه رضی الله عنه می‌گوید: عموم افراد آن حلقه‌ها را دیدیم که در روز نهروان همراه خوارج علیه ما شمشیر می‌زنند^۲.

۱ - سند دیگری هم از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه دارد. احمد (۴۰۴/۱) با سند (جید). این

حدیث از تعداد زیادی از صحابه رضی الله عنهم - هم روایت شده است.

۲ - تخریب و فهم و برداشت این مناظره را در کتابم: (البدعة وأثرها السيء في الأمة)

(ص ۲۹ - ۳۳) چاپ سوم بخوان.

می‌بینیم در این جا ابن مسعود رضی الله عنه، بر نوچگان خوارج، به وجود اصحاب رضی الله عنهم احتجاج می‌کند که کار خوارج را انجام نمی‌دادند. آن طور که آنان گمان می‌کردند اگر کارشان شایسته بود، اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله از آنان در این کار سبقت می‌گرفتند. حال که چنین نکردند، پس کارشان جز گمراهی نبوده است.

حال اگر منهج صحابه رضی الله عنهم برای نسل بعد از آنان حجت و مدرک نباشد، - خوارج- به عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گفتند: شما مردانی هستید، ما هم مثل شما- یعنی شما بر ما حجت و مدرک نیستید-.

۲- هم چنین ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: هرکس می‌خواهد مقتدا باشد باید به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله تأسی جوید. آنان نیکو دل‌ترین این امت بودند. آنان عالم‌ترین، بی‌تکلف‌ترین، با برنامه‌ترین و در حالت و وضعیت، نیکوترین امت بوده‌اند. مردمانی که الله جل جلاله ایشان را به هم صحبتی رسول الله صلی الله علیه و آله و برپایی دینش برگزید. پس قدرشان را بدانید و رهرو راهشان باشید؛ که آنان بر راه راست بوده‌اند.

۳- عبد الله بن عباس رضی الله عنهما: آن‌گاه که حروریه^۱ شوریدند در جایی گرد آمدند. تعدادشان شش هزار نفر بود. اتفاق نظر نمودند که علیه علی رضی الله عنه قیام کنند. پیوسته مردمانی می‌آمدند و می‌گفتند: ای امیر المؤمنین رضی الله عنه، خوارج علیه شما شوریده‌اند.

۱ - منتسب به حروراء، روستایی در چهار کیلومتری کوفه. اولین تجمّع خوارج بود که در آنجا با علی رضی الله عنه به مخالفت برخاستند. لذا بدانجا منسوب شدند. (معجم البلدان) ۳ / (۳۴۵)، (اللباب فی تهذیب الأنساب 1 / 359).

وی می گفت: رهایشان کن. تا با من نجنگند، با آنان جنگ نمی‌کنم؛ ولی بزودی این کار را می‌کنند^۱.

روزی قبل از نماز ظهر نزد علی علیه السلام آمدم و گفتم: ای امیر مؤمنان نماز را قدری به تأخیر انداز تا با این قوم - خوارج - صحبت کنم. گفت: از آنان بر تو بیم دارم. گفتم: نه اصلاً. آدم آرامی بودم؛ کسی را نمی‌آزردم.

به من اجازه داد. بهترین پارچه‌ی یمنی که داشتم پوشیدم و موها را شانه زده و نیمه‌ی روز در حالی که نهار می‌خوردند، نزدشان رفتم. تا کنون بر قومی چنین عبادت گزار وارد نشده بودم. پیشانی آنان از فرط سجده زخمی بود. دست‌هایشان بسان پینه‌ی شتر سفت شده بود. پیراهن‌هایی که بر اثر شسته شدن کهنه و مندرس بود. پاچه‌های شلوار بالا زده و چهره‌هایشان بر اثر عبادت علامت دار بود.

سلامشان کردم. گفتند: خوش آمدی ابن عباس. این چه لباسی است؟! گفتم: چرا بر من خرده می‌گیرید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله را در زیباترین لباس یمنی دیده‌ام. سپس این آیه را تلاوت نمودم: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾ [الأعراف: ۳۲]: (چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب و روزی‌های پاکیزه را تحریم کرده است)؟

گفتند: چرا اینجا آمدی؟ گفتم: از نزد اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله، مهاجرین و انصار و پسر عمو و داماد پیامبر صلی الله علیه و آله نزدتان آمده‌ام. قرآن بر آن نازل شد و در

۱ - جنگ علی علیه السلام با خوارج مصداق خبری بود که رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد خوارج داده بودند.

تفسیر آن از شما آگاه تراند. هیچ یک از آنان با شما همراه نیست؛ آمدم تا آن چه می‌گویند به شما رسانده و کلامتان را به آنان برسانم.

گروهی گفتند: با قریش مخاصمه نکنید. الله متعال می‌فرماید: ﴿بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ﴾ [الزخرف: ۵۸]: (بلکه ایشان گروهی کینه توز و پرخاشگرند). چند نفر از آنان به کناره‌ای رفتند و گفتند: فقط دو یا سه نفر از ما با او سخن می‌گوییم.

گفتم: بیاورید. حاضر. چه اعتراضاتی بر اصحاب رسول الله ﷺ و پسر عموی وی دارید؟ گفتند: در سه مورد؟ گفتم: چیست؟ گفتند: اول این که او مردم را در دین الله حَکَم قرار داده است؛ در حالی که الله می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [الأنعام: ۵۷]: (فرمان جز در دست الله ﷻ نیست). گفتم: این که یک. گفتند: اما دوم، او - با عایشه رضی الله عنها - جنگید و اسیر و غنیمت نگرفت. اگر کافر بودند که اسیر کردنشان مباح بوده است و اگر مؤمن بوده‌اند اسیر نمودن و جنگ با آنان جایز نبوده است.^۱

گفتم: این دوتا. سومی چیست؟ گفتند: نام امیر المؤمنین را از خویش برداشته است؛ پس اگر امیر مؤمنان نیست، امیر کفار است. گفتم: غیر از این چه؟ گفتند: همین‌ها کافیت.

گفتم: آیا اگر از کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ چیزی خواندم که ادعای شما را رد می‌کرد، از نظرتان بر می‌گردید؟ گفتند: آری. گفتم: این که می‌گویید: مردان را در دین الهی حَکَم قرار داده است، از کتاب الله آیه‌ای

۱ - حکم گروه شورش‌ی همین است یعنی: زن‌ها و اولادشان اسیر نمی‌شوند، غنیمت‌هاشان تقسیم نمی‌گردد، زخمی‌هاشان کشته نمی‌شوند. فراری‌های آنان تعقیب نمی‌شود. مادامی که وارد جنگ نشده‌اند نباید جنگ با آنان را شروع کرد.

بر شما می‌آورم که الله تعالی انسان را در یک چهارم درهم، قاضی قرار داده است. الله ﷻ دستور داده است که در این مورد حکم قرار داده شوند.

آیا نخوانده‌اید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيِّدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ﴾ [المائدة: ۹۵]: (ای مؤمنان! هنگامی که در حالت احرام هستید، نخجیر مکشید. و هرکس از شما عمداً نخجیر بکشد باید کفاره‌ای معادل آن از چهارپایان اهلی، مانند: بز و گوسفند و شتر و گاو) بدهد، کفاره‌ای که دو نفر عادل از میان خودتان به معادل بودن آن قضاوت کنند). حال اگر این درست است، کار علی ﷺ هم درست است.

به الله سوگندتان می‌دهم آیا حکم انسان، در اصلاح میان دیگران و جلوگیری از خون ریزی برتر و بهتر است یا در مورد خرگوش؟! گفتند: آری. بلکه اصلاح بهتر است. در مورد خانم و شوهرش می‌فرماید: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا﴾ [النساء: ۳۵]: (و اگر ترسیدید جدائی میان آنان شود، داوری از خانواده شوهر، و داوری از خانواده زن بفرستید). شما را به الله قسم، آیا حکم انسان‌ها در اصلاح میان مردم و حفظ خون ایشان از حکم آنان در مورد شرمگاه زن بهتر نیست؟!

این مسأله تمام است؟ گفتند: آری. گفتیم: اما این که می‌گویید: جنگید و اسیر و غنیمت نگرفت؛ آیا مادران عایشه ﷺ را به اسارت می‌گیرید؟ و آن چه از کنیزان دیگر حلال می‌دانید، از مادران عایشه ﷺ هم حلال و مباح می‌دانید؟ اگر بگویید: آری مباح می‌دانیم! کافر شده اید. و اگر بگویید: او مادر ما نیست باز هم کفر کرده‌اید: ﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ

وَأَرْوَاهُ وَأُمَّهَاتُهُمْ ﴿﴾ [الأحزاب: ۶]: (پیغمبر از خود مؤمنان نسبت بدانان اولویت بیشتری دارد، و همسران پیغمبر، مادران مؤمنان محسوبند).

اکنون شما میان دو گمراهی گیر افتاده‌اید. راه گریز یا برون رفتی پیدا کنید. آیا این مورد را هم جواب دادم؟ گفتند: آری. اما این که خود را امیر المؤمنین نخواند؛ جوابی می‌دهم که شما را راضی کند. همانا نبی الله ﷺ روز حدیبیه با مشرکان قرارداد صلح بست. به علی ﷺ فرمود: «أَمْحُ يَا عَلِيُّ، اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ. وَأَكْتُبُ هَذَا مَا صَالَحَ عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: (علی پاک کن. بار الها خود می‌دانی که من رسول الله هستم. بنویس این عهد نامه‌ای است که محمد بن عبدالله به مفاد آن صلح می‌نماید).^۱

سوگند به الله جل جلاله که رسول الله ﷺ از علی ﷺ بهتر و برتر بود و نام خویش را پاک کرد. و این کار وی پاک کردن و محو نمودن نبوت تلقی نشد. آیا این مورد را هم جواب دادم؟ گفتند: بله.

پس دو هزار نفر از آنان بازگشتند و بقیه‌ی ایشان شوریدند و بر همان گمراهی خویش کشته شدند. مهاجرین و انصار ﷺ آنان را کشتند.^۲

ابن عباس رضی الله عنهما به منبهج صحابه ﷺ علیه خوارج، احتجاج نمود. چون قرآن در میان آنان نازل شد و ایشان به تفسیرش آگاه ترند. آن‌ها با رسول

۱ - روایت براء بن عازب رضی الله عنه برای این حدیث شاهد قرار می‌گیرد. بخاری (۵/ ۳۰۳ - ۳۰۴ فتح الباری). و مسلم (۱۲/ ۱۳۴ - ۱۳۸ نووی). هم چنین شاهد دیگری از روایت آنس رضی الله عنه موجود است: مسلم (۱۲/ ۱۳۸ - ۱۳۹ نووی).

۲ - صحیح است. تخریجش را در کتابم (مناظرات السلف مع حزب ابلیس و أفراخ الخلف، ص ۹۵) نشر دار ابن جوزی - دمّام نگاه کن.

الله ﷻ هم نشینی و مصاحبت کردند و پایبندتر به به روش و سنت او هستند.

توجیه ابن عباس رضی الله عنهما بر شبهه‌های خوارج، و بیان حق به صورت واضح و روشن از باطل گنگ و نا مفهوم، دلیلی علمی است بر آن چه ما در مورد اتباع و پیروی از منهج صحابه رضی الله عنهم بیان داشتیم.

۴- اوزاعی رضی الله عنه می‌گوید: خودت را به سنت ملزم مدار؛ هر جا آنان - صحابه رضی الله عنهم - ایستادند و عمل کردند تو هم بایست. تو هم قایل به گفته‌ی آنان باش. از آن چه دست کشیده‌اند باز آی. را سلف صالح خویش را برگزین چرا که پیروی از ایشان بر تو لازم و ضروری است.^۱

اگر لازم دانستید پشت جلد بنویسید.

سلفیت یعنی: اسلامی پاک و پالوده از رسوب تمدن‌های قدیم و میراث فِرَق متعدد، با ویژگی کمال و جهان شمول، مسلح به قرآن و سنت به فهم سلف صالحی که در نصوص کتاب و سنت مورد تعریف و تمجید قرار گرفته‌اند.

نشانه‌ی سلفیت، قرآن و سنت مبتنی بر فهم سلف صالح امت و فرا خواندن به توحید بر مبنای فهم صحابه رضی الله عنهم می‌باشد. چرا که این کار یعنی تمسک به دین الله ﷻ. زیرا باز گرداندن مجد و شوکت گم شده‌ی امت اسلامی و محقق نمودن دیرینه آرزوی امت اسلامی، شایسته‌ی توحید است. چون توحید دینی است که بنیان و اساس آن بر سرشت و فطرت پی ریزی شده است. الله ﷻ اجرا کننده‌ی دستور خویش است.

۱ - آجری رضی الله عنه در (الشریعة، ص ۵۸).

سنت کامل عبارت است از: راه و روش سالم از شبهات و شهوات. همان‌گونه که حسن بصری، یونس بن عبید، سفیان ثوری، فضیل بن عیاض و دیگران رحمهم الله گفته‌اند. از همین رو اهل سنت در آخر الزمان به غریبان و بی‌کسان توصیف شده‌اند. چرا که غریب و اندک هستند. اصطلاح «اهل سنت و جماعت» چنان اسم پرطمطراقی شده است، که هرکس دچار انحراف عقیده‌ای خصوصاً در بحث صفات هم که باشد، در آن داخل می‌شود! لذا شایسته است، کلمه‌ی «سلفیت» برای دلالت بر فرقه ناجیه، طایفه‌ی منصوره، غربا و اهل حدیث به کار برده شود.